

جنبش جنگل و میرزا کوچک خان

خاطرات میرا احمد مدنی

عضو شورای اتحاد اسلام

بیتابری و کلمه روزی



انجمن شاه و دانش روز

به کوشش

سید محمد تقی میرابوالقاسمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جنبش جنگل و میرزا کوچک خان

خاطرات میراحمد مدنی، عضو شورای اتحاد اسلام
و مدیر روزنامه پرورش

به کوشش
سید محمد تقی - میرابوالقاسمی

سلسله انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

شماره ۱۹۲

مدنی، احمد
جنبش جنگل و میرزا کوچک خان: خاطرات میر احمد
مدنی، عضو شورای اتحاد اسلام و مدیر روزنامه
پرورش/ به کوشش محمدتقی میرابوالقاسمی - تهران:
انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۷.
۱۱۵ ص. مصور، نمونه، عکس - (سلسله
انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی؛ شماره ۱۹۲)
۵۲۰۰ ریال: 3-35-964-6278 ISBN
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرست نویسی
پیش از انتشار).
کتابنامه به صورت زیر نویس.
۱ میرزا کوچک خان، یونس بن میرزا بزرگ، ۱۲۹۸
- ۱۳۴۰. ۲. ایران - تاریخ - قاجاریان، ۱۱۹۳ -
۱۳۴۴. ۳. جنبشها و قیامها. ۳. مدنی، احمد -
خاطرات. الف میرابوالقاسمی، محمدتقی، ۱۳۰۹ -
، گردآورنده. ب. انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
ج عنوان.

۹۵۵/۰۷۵۲۰۴۵

DSR1۴۷۱/م۴ج۹

۷۷-۱۱۶۴۷ م

تهران - خیابان ولی عصر - پل امیربهدار - خیابان سرگردبشیری - شماره ۱۰۰

تلفن: ۳-۵۳۷۴۵۳۱-۵۳۷۴۵۳۰ دونورس:



نام کتاب: جنبش جنگل و میرزا کوچک خان

به کوشش: سید محمدتقی میرابوالقاسمی

نویت چاپ: اول ۱۳۷۷

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: فرشیوه

باهمکاری اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۶۴-۶۲۷۸-۳۶-۱ ISBN: 964-6278-36-1

فهرست مطالب کتاب

- ۱ - پیشگفتار ۷ - ۲۹
- ۲ - میرزا کوچکخان جنگلی که بود؟ ۳۰ - ۳۲
- ۳ - کوچکخان از تولد تا انقلاب ایران ۳۳ - ۳۴
- ۴ - در دوران استبداد صغیر ۳۵ - ۳۷
- ۵ - تهران - کمش تپه - باکو ۳۸ - ۴۰
- ۶ - تشکیل سازمان اتحاد اسلام در رشت ۴۱ - ۴۳
- ۷ - نبردها آغاز می‌گردد ۴۲ - ۴۷
- ۸ - گسترش تشکیلات جنگل - قرارها و قراردادهای ۴۸ - ۵۱
- ۹ - انگلیسیها و جنگلیها ۵۲ - ۵۵
- ۱۰ - نمایندگان انگلیس در جنگل ۵۶ - ۵۸
- ۱۱ - دکتر حشمت در لاهیجان ۵۹ - ۶۲
- ۱۲ - اولتیماتوم انگلیس ۶۳ - ۶۵
- ۱۳ - جنگلیها در شرق کیلان - اعدام دکتر حشمت ۶۶ - ۶۸
- ۱۴ - بار دیگر در فومنات - کمیته لنکران ۶۹ - ۷۴
- ۱۵ - حکومت جمهوری ایران و سرانجام آن ۷۵ - ۷۸
- ۱۶ - نبرد جنگلیها پس از شهادت میرزا کوچکخان ۷۹ - ۸۲
- ۱۷ - پیوستها (یادداشتها - یادآوریهها - اسناد و عکسها) ۸۳ - ۹۶
- ۱۸ - فهرستها ۹۶

پیشگفتار

رساله‌ای که در اختیار شماست یادداشتهای میراحمد مدنی درباره جنبش جنگل است و او از نخستین روز قیام با مرحوم میرزا کوچک‌خان همراه بود و نخستین جلسه جنگلیها و اعضای شورای اتحاد اسلام نیز در خانه او که در قلمستان (یکی از محلات شهر رشت) قرار داشت تشکیل گردید. او از آنجا همراه میرزا کوچک‌خان و تنی چند از راه پیربازار به جنگل تولمات می‌رود و تا آخرین لحظات در کنار سردار جنگل بود. در سالهای پس از پایان مبارزات مسلحانه جنگلیها ب فکر انتشار روزنامه پرورش می‌افتد که اگر چه سالها انتشار یافت اما همواره دچار توقیف و تعطیل بود.

مرحوم محمدصدر هاشمی مؤلف تاریخ جراید و مجلات ایران در این باره می‌نویسد [شماره اول آن در جدی ۱۳۰۲ شمسی تا شهریور ۱۳۲۰ بطور پراکنده و غیر مرتب هفتگی و دو هفتگی در رشت منتشر می‌شد و پس از آن به تهران انتقال یافت و از سال ۱۳۲۲ سلسله مقالاتی درباره خیابانی و کلنل محمدتقی خان پسیان دارد.... در تهران هم اگرچه غیر مرتب انتشار می‌یافت ولی هر چندی که منتشر می‌شد یکی از بهترین روزنامه‌های انتقادی تهران بشمار می‌رفته است.... شدت حملات پرورش به هیئت حاکمه باعث گردید که روزنامه چند بار از طرف دولت توقیف گردد و اکنون هم که مشغول نوشتن این یادداشت هستم پرورش منتشر نمی‌گردد (تاریخ جراید.... ج ۲ ص ۶۵ - چاپ اصفهان ۱۳۲۸)] بدین ترتیب برای مرحوم میراحمد مدنی که با گروهی از سران جنگل ب فکر نوشتن تاریخ انقلاب جنگل نیز بوده است فرصتی پدید می‌آید که هر زمان بمناسبتی درباره

حوادث جنگل با خوانندگان خود گفتگویی داشته باشد او در سالهای نخست در ارتباط با اعدام دکتر حشمت و کارهای تیمورتاش و دستهای آلوده بخون بیگناهان جنگلی اسناد و مقالاتی را منتشر می‌کند که بصورت پراکنده در چند شماره خاتمه می‌پذیرد اما پس از شهریور ۱۳۲۰ دست به انتشار سه رساله در روزنامه پرورش می‌زند که می‌توان گفت مجموع آنها نخستین کتاب درباره جنگل و حوادث آن روزگار می‌باشد و اولین بخش آن درباره وقایع جنگل و دو بخش دیگر تحلیل سیاسی زندگی دو تن از نخست‌وزیران ایران یعنی قوام‌السلطنه و وثوق‌الدوله است که در سرکوب نهضت جنگل و کشتار جنگلی‌ها دست داشته‌اند نگارنده این مقدمه پس از دسترسی به چند دستنوشته، و اسناد دوران جنگل که از جمله آنها خاطرات صادق کوچکپور بود (خاطرات کوچکپور تحت عنوان نهضت جنگل و اوضاع اجتماعی و فرهنگی گیلان و قزوین همراه شصت‌نامه از مرحوم میرزا کوچک خان و سران جنگل در سال ۱۳۶۸ توسط نشر گیلکان چاپ و انتشار یافت) در جستجوی یافتن دستنوشته‌های دیگر از اعضای شورای اتحاد اسلام شدم و در یک دیدار بی‌مقدمه از یک آرایشگاه در یکی از محلات اطراف شهر رشت یادداشت‌های مرحوم مدنی که از شماره‌های دیگر روزنامه پرورش جدا شده بود بدستم رسید معلوم بود که انسان آگاه و علاقمندی آن اوراق را از روزنامه‌های سال ۱۳۲۲ جدا نموده تا بتواند آنرا در گوشه‌ای حفظ کند. اما گذشت زمانی حدود نیم قرن بصفحات باقیمانده روزنامه آسیب رسانیده بود. پس از آن کوشش برای یافتن و یا بدست آوردن اطلاعات و اسناد و عکسها ادامه یافت و باز هم بلطف سرورانی که صمیمانه از محبت‌هایشان سپاسگزارم عکسها و یادداشت‌های دیگری بدستم رسید که از آنها در مجموعه حاضر استفاده شد اما درباره خانواده و دودمان مرحوم مدنی باید گفت که آنان بر اساس تبارنامه‌ای که ملاحظه خواهید فرمود مورد توجه و احترام مردم گیلان بوده‌اند و مرحوم «سید حبیب‌الله مدنی» - جد مرحوم میراحمد مدنی - امام جماعت مسجد کاسه‌فروشان بوده است و بهمین دلیل مدت‌ها مسجد کاسه‌فروشان با نام مسجد سید حبیب‌الله شناخته شده و مشهور بوده است مرحوم سید حبیب‌الله پدر سیدیحیی مدنی است و سیدیحیی دارای چند فرزند بوده است که هر یک از آنان پس از پیوستن به

نهضت جنگل مسئولیت‌هایی را بعهده داشتند و از آن جمله می‌توان به افراد زیر اشاره نمود

- ۱ - سید حبیب‌الله عضو شورای اتحاد اسلام و هیئت مؤسس نهضت جنگل و فرماندار لنگرود که از او فرزندی بنام میر عماد مدنی می‌شناسیم.
- ۲ - میر عبدالوهاب مدنی که جنگلی‌ها به او لقب «گلمیرخان» داده بودند و زمانی افسر توپخانه جنگل بوده است.
- ۳ - میر احمد مدنی عضو شورای اتحاد اسلام و بنیانگذار نهضت چریکی جنگل و مدیر روزنامه پرورش و نویسنده رساله حاضر.

آقای دکتر میرحمید مدنی «علاء» ضمن پاسخ به پرسش یکی از اعضاء خاندان مدنی در یک رساله نسبتاً جامع و قابل توجهی به نکاتی درباره زندگی و نفوذ اجتماعی و علمی و مذهبی چهره‌های نامدار آن دودمان که پیکارگران یاد شده در میان آنان پرورش یافته و نهضت جنگل و تشکیلات اتحاد اسلام را یاری دادند می‌پردازد که بخشهای لازم آنرا برای آگاهی بیشتر می‌آوریم او می‌نویسد:

﴿..... بر مبنای تبارنمای فرزندان ذکور خاندان مدنی رشتی «گیلانی» درباره شجره‌نامه آقا جان پدر عزیزمان میراحمدخان مدنی (پرورش) می‌توانم خاطرات و اطلاعات زیر را برایت بنویسم تا آنجائیکه بخاطرم هست عموی آقا جان آقا میرحسین مدنی [یعنی جواترین برادر پدر بزرگمان حاج میریحیی مجتهد بزرگ رشت که نزد همه خویشاوندان ما به آقاعمو و آقاداتی آقاسیدحسین معروف بود زیرا هم عموی پدرمان بود و هم دائی مادرمان چونکه مادر بزرگ مادری ما خواهر حاج میریحیی بود و پدر و مادرمان پسر دائی و دختر عمه یکدیگر بودند] خود شجره‌نامه مفصلی تهیه کرده بود که من آنرا در سال ۱۳۳۱ یا ۱۳۳۲ دیده بودم از آنجائیکه در آنزمان به این مسائل علاقه‌ای نشان نمی‌دادم از وی تقاضای رونوشت نکردم این بزرگ خاندان ما متأسفانه چند سال بعد فوت کرد دو پسر از وی باقی مانده بودند یکی آقامیرحسن مدنی بود که انسانی گوشه‌گیر و مجرد و با خاندان مدنی کمتر رفت و آمد داشت دیگری آقامیرعلی مدنی بود که گویا پس از بازنشستگی به شهر لاهیجان کوچید و در آنجا زندگی می‌کرده است چنانکه نوشتم آقامیرحسین مدنی جواترین برادر

پدر بزرگ میریحیی (یا آقای حاج سیدیحیی مجتهد رشتی) بوده است که برادر دیگری داشت بنام آقا میرسیدمحمد مجتهد که پدر بزرگ فرشید (سیدمحمد) فریدون (سیداحمد) نوشی (سیدابوالقاسم) و شادی (سیدمصطفی) بوده است و ایشان فرزندان پسرعموی پدرمان آقا میر محمود مدنی وکیل دادگستری هستند (که بخاطر روزنامه‌ای که در سال ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ در رشت منتشر می‌کرد و نام ترغیب داشت بنام «ترغیب» معروف شده بود) پدر آقای ترغیب (= میر محمود مدنی) یعنی میرسیدمحمد مجتهد رشتی در وقایع مشروطه هنگام سفر به تهران در شهر قزوین مورد حمله قزاقان قرار گرفت و مجروح شد و پس از بازگشت در رشت فوت کرد این سه تن از اجداد ما یعنی میریحیی و آقاسیدمحمد و آقا میرسیدحسین فرزندان ذکور میرحبیب‌اله بزرگ فقیه معروف و مرجع تقلید بزرگ بودند. میرحبیب‌اله اکثراً در نجف بسر می‌برد و در حقیقت در آنجا می‌زیست و در همانجا نیز فوت کرد (سال ۱۳۱۲ هجری قمری) این نیای بزرگ ما پایه‌گذار مسجد و مدرسه و بازار میرحبیب‌اله بوده است که از موقوفات وی بودند و بعدها بنام مدرسه صدر و مسجد و بازار کاسه‌فروشان رشت معروف گردیدند. میرحبیب‌اله از نخستین همسر خویش که گویا عراقی بوده است فرزند دیگری بنام میراسماعیل (معروف به آقازاده) داشته است که وی نیز در نجف اقامت داشت و جانشین پدر خود بود و خویشاوندان عرب ما در عراق می‌بایستی از اعقاب وی باشند که ایشان با پدر و عموهای ما آشنائی داشتند و اینک سالهاست که ارتباط خاندان مدنی با این شاخه بکلی قطع شده است.

درباره میرحبیب‌اله بزرگ من تاکنون سه مأخذ بدست آورده‌ام

۱- فرهنگ معین (جلد پنجم ص ۵۹۲) که تحت عنوان رشتی، حبیب‌اله (میرزا) از وی یاد کرده است و او را فرزند محمدعلی رشتی (اصولی) می‌داند وفات وی را در سال ۱۳۱۲ هجری قمری (برابر با ۱۸۹۶ میلادی برابر با ۱۲۷۵ شمسی) نوشته است دکتر معین در فرهنگ خود میرحبیب‌اله را از مراجع تقلید درجه اول شیعه می‌داند که از شاگردان مبرز شیخ انصاری بوده است و گروهی بسیار از مجلس درس وی استفاده کرده و به مقام اجتهاد رسیده‌اند [از جمله آنان فرزندان خود وی یعنی پدر بزرگ، حاج میرسیدیحیی رشتی

و برادرش میرسید محمد رشتی - پدر بزرگ فرشید و پدر آقای ترغیب - و نخستین فرزندش میراسماعیل آقازاده بوده‌اند] دکتر معین در این جلد از نه اثر فقهی و اسلامی وی یاد می‌کند و آنها را نام می‌برد برای جلوگیری از اطاله کلام من ذکری از آثار وی نمی‌کنم (به همانجا رجوع شود)

جالب توجه است که در کنار همین صفحه ۵۹۲ عکسی نیز از جد بزرگ ما (میرزای رشتی) چاپ شده است که من نزد هیچیک از اقوام و خویشاوندان خودمان ندیده بودم و وی عمامه‌ای سفید دارد که در آن زمان (چنانکه آقا جان می‌گفت) در عمامه‌گذاری فرقی بین سید و شیخ (یعنی دستار سیاه یا سفید بستن) نبوده است در جلد ششم همین کتاب (فرهنگ معین) باز هم در صفحه ۲۰۷۰ تحت عنوان میرزای رشتی از جد ما (یعنی پدر بزرگ پدر ما) حاج میرزا حبیب‌اله رشتی نام برده و می‌نویسد که وی از فقها و علمای نامی زمان خود و در فقه و اصول یگانه بوده است و بعد برخی از تألیفات و سال وفاتش (۱۳۱۲ هـ ق) را ذکر می‌کند چیزی که برای من از این فرهنگ دستگیر شده است نام پدر حبیب‌اله (میرزای رشتی) میر محمد علی (مجتهد) رشتی است که به اصولی شهرت داشت و ما می‌دانیم که او فرزند میر احمد بزرگ بوده است که در جوار برادرش میر نعمت‌اله در قریه گوراب تولم - در مزاری بنام (آقا قبرخانه) در کنار رودخانه گاز رودبار - مدفون می‌باشد در زمانی که گوراب تولم قریه بسیار آبادی بود و بوسیله این رودخانه به مرداب انزلی راه داشته است این مزار بقعه‌ای آباد و دارای موقوفات بود و زیارتگاه مردم با ایمان آن زمان بود.

پدرمان آقا جان خاطره بسیار کوچک از پدر بزرگ خود میر حبیب‌اله داشت و می‌گفت که وی بیش از هشتاد و پنج سال زندگی کرده است و در زمان مرگ او آقا جان فقط هفت سال داشت اگر خاطرت باشد در قریه خراط محله تولم یکی از پیر مردان قدیمی آنجا بنام مشهدی اسماعیل که منزلش درست در جنب منزل آقاعموی ما میر حبیب‌اله مدنی بود برایمان از جدمان میر حبیب‌اله بزرگ و داستانهای آن زمان حکایت می‌کرد بنابر آنچه که ما شنیده بودیم و آنچه که پدرمان می‌گفت اگر بپذیریم که میر حبیب‌اله بزرگ تقریباً هشتاد و پنج سال زندگی کرده باشد پس تاریخ تولدش (با تفاوت دو سال هجری و قمری و هجری

شمسی در مدت هشتاد سال) باید در سال ۱۲۲۵ هـ ق برابر با سال ۱۸۰۹ میلادی و سال ۱۱۸۸ شمسی باشد. این محاسبه از این جهت درست بنظر می‌رسد زیرا که پدر ما آقاجان در سال ۱۳۴۰ شمسی وفات یافت که هفتاد و سه ساله و تاریخ تولدش در سال ۱۲۶۷ شمسی بود که برابر با سال ۱۸۸۹ میلادی می‌باشد یعنی درست هفت سال پیش از مرگ پدر بزرگش.

بنابراین میرحبيب‌اله بزرگ در سال سیزدهم سلطنت فتحعلیشاه قاجار (دوران سلطنت - ۱۲۵۰ - ۱۲۱۲ هـ ق = ۱۸۳۴ - ۱۷۹۷ م) در رشت به دنیا آمد و تا سال آخر سلطنت ناصرالدین شاه قاجار (دوران سلطنت ۱۳۱۳ - ۱۲۴۴ = ۱۸۹۶ - ۱۸۴۸) زندگی می‌کرده است یعنی تمام دورانها و تحولات اجتماعی زمان این شاه قاجار را دیده ولی مرگ ناصرالدین شاه را ندیده است در این دوران وقایع بسیاری در ایران اتفاق افتاد که ذکر آنها را در اینجا لازم نمی‌دانم

من وقتی که در سالهای آخر اقامتم در ایران (۱۳۳۵ تا ۱۳۳۷ شمسی) که اکثراً با پدرمان آقاجان چه در رشت و چه در تهران بودم از ایشان درباره اجدادمان پرسش می‌کردم بویژه می‌خواستم بدانم که اصل و ریشه خاندان ما از کجا آغاز می‌شود. وی همیشه تکرار می‌کرد که میرحبيب‌اله بزرگ فرزند میراحمد از اعقاب میرمحمد گیلانی (یا سبزواری) بوده است و می‌گفت که میراحمد بزرگ و برادرش نعمت‌اله در گوراب مدفون هستند و برادر دیگری هم داشته‌اند بنام میرنورالدین که جد خاندان نورانی رشت می‌باشد وی همیشه ذکر می‌کرد که میرمحمد گیلانی در اصل از امیران زمان صفویه در سبزواری بوده است و به فرمان شاه تهماسب صفوی از خراسان به گیلان منتقل شده است تا شورشهای گیلانیان را بخواباند و خود بعدها بنام سلطان محمد یا امیرمحمد (گیلان‌شاه) معروف گردیده است و ما می‌دانیم که شاه تهماسب صفوی سلطنتی طولانی از سال ۹۳۰ تا ۹۸۴ هـ ق (= ۱۵۷۶ - ۱۵۲۴ م) داشته است و در اواخر سلطنتش بیعد در گیلان و صفحات شمال ایران شورشهای فراوانی رخ داده است، بویژه در خراسان و ترکمنستان و مناطق نزدیک به ازبکستان تقریباً نفوذ پادشاهان صفوی کمتر شده بود تا اینکه شاه عباس بزرگ (۱۰۳۸ - ۹۸۹ هـ ق = ۱۶۲۸ -

(۱۵۸۱ م) با فتوحات خویش به همه این اغتشاشات پایان بخشید. من هنوز سندی یا مأخذی از کتب تاریخی بدست نیاورده‌ام تا ثابت نماید که این دو برادر مدفون در گوراب تولم (یعنی میرنعمت‌آله و میراحمد) از اعقاب سلطان میرمحمد گیلانی (یا سبزواری) باشند. این موضوع را نه از این جهت عنوان می‌کنم، که بخواهم اسلاف خودمان را به شاهزادگان آنزمان برسانم. چون اینان همه با لقب امیر زندگی می‌کردند، احتمال بیشتری می‌رود که در ابتدا از امیران بوده باشند تا از روحانیان آنچه که مسلم است از زمان میرمحمدعلی مجتهد رشتی (معروف به اصولی) بزرگان این خاندان با داشتن عنوان «میر» در سلک روحانیون در آمده‌اند. شاید مصلحت در آنزمان چنین بوده است که برخی از آنان نام خویش را با عنوان «سید» نیز آمیخته کنند، و اصولاً برای من هنوز روشن نشده است که از چه زمانی این دو عنوان، که یکی «میر» و «میرزا» و دیگری «سید» باشد، یک معنی و مفهوم را پیدا کرده‌اند. در حالیکه می‌دانیم «میر» از شرق ایران و تاجیکستان به این سرزمین راه یافته و لقب امراء و شاهان بوده و ربطی با واژه «سید» که عربی است (به معنی آقا و سرور) ندارد واژه سید از زمان صفویان در حقیقت برای روحانیان انتخاب می‌شد، برخی از آنان با استفاده از این واژه نسب خود را بیکی از امامان مقدس شیعیان می‌رساندند برای شخص من این مهم نیست که اصل و ریشه مردم از چه خاندانی باشد، بلکه این را مهم می‌دانم که منتسبین به این خاندانها چه خدمتی برای جامعه بشری و در درجه نخست برای هموطنان و همدینان خویش نموده‌اند. بهر حال هنوز سخنان آقاجان در گوشم صدا می‌کند، که می‌گفت اجداد ما از سبزواری آمده‌اند و در رشت و تولم مستقر شده‌اند و دو نیای ما در گوراب تولم (که قبل از خشک شدن مرداب انزلی از بندرهای آباد آنزمان گیلان بوده است) از اعقاب سلطان میرمحمد گیلانی (سبزواری) هستند و اسامی آنان را میراحمد و میرنعمت‌آله ذکر می‌کرده است. این موضوع اتساع ما را نیز عموی بزرگ ما آقای میرحبیب‌آله مدنی (پدر آقای میرحماد مدنی) در همان سال ۱۳۳۲ در رشت شبی که در منزلش (در محله چله‌خانه رشت) مهمان بودم برایم تأیید کرد و می‌دانم که وی نیز مانند پدرمان میراحمدخان از یاران نزدیک میرزا کوچک خان جنگلی بوده است و این جوانمردان همیشه بخاطر ناگواریهای

حاکمی از جریانات سیاسی روز می‌ترسیدند که انتساب اصلی و تبار خویش را اظهار نمایند و در انتساب خویش به همان نام میرحیب‌آله مجتهد بزرگ (یعنی پدر بزرگ خود، میرزای رشتی) اکتفا می‌کرده‌اند. ایشان (یعنی پدرمان و عموی بزرگمان) از زمان کودکی خویش (عموی ما دو سال از پدرمان بزرگتر بود) خاطراتی داشتند و از املاک وسیعی که اجدادشان در تولم داشتند و بسیاری به میرزای بزرگ رشت (میرحیب‌آله بزرگ) به ارث رسیده بود یاد می‌کردند و از قریه‌های گوراب و خراط محله، صیقلان (یا سیاه‌گیلان)، صیقل‌مندان (یا سیاه‌گیلمندان)، ماتک، سیادروشان، مردخه، مرجقل، چوبه، نرگستان (یا نرگسان) و غیره نام می‌بردند و اشاره می‌کردند، که از اواسط دوره سلطنت قاجارها این املاک بتدریج از دست اعقاب میرحیب‌آله بزرگ بیرون آمده است و به دست خاندانهای نوکیسه‌ی آنزمان از قبیل خاندانهای اکبر و دیگران افتاده‌اند. ما می‌دانیم که تا زمان فوت پدر بزرگمان (حاج سید یحیی مجتهد) که در چهارده سالگی پدرمان اتفاق افتاد یعنی در سال ۱۲۸۱ شمسی (برابر با ۱۹۰۲ میلادی) هنوز املاک زیادی در این نواحی به وی و برادرانش تعلق داشت که پس از مرگش بوسیله (مباشرش) کربلانی میرزا احمد خراط محله‌ای (پدر حافظ و کاس‌آقا احمدی خراطی) اداره می‌شد، که بعدها بخشی بصورت تقسیم مستقلاً به فرزندانش (یعنی پدر ما و عموهای ما و عمه‌های ما) رسید و بخشی دیگر بصورت مشاع اداره می‌شد که همیشه باعث دردسر و مشاجره بین وارثان پدر بزرگمان، و سالهای زیادی موجب اختلافات ملکی بوده که عاقبت در سالهای ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۴ (۱۹۶۵ - ۱۹۶۴) بخاطر اصلاحات ارضی رژیم پهلوی از دست خاندان مدنی خارج گردید و توهم از این جریانات بطور کلی مطلع می‌باشی.

بهر صورت این خود بحثی جداگانه است که باید در جایی دیگر از آن صحبت کنیم. فقط این را می‌دانم که آقا جان پدرمان میراحمدخان مدنی توانسته بود در سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۶ ۵۵ جریب از زمینهای جنگل بین قریه خراط محله و نرگستان را پس از سالهای متمادی دعوای ملکی و حقوقی از خاندان اکبر (که در رأس آن آقای محمد اکبر قرار داشت) پس بگیرد. [جریب = مُعَرَّبِ گریب و گری فارسی مساویست یا ده هزار متر مربع] ۲. ماخذ دیگری که راجع به این موضوع اصل و نسب خاندان ما پیدا کرده‌ام، کتاب «حقوق

بگیران انگلیس در ایران» تألیف اسماعیل راثین است. این کتاب را اسماعیل راثین در سال ۱۳۴۷ خورشیدی در ایران انتشار داده است و اخیراً در گُلن تجدید چاپ شده و نسخه‌ای هم بدست من رسیده است. در صفحه ۳۷۵ نویسنده از حاج میرزا حبیب‌آله رشتی به نیکی یاد می‌کند و چنین می‌نویسد: (وی) «یکی از بزرگترین دانشمندان روحانی و مرجع تقلید مذهب جعفری مقیم نجف بود. ایشان در حدود هزار طلبه در پای منبر خود داشتند، که آنها را تعلیم می‌دادند» [در پانویس صفحه ۳۷۶ نوشته شده است: «رجوع کنید بتاریخ فقه فقهای مذهب جعفری، تألیف استاد مدرّسی چهاردهی، سال نهم و دهم مجله کانون سردفتران ایران].

از این مأخذ استنباط می‌شود که در ۱۷ محرم سال ۱۳۲۶ هجری قمری (برابر با ۱۹۰۸) دیگر نیای بزرگ ما حاج میرزا حبیب‌آله (میرزای رشتی)، یعنی پدر بزرگ پدر ما، زنده نبوده است و فرزند بزرگش میراسماعیل [یا بقول اسماعیل راثین، شیخ اسماعیل آقازاده رشتی که داماد آخوند ملامحمد کاظم خراسانی بوده است] در نجف می‌زیسته و جانشین پدر خویش بوده است. زیرا از وی در همان زمان و تاریخ نامه‌ای در روزنامه جبل‌المتین چاپ تهران (سال اول - شماره ۲۳۲) انتشار می‌یابد که به آقا سیدمحمد رضا کرامی فرزند حاج سید جعفر مجتهد کاشانی نوشته بوده است. در آن نامه وی اظهار می‌کند که عده‌ای از روحانیون مقیم عراق از مدتها پیش پول هندی از قنسول انگلیس دریافت می‌کنند. و او که علیه طایفه مستبدین ایران است، این امر را تقبیح می‌کند و اظهار می‌نماید که همین علمای ایرانی عراق با سعایت نزد دولت ایران باعث عزل میرزا علی اصغر اتابک اعظم شده‌اند، که از طرف مجلس و تأیید مظفرالدین‌شاه در این زمان به نخست‌وزیری انتخاب شده بود.

[برای من این موضوع در این سند جالب است که اتابک نوکر و خادم انگلستان نبود و بهمین جهت کشته شد (۱۳۲۵ هـ ق) و جد ما میرحبیب‌آله و فرزندانش نیز از انگلیسها پولی دریافت نکردند و خود را بدنام نمودند، همانطور که در آن زمان مرجع تقلید بزرگ شیعیان سید کاظم یزدی نیز چنین کرده و دست زد بر سینه فرستادگان انگلیس زد و نام نیکوئی از خود بیادگار

گذاشت؛ رجوع کنید به همین کتاب نامبرده در بالا از اسماعیل راثین].
 نویسنده این نامه میرزا اسماعیل (یا شیخ اسماعیل) آقازاده رشتی می‌بایستی همان
 جد بزرگ خویشاوندان ما در نجف و دیگر شهرهای مقدّس عراق باشد.
 از فرزندان میرنعمت‌آله، نام میر محمود گورابی برای پدر و مادرمان مشخص بود، که
 پدر میر شمس‌الدین بزرگ و او هم پدر میر محمد طاهر (پدر بزرگِ مادری ما) بوده است. نام
 فرزندان را که دایه‌های ما هستند، در تبارنمای خاندان مدنی ذکر کرده‌اند میر محمد طاهر
 پدر بزرگ میر عباس است آقا میر محمد طاهر هم مردی روحانی بوده که گویا یکسال پس از
 تولّد آخرین فرزندش میر شمس‌الدین (میر شمس آقاداتی) در سالهای قیام جنگل در رشت
 وفات کرده و در بقعه آقا میر عباس نزدیک بازار جمعه تولم (جمعه‌بازار) مدفون است. اکنون
 مزار او با مزار آقا پیر عباس در جنب یکدیگر قرار دارند و زیارتگاه مردم آن دیار می‌باشند
 وی از شاخه میرنعمت‌آله است و بنابراین با شاخه میر احمد در اصل قرابت دارد. همسرش
 یعنی مادر بزرگ مادری ما خواهر حاج میریحیی مجتهد رشتی بوده است (یعنی عمّه‌ی پدر
 ما بود) و فاطمه نام داشت. مادر ما و بانو مرضیه مدنی و دو برادر بزرگش میرابوطالب (پدر
 میرضیاء که پدر سروان هوایی میرابوطالب مدنی و اشرف سادات همسر میر عباس باشد) و
 میرسید حسن ساعتساز (پدر مرحوم میر فخرالدین و سرهنگ سیدعلی مدنی) هنوز کودک
 بودند که مادرشان فاطمه خواهر میریحیی و دختر میرحبیب‌آله بزرگ فوت کرده حاج
 میریحیی (پدر بزرگ ما از طرف پدری) و این خواهرش فاطمه (مادر بزرگ مادری ما) در کنار
 مزار میرحبیب‌آله در نجف دفن شده‌اند. و آقا جان ما نیز میر احمدخان آنچنانکه خودت
 می‌دانی، همانجا را برای آخرین سالهای عمر خویش انتخاب کرده و آنقدر در نجف ماند و
 سرانجام در مقبره خانوادگی اجدادمان مدفون شد. این گورستان «وادی‌السلام» نام دارد و
 من نمی‌دانم اکنون پس از سالها جنگ و تغییرات بزرگی که در عراق دست داده است، چه
 لائی بر سر این مقبره خاندان ما آمده است.

اکنون می‌دانیم که این خاندان چگونه کوشش داشتند که با ازدواج در میا
 خویشاوندان خود هم منزلت خویش و هم املاک و دارائی خود را حفظ کنند. این سنّت

بسیار قدیمی در میان ایرانیان بوده است، که خاندانهای اشرافی و یا خاندانهای روحانیان بزرگ در میان خود ازدواج می‌کردند و کمتر با بیگانگان می‌آمیختند. خاندان میرحبیب‌آله بزرگ (که از سالهای ۱۳۰۰ خورشیدی ببعده نام خانوادگی مدنی را برای خویش برگزیدند) نیز از این امر استثنا نبودند.

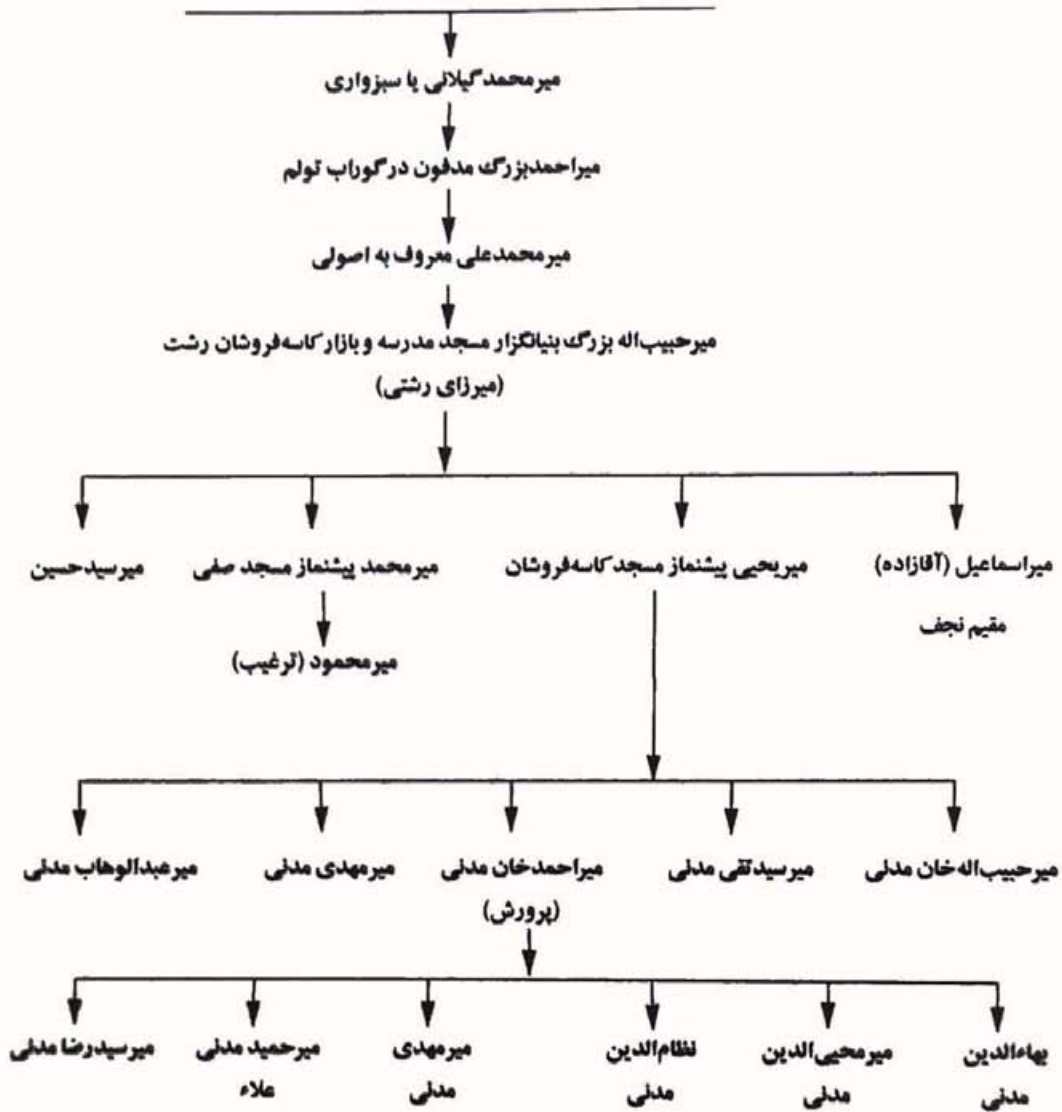
۳ - سند سوّم کتابی است تألیف آقای بهاء‌الدین املشی (میزان) از شخصیت‌های قرن اخیر گیلان بنام گوشه‌هائی از تاریخ گیلان، که به اهتمام فرزندش محمدهادی میزان املشی در سال ۱۳۵۲ خورشیدی در تهران چاپ شده است. در آخر این کتاب مختصری از وقایع نهضت جنگل آمده است. که خود شخص بهاء‌الدین املشی از سران و پایه‌گذارانش بوده است. در این بخشها چند جا (در صفحات ۲۲۱ و ۲۲۴) از پدرمان میراحمدخان مدنی نام برده شده است، که عضو اصلی کمیسیون جنگ در نهضت جنگل بوده است. در صفحه ۱۹۶ نیز پس از وقایع جنگل در جدولی از روزنامه پرورش چاپ رشت و به نام پدرمان بر می‌خوریم و همچنین بنام میرمحمود مدنی و روزنامه ترغیب [همانطور که قبلاً هم اشاره کرده‌ام میرمحمود مدنی فرزند بزرگ میرمحمد مجتهد رشتی، که عموی پدر ما باشد، بوده است و به فاصله‌های کوتاهی دو نشریه در گیلان بنام «ندای گیلان» و «ترغیب» را منتشر کرده و روحیه‌ای ناسیونالیستی داشت. روزنامه‌اش در اوائل سلطنت رضاشاه توقیف شد و خود او نیز مدتی به اردبیل تبعید گردید، ولی بعدها مورد عفو قرار گرفت و به وی اجازه داده شد که دفتر وکالت دادگستری باز کند و مدتی در اردبیل و سپس تقریباً تا اواخر عمرش در تهران به وکالت دادگستری اشتغال داشت و سپس گویا بیست سال پیش در مشهد وفات یافت. او پدر فرشید، فریدون، نوشی و شادی است و شوهرخواهر پدر ما (گیلان‌خانم) می‌باشد. همسر او عمّه ما و کوچکترین و جوانترین خواهر پدر ما می‌باشد و توهمه ایشانرا خوب شناسی. مادر میرمحمود مدنی (آقای ترغیب) جوانترین فرزند و دختر یکی از مهاراجه‌های هندی بوده، که بدستور انگلیسها با خانواده‌اش به عراق عرب تبعید شده بودند. این دختر (خانم بزرگ) نام داشت، او مادر محترم خانم مادر هادی جان (همسر آیت‌اله نوری موسوی است). این آیت‌اله که توهم مثل همه ما او را دیده‌ای و در سال ۱۳۳۶ به

فاصله یکروز با همسرش محترم خانم در اثر انفلوانزای شدید در مشهد فوت کردند، پیشنماز مسجد بازار آهنگرهای تهران و یکی از اشخاص بسیار با نفوذ در سالهای پس از حکومت رضاشاه پهلوی در جامعه روحانیان تهران بوده است.]

در کتاب آقای املشی (میزان) ص ۱۴۹ بنام نیای بزرگ، حاج میرحبيب‌اله رشتی بر می‌خوریم وی می‌نویسد: «حاج میرزا حبیب‌اله فقیهی است جلیل‌القدر، محقق، مدقق، عابد، زاهد، متقی، اصولی [نگاه کنید به فرهنگ معین که «اصولی» را نام پدر میرحبيب‌اله دانسته است!] از اعظام فقها و اصولیین امامیه و از تلامذه شیخ مرتضی انصاری سالف‌الترجمه و در فقه و اصول متفرد و مراتب عالی‌اش مسلم افاضل عصر خود و حوزه درس او مرجع استفاده علمای عراق و دیگر آفاق بوده وصیت تبخّر او بلاد عرب و عجم را فرا گرفته و مرجع تقلید و تدریس و فتوی بوده و او را بر حاج میرزا محمد شیرازی آتی‌الترجمه و دیگر معاصرینش ترجیح می‌دادند و تألیفاتش بهترین معرف تبخّر علمی وی می‌باشد.

بهاء‌الدین املشی (میزان) سپس نه اثر معروف او را با نام کامل آنها ذکر کرده است و حتی تاریخ وفات (سال ۱۳۱۲ هجری قمری) و محل دقیق مقبره او را در نجف اشرف توضیح داده است، اما با آنکه خود از دوستان نزدیک عموی ما میرحبيب‌اله مدنی و میراحمدخان مدنی (پرورش) بوده از اسلاف و پیشینیان و تبار وی و از فرزندان و جانشینان و نواده‌های میرحبيب‌اله سخنی بمیان نیاورده است.

تبار نمای خاندان مدنی
«میر احمد پرورش»



از مرحوم مدنی (میراحمدخان پرورش) شرح حال دیگری باقیمانده است که در آن بگزارش فعالیتها و اوضاع سیاسی و اجتماعی می‌پردازد او تحت عنوان «سطری از تاریخ زندگی من»^(۱) درباره خود و زندگیش که متن تقریباً کامل آنرا در اینجا می‌بیند می‌نویسد:

منظور من از نوشتن این سطور رسیدن به صندلی وزارت و کرسی وکالت نیست زیرا که این مقامات صوری در نزد من به پیشیزی نمی‌ارزد و مقام روزنامه‌نگاری را بالاتر از این مقامات می‌دانم و افتخار می‌کنم که مردم را بحقایقی آشنا می‌نمایم اندیشه‌های آزادی‌خواهی و روح اصلاح‌طلبی که تاکنون بهترین مشوق من بوده است اکنون هم مرا واداشته تا خوانندگان گرامی روزنامه را چند دقیقه‌ای با ذکر مختصری از شرح حالم سرگرم سازم

من در خانواده‌ای تربیت یافتم که اسلام دین حنیفشان بوده و شاه و گدا را با یک چشم می‌نگریستند پادشاهان قاجار پیوسته مایل نزدیکی اجدادم به دربار خود بوده‌اند در صورتیکه ایشان دربار را دستگاه ظلم و فساد می‌نامیدند و از تقرب به آنها احتراز می‌جستند ناصرالدین شاه در سفر فرنگستان که از رشت عبور کرد بدیدن جدم آسیدحیب‌اله مجتهد آمد مظفرالدین شاه نیز مایل دیدار پدرم حاج سیدیحیی مجتهد بود ایشان حاضر بملاقات نشد و معتقد بود در اسلام سلطنت و پادشاهی وجود ندارد بلکه شخص اول یا سلطان کسی است که خود را خدمتگزار دیانت و افراد ناس بداند.

همانگونه که خلفای صدر اسلام جز خدمت و هدایت و رنج خود و راحت دیگران طلبیدن فکری نداشته‌اند

تحصیلات خود را بدو زیر نظر پدرم و عده‌ای از مجتهدین عظام گذراندم و کسب فیض کردم منطوق و معانی و بیان و فقه و اصول را نزد ایشان آموختم سپس به تهران آمده علاوه بر معقول و منقول در مدرسه سن‌لوثی و دارالفنون مشغول فراگرفتن دروس ظاهریه اعداد و طبیعی شدم. نغمه عدالتخواهی بلند شد و فرمان مشروطیت صادر گردید و برشت بازگشتم

و عضویت انجمن روحانان را که سرپرستی استاد مرحوم میرزا محمدی انشائی و میرزا کوچک جنگلی تأسیس شده بود پذیرفتم

زمانی که محمدعلی میرزا مجلس را به توپ بست تمام اعضاء انجمن روحانیان لباس سربازی در بر کرده با کمی اسلحه رو تهران نهادند بعشق آزادی ایران از جنگال دژخیمانه اهریمنان آماده مرگ شدند، مرحوم ظهیرالدوله حاکم گیلان که از نیک مردان بود، ما را از این عمل بازداشت و مراجعت مان داد، ظلم و بیدادگری مستولی شده بود، رفقای من همه متواری شدند منتظر فرصت بودیم تا کمیته ستار مرکب از آزادیخواهان ایرانی و گرجی در منزل مرحوم سردار محی «معزالسلطان» تشکیل گردید

من نیز در ردیف فدائیان وارد معرکه شده پس از کشته شدن سردار افخم. رشت بتصرف آزادیخواهان درآمد و به تهران روی آوردند بالنتیجه محمدعلی میرزا فراری و به سفارت روس پناهنده و خلع سلطنت او اعلام گردید

من نفسی آسوده کشیده به تحصیلات خود ادامه دادم تا آنکه دولت تزار روسیه در شمال و شرق ایران نیرو پیاده کرد و مشهد حضرت رضا را به توپ بست و عده‌ای را در تبریز و چهار نفر را در رشت بدار آویختند

ندای یا مرگ یا استقلال از حلقوم آزادیخواهان بلند و مرگ فجیع آزادیخواهان رشت و تبریز و اهانت به قبر مطهر حضرت رضا آسوده‌ام نگذاشت و حس انتقام را در مغزم پروراند در صدد افتادم که آزادیخواهان را جمع کنیم و رشت را برای این اقدام ترجیح دادم و همواره در این راه مجاهدت نمودم و جمعیتی بنام آزادی ایران تشکیل دادم

مرحوم میرزا کوچک خان از تهران از راه کجور و تنکابن به رشت وارد و قیام جنگل بصورت عمل درآمد و توانستم انتقامی از عمل تزاری بکشم (جنگ ماکلوان و ماسوله که با قزاقهای تزاری بعمل آمد خود یک تاریخ مفصلی است که در تاریخچه زندگی کوچک جنگلی نگاشته خواهد آمد)

دولت تزاری در اثر فداکاری لنین و آزادیخواهان روسیه سرنگون شد مرتجعین ایران وجود آزادیخواهان را مخالف بقای خود می‌دانستند، کلنل استار و سلسکی که ریاست

دیویزیون قزاق ایران را داشت از تهران مأمور مبارزه با جنگلی‌ها گردید در نتیجه قوای مرحوم دکتر حشمت تسلیم منهدم اسیر شدم

هیئت حاکمه دیویزیون قزاق عبارت بودند از میرزا جوادخان متین‌الملک (سرتیپ عبدالجواد قریب) و شاهزاده اعتبارالدوله (سیف‌الدین بهمن) حکم اعدام مرا صادر کردند در نتیجه وساطت حاج میرزا ابوالحسن شریعتمدار گیلانی با پرداخت دوازده هزار ریال در حکم صادره تجدیدنظر کرده از قتل من در گذشته و به تبعیدم اکتفا نمودند

باز فکر آزادیخواهی مغز و قلبم را می‌فشرد و نمی‌توانستم آرام بنشینم، موقعیکه تیمورتاش حاکم گیلان شد با آزادیخواهان در مبارزه بود جمعیت سری در انزلی (بندرپهلوی) به‌مراهی مرحوم حاج محمدخان آریانی بنام آزادی ایران تشکیل شد و ظاهراً بنام جمعیت فرهنگی پرورش موسوم گردید. و برای نجات ایران اعمال مرتجعین را تشریح می‌کردیم تا اینکه قوای دولت آزادیخواه شوروی برای کمک به آزادی خواهان انزلی وارد شدند مرتجعین راه فرار پیش گرفته فزونی قوای جمعیت آزادی‌خواهان را تقویت کرده حزب عدالت بجمعیت آزادی ایران پیوسته ائتلاف نمود برای اینکه بتوانم ریشه فساد را از بیخ و بن برکنم و قوای کامله‌ای از آزادیخواهان تهیه کرده باشم به بادکوبه رفتم مرحوم حیدر عموغلی را تشویق و تحریص نمودم که به ایران بیاید و با سران آزادیخواهان مذاکره کردم بالنتیجه قوای بزرگی بسرپرستی مرحوم حیدر عموغلی بطرف انزلی حرکت کردند در اینحال شهادت مرحوم خیابانی در تبریز که از اثر بیدادگری مخبرالسلطنه کشته شده بود مرا متأثر نمود و تصمیم گرفتم خود را به تبریز رسانده آزادیخواهان تبریز را برای انتقام خون آن مرحوم جمع نمایم از بادکوبه از طریق قلعه و شوشه پیاده و سواره به اوج دویین سرحد ایران رسیدم، چون تنها بودم قهرمان‌خان نامی با عده قراچه‌داغی دستی‌گرم نموده آنچه داشتم برده قصد قتل کردند

خدا حافظ من بود و نجات یافتم برهنه و عریان به‌رشکلی بود به تبریز رسیدم آزادیخواهان تبریز را پیدا کردم جمعیتی بنام آزادی ایران تشکیل دادم و شروع بفعالیت نمودند دامنه فعالیت این جمعیت مخبرالسلطنه را ترسانیده در صدد گرفتاریم بر آمد، بنا به

مصمیم رفقا مجبور به ترک آن دیار شدم پس از ورود به گیلان باز در ردیف فدائیان جنگل به عملیات خود ادامه می‌دادم تا مدتی که سیاست جهان و وسعت بیدادگری سياهکاران ایران به دامن آن آزادمرد (مرحوم میرزا کوچکخان جنگلی) که با ایمان پاک و درستی خدمت به آزادی می‌کرد رسیده با تیغ بیدادگری کشته شد و با مرگش جمعیت آزادیخواهان از هم پاشیده شد و تمام دوستان و نزدیکان او راه انزوا پیش گرفتند

تا اینکه سر تیپ جعفرقلی بیگلری فرمانده تیپ رشت مرا دستگیر و زندانیم نمود پس از استحلاص دامنه فعالیت را بنا بصلاحدید رفقا به نشر مرام پرداخته در ۱۳۰۲ امتیاز روزنامه پرورش را گرفته بخدمات ملی ادامه دادم و با زحمات طاقت‌فرسا که در اثر اختناق فکر بمال مطبوعات دست داده بود تا ۱۳۱۹ روزنامه را در رشت منتشر و پس از آمدن تهران هنگامی که واقعه شهریور ۱۳۲۰ پرده از روی کار عمال دوره دیکتاتوری برداشت و ریزه‌خواران دیکتاتور بزرگ پس از رفتن وی بصورت و رنگ دیگری بمکیدن خون ملت دست و پا شکسته ایران پرداخته بودند و بزعم خود شاید بتوانم دنباله خدمات گذشته خود را که متروک مانده بود ادامه دهم روزنامه را در تهران منتشر نمودم مستبدان آن روزی که حتی مایل نبودند یک کلمه از آزادی بگوش ملت خوانده شود روزنامه را توقیف نمودند. در واقعه آذرماه گذشته که قوام‌السلطنه از نظر استصحاب نسبت بمن کاملاً عصبانی بنظر می‌رسید بالغ بر چهل روز بازداشت نمود و روزنامه‌ام شش ماه در توقیف ماند.

گرچه رفقایم قصد داشتند که انتقام این عمل کشیده شود ولی چون خود را مسئول انجام پاره‌ای خدمات مهم می‌دانستم و راضی نبودم که بخاطر شخص من انتقام کشیده شود و دست آویزی به پاره سرایان داده باشم و چنین مرد تبه‌کار را مظلوم جلوه دهند، لذا صدمات وارده بر خود را ناچیز شمرده خدمات ملی را بر آن ترجیح دادم و کوشش برای رفع توقیف روزنامه کردم پس از شش ماه توقیف مجدداً انتشار یافت و پس از انتشار سه شماره مجدداً بهمان بهانه‌های مستبدانه سه ماه توقیف گردید. تاکنون از این مجاهدت‌ها و تحمل مشقات یک چیز برای من باقی مانده است که آن آسودگی وجدان و راحت نفس من می‌باشد بدلیل اینکه پیوسته با عقیده و ایمان کامل از حفظ آداب دین و پیروی او سخن مقبوله

اجتماعی و اخلاقی عدول نکرده‌ام، اسلام را دین خود و ایران را وطن خویش شناخته با بیگانگان بنظر بیگانگی نگریسته‌ام، اینک باز همان نغمه را بلند کرده فاش می‌گویم هر کس که بکشور من چشم بدی دارد دشمن اویم کسانی را که در حفظ استقلال کشور محبوب من می‌کوشند با نظر دوستی می‌نگرم. این ایمان قلبی و جزه لاینفک وجود من است با شیر اندرون شد و با جان بدر شود

اینک آزادیخواهان حقیقی کشور از انتشار مجدد چنین روزنامه‌ای خوشحالند چه این روزنامه را ناشر فکر و همدستان اصلاح طلبی‌های خود می‌دانند و مندرجات این روزنامه از حلقوم فدائیان حقیقی کشور تراوش می‌کند



میراحمد مدنی

هنگام سخنرانی بر آرامگاه میرزا در سلیمانداراب پس از شهریور ۱۳۲۰

سطری از تاریخ
زندگی من



در روزهای بازداشت

اما تباهاکاران و گرگ سیرتانی که در لباس میش رفته و بر دوش مردم ساده ایران بانحاء مختلف سوارند خائف می‌باشند چونکه می‌دانند من و رفقای من آنها را راحت نخواهیم گذاشت و ایشانرا معرفی خواهیم نمود و انتقام می‌گیریم و با پنجه‌های قوی خود گلوی آنها را خواهیم فشرد و ما را ترسی از تهدید و توقیف و مرگ نیست
ما در راه آزادی قدم بر می‌داریم بنابراین در دایره‌ای پا می‌گذاریم که ایران پرستان پروانه‌وار گرد شمع آزادی می‌گردند یا می‌سوزیم یا دشمنان ایرانرا نابود می‌کنیم،
خدا با ما است و به امید او فاتح و نیرومند و پیروز خواهیم شد

میراحمد مدنی

می‌توان حدس زد که مرحوم مدنی ضمن همکاری و شرکت در جلساتی که بمنظور نوشتن تاریخ انقلاب جنگل تشکیل می‌گردید این اندیشه نیز در او راه یافته بود که با توجه به اوضاع سیاسی و فراز و نشیب‌های سالهای جنگ جهانی دوم ممکن است چاپ کتاب دچار مشکل گردد - که چنین هم شد - بنابراین تصمیم گرفت خاطرات شخصی را بطور فشرده در روزنامه پرورش انتشار دهد تا اولاً به ثبت و ضبط خلاصه وقایع پرداخته باشد و ثانیاً آنرا متناسب با میزان حوصله قشر وسیعی که عموماً فرصت خواندن کتابهای پر برگ را کمتر پیدا می‌کنند آماده سازد و آنها بتوانند تاریخ این دوران را در هر جا و در هر زمان که بخواهند همراه و یا در اختیار داشته باشند^(۱)

درباره از دست رفتن بسیاری از یادداشتهای و آرشیو نهضت جنگل می‌توان به نمونه‌های فراوانی اشاره نمود و از جمله به یادداشتهای مرحوم محمدحسن صبوری دیلمی نویسنده کتاب «نگاهی از درون به انقلاب مسلحانه جنگل» می‌توان توجه داشت که بخشی از نوشته‌هایش دستخوش حادثه گردید و آنچه را که انتشار یافت بطور تصادف در نهانگاهی که برایش تهیه دیده بود بدست آمد و فرزندانش تا سال ۱۳۵۰ نمی‌دانستند خاطرات پدر در

۱ - به این نکته هنگام نوشتن بخش و گسترش تشکیلات جنگل ... نیز اشاره می‌نماید.

کجا و به نزد چه کسی می‌باشند. جز این فرزندش سهراب صبوری دیلمی در نامه مورخ ۶۵/۸/۲۸ خود برای نگارنده، به کتاب چاپ شده و سرانجام یادداشتها و خاطرات چاپ نشده اشاره‌ای دارد اما او پیش از آنکه برای چاپ آنها توفیقی پیدا کند از دنیا رفت و دیگر چیزی از مرحوم صبوری (پدر) انتشار نیافت.

خاطرات مرحوم صادق کوچکپور نیز نیمه‌کاره باقی ماند که در مقدمه و صفحه ۱۵۷ و پاورقی کتاب نهضت جنگل و اوضاع فرهنگی - اجتماعی گیلان و قزوین در اینمورد اشاره نموده‌ام، یادداشت‌های دکتر حشمت و میرزا ابراهیم نسائی نیز سرنوشت بهتری نداشتند. میر غفور ضیاء ضیابری که در کنار کوچکپور و در بعضی از کشمکش‌های نظامی حضور داشت چند برگگی باقیمانده بود که بیشتر درباره مسائل کلی نهضت و تکراری بوده است. روزیکه بدیدنش رفتم متوجه شدم او از نوشتن مطالب سالهای مبارزه اکراه دارد و مانند گروه دیگر استفاده از حافظه را ترجیح می‌دهد که خطر کمتری را برایش پیش‌بینی می‌کرد. بهر حال اینک که این فرصت را داشته‌ام تا ضمن آشنائی با آنان و بازمانگان نهضت جنگل و فرزندان‌شان استاد و یادداشت‌هایی را بدست آورم بار دیگر بر خود لازم می‌بینم که از لطف و محبت همه بویژه از راهنمائی و همدلی آقایان دکتر حمید مدنی علاء - حاج ناصر قبادی - و استاد جعفر خمایی زاده (که راهنمائی‌ها و یادآورهایشان بسیار مفید و ارزنده بود) - سیدموسی میرابوالقاسمی - مهندس محمد باقری سپاسگزاری نمایم و امیدوارم این یادداشتها و اسناد جمع‌آوری شده بتواند مقدمه کار محققان و پژوهندگان واقع شود تا چهره واقعی جنبش جنگل و آرمان جنگلیها را که در برابر انبوهی از ابهامات و اتهامات قرار دارد بطور روشن و شناخته شده در اختیار آیندگان قرار دهد به امید آنروز - رشت دیماه ۱۳۷۵

سید محمد تقی - میرابوالقاسمی

دولتی که نتواند مملکت را از سلطه التدار و دشمنان خارجی نجات دهد وظیفه ملت است که برای خلاصی وطنش قیام کند.
 پاسخ میرزا کوچکخان به رئیس اترياد تهران رتمستر کیکاوینکف در نامه مورخ ۲۲ ذی حجه سال ۱۳۲۷



دولتی که نتواند مملکت را از

سلطه اعدا در دشمنان خارجی

نجات دهد وظیفه ملت است

که برای خلاصی وطنش قیام کند.

پاسخ میرزا کوچکخان به رئیس اترياد تهران رتمستر
 کیکاوینکف در نامه مورخ ۲۲ ذی حجه سال ۱۳۲۷

میرزا کوچک خان جنگلی که بود؟

قبل از شروع به نگارش مقصود ناگیریم یادآور شوم و این جمله لازم را بنویسم که [همراهان میرزا کوچک را می توان بصورت دو دسته متعابر از هم شناخت | یکعده از احرار برحسبه که از اول طلوع آزادی ایران تا حاتمه انقلاب جنگل همه اوقات با میرزا کوچک هم عقیده و همفهم بوده و در تمام سوانح و حوادث < با او > همراه و دقیقه ای از عقیده پاک و نمونه راسخ و محکم خود منحرف نشده اند < دسته دیگر > از همراهان مست عقیده و منفعت پرست بودند که در < جریان > انقلاب از آزادی طلبی و وطن خواهی مصرف گشته و در اثناء فداکاری دنبال منافع خصوصی رفته مسلک و مرام و تمام منافع ملی و مملکتی را به بیگانگان و حائزین داخلی فروختند چقا می بایستی از خادمین صادق و حائزین بی وجدان اسم برده اعمال نیک و بد هر یک را برای تنبه و تذکر معاصرین و اعقاب بنویسم ولی منظور

یادآوری - افزوده های سر در و فلاب | او اصلاح شده هادر دو کمان شکسته < فرار داده می شود

- نوشته های مدنی تا پایان رساله تحت عنوان بالا بوده است.

از تنظیم این سطور فقط شرح حال و عقاید و افکار و آثار مرحوم میرزا کوچک خان می باشد و شرح خدمات هر یک از احرار صادق و علت خیانت و انحراف همراهان خائن مفصل و مبسوط می باشد که این روزنامه فعلاً گنجایش آنرا ندارد. به اینجهت ذکر آنها را فعلاً مسکوت گذارده و قریباً در تاریخچه انقلاب جنگل که جداگانه چاپ و منتشر خواهد شد جزئیات آن مذکور خواهد افتاد^(۱) و قتی که انسان بواقعات دنیا نظر افکند و با احساسات و عواطف خود در خلال هر پیش آمد و در بروز هر حادثه باریک می شود بسیاری از اتفاقات و داستانهای شگفت انگیزی را می بیند که همه یا لاقلاً اکثر آنها بر علیه حقیقت تمام شده است. در این مرحله است که ارکان ایمان و ایقان تزلزل یافته و زمانه نمونه ای از جنگ و جدال و قساوت و شقاوت و معرض بروزات عوامل مادیه شناخته می شود. آیا همینطور است که در زندگانی هر چه هست در محسوس و آنچه در محسوسات است لذایذ و محرومیت است، آیا یک نظر خالی یک نظریکه داخل مرموزات روح و اسرار و فکر و منشأ بروز و تأثیر می گردد همینطور <حکم> می نماید؟

نظری

هنوز علم را آنقدرت نیست که به اینگونه سوالات جواب بدهد و چون بزرگترین تکیه گاه بشری از دخالت در این قضیه عجز دارد. افکار ناقص و محدود بشری نیز کجا می تواند در این بیابان تاریک راه یافته و یا ارائه طریق نماید؟

آن

پس همان بهتر که در بروز این پیش آمد و در نزاع دیو و انسان حکمت بالغه الهی را مستند قرار داده و از پرتگاه بکنار مانده و از این درجه وقتی پائین تر آمدیم و بعالم بشری وارد می شویم، آنگاه می بینیم که در یک کتیبه آسمانی این دو شعر سعدی در پیشانی بشر با خطوط برجسته و درخشان در تجلی و تلالو است

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آنست که نامش به نکوئی نبرند

الغلابانی

<اتفاقاتی> که برای مملکت ایران پیش آمده و انقلابا تیکه در دوره های تاریک در صحنه سیاست بروز نموده محتاج به تحقیق و شایان تأملند شک نیست که فهم

> اتفاقات < مذکور برای ملت ایران حائز فوائد و منافی است که از مجموعه آنها شناسائی عناصر فداکار وطن و تجربه آموزی و فراگرفتن احتیاطات < لازم > برای گذراندن حیات ملی و اجتماعی آینده نتیجه می شود /

انقلاب جنگل یکی از وقایعی است که در عین تشریح اوضاع اسف آور وطن گرامی ما، دخالت‌های مستقیم و نامشروعی را که در مملکت ما از طرف عناصر بیگانه بعمل آمده است در معرض افکار عمومی می گذارد. تاریخ انقلاب جنگل پر است از یک سلسله وقایعی که فهم آن برای صاحبان نظر به حد کفایت آسان بوده و تصدیق خواهند نمود که زندگانی برای عناصر وطن پرست در محیطی که بجز صداقت و صمیمیت همه چیز یافت می شود چقدر تلخ و ناگوار است /

این وقایع که تاریخ ظهور آن در ۱۳۳۳ هجری قمری است سست عنصری زمامداران مرکز را کاملاً اثبات کرده بی‌علاقگی آنانرا به مصالح کشور باستانی ایران نشان می دهد. چون مرقد انقلاب جنگل شخص میرزا کوچک خان جنگلی است و تاریخ پیدایش آن از زمانی است که جنگل گیلان مرکز پیشرفت آمال و مقاصد ملیه قرار گرفت، اینست که کلیه حوادث < و اتفاقاتی > که از بدو ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۰ هجری که تاریخ فوت میرزا کوچک خان قائد جنگل است بنام «انقلاب جنگل» موسوم و منتشر خواهد گردید و شکی نیست که صاحبان نظر و صلحاً و ملیون ایران از مطالعه و دقت مندرجات آن که قسمتی از آن را در شماره‌های منتشر، روزنامه پرورش در دوران سیاست قوام السلطنه و وثوق الدوله نگاشتم بسی نکته‌های مه دریافت خواهند نمود^(۱). اینک شرح مختصری از تاریخ زندگانی مرحوم میرزا کوچک خان جنگلی از بدو تولد تا آغاز انقلاب جنگل گیلان را بیان نموده سپس داخل در تشریح سوانح این دوره انقلاب ایران می شویم /

بی‌علاقگی

قوام السلطنه

۱ - حوادث دوران زمامداری وثوق الدوله و قوام السلطنه در ارتباط با وقایع جنگل در این یادداشتها به

میرزا کوچک خان از تولد تا انقلاب ایران

نام آن مرحوم یونس معروف به کوچک در ۱۲۹۸ هجری قمری در کوی استادسرای رشت قدم بعرضه وجود نهاد و نام پدرش میرزابزرگ بود که در نزد میرزا عبدالوهاب مستوفی که مسئول جمع آوری مالیات آنروزی بود به تحریر و انشاء اشتغال داشت. کوچک جنگلی تحصیلات مقدماتی خود را تا سال ۱۳۱۲ قمری در مدارس رشت فرا گرفته بود از آن پس به تحصیلات عالیّه از صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و مختصری از فقه و اصول ^{زاد} <پرداخت ذوق و سلیم کوچک جنگلی او را در ضمن تحصیلات بحفظ و ضبط اشعار متقدمین شعرا و امی داشت، گاهی نیز اشعاری به رشته نظم می کشید />

در طلوع آزادی ایران پس از آنکه تجار تهران از علاءالدوله حکمران چوب خورده بودند و علماء بحضرت عبدالعظیم برای دادخواهی و اخذ مشروطیت پناهنده شدند، کوچک جنگلی نیز در رشت باتفاق چند نفر از رفقای همعقیده خود برای همدردی با متحصنین تهران و مطالبه حریت ابراز احساسات نمود و بعد از کشته شدن سید عبدالحمید اولین شهید راه حریت شروع به فعالیت نمود و بدادخواهان و آزادیخواهان مرکز کمک

مؤثره نمود، فرمان مشروطیت صادر گردید. مجلس شورای ملی تشکیل و برای بقای مجلس مجامعی در ایران <برپا> گردید. کوچک جنگلی انجمنی به شرکت مرحوم میرزا محمدی انشائی بنام انجمن روحانیان به عضویت روحانیون و آزادیخواهان رشت تأسیس نمود و در پیشرفت نیات آزادیخواهان کمکی به سزا کرد. هنگامی که مجلس شورای ملی از طرف محمد علی <میرزا> بمباردمان شد، نمایندگان متواری و آزادیخواهان مرکز گرفتار و حبس گردیدند، کوچک جنگلی با اعضای انجمن روحانیان لباس نظام پوشیده با مقداری اسلحه از رشت خارج و مهیا شده بودند. با کمی نفرات و اسلحه به تهران عزیمت کرده و جان خود را در راه عقیدت و ایمان کاملی که برای آزادی ملت و مملکت داشتند فدا کردند [وقتی که] مصمم حرکت بودند، مرحوم ظهیرالدوله حاکم گیلان که مرد سلیم النفس و خیری بود در باغ شاه بیرون شهر رشت کوچک جنگلی و رفقای او را ملاقات [نمود] و با دلایل روشن آنانرا از این تصمیم بازداشت. بالاخره انجمن ایالتی رشت بر اثر فرمان محمد علی میرزا بسته شد و اعضای انجمن ایالتی متفرق و احرار گیلان متواری شدند. کوچک جنگلی نیز با یکعهده از همراهانش مجبور به اختفاء گردید [ند].

در حال حاضر در مورد

عسکری +
نعمی +

در دوران استبداد صغیر

۱۳۲۶ ق

پس از بمبار دمان مجلس، استبداد بر آزادی غلبه یافت و ترکنازان عرصه استبداد
وقتی میدان را خالی دیدند شروع به آزار مردم نمودند. قضیه حیدر نعمتی تبدیل به استبداد و
مشروطه گردید و بهر کسی می خواستند آزاری برسانند او را بمشروطه طلبی معرفی
می کردند، در نتیجه احرار ایران متفرق شدند و هر یک بکنجی خزیدند کوچک جنگلی و
رفقای آزادیخواه او هم چون در رشت کاملاً نمی توانستند <مخفی> شوند بمساعدت
بعضی از احرار آرامنه رشت بطرف قفقاز فرار کردند. [میرزا کوچک] مدتی در تفلیس اقامت
داشت، چون دارای حجب و حیای بخصوص بود و استغنام طبع او را از اظهار هر گونه
کمکی باز می داشت و از حیث معاش در مضیقه بود ناچار گردید که به گیلان برگردد و
اوقاتی را مستور از انظار زیست نماید وقتی که علماء و تجار تهران از ظلم و بیدادگری
محمدعلی میرزا به سفارتخانه دولت عثمانی پناهنده شدند و مطالبه آزادی می نمودند،
کوچک جنگلی نیز با عده ای از مشروطه خواهان (شهبندری عثمانی رشت که
مسیوخارویلاس کفالت شهبندری [را] داشت متحصن گردیدند. در این هنگام سایر احرار
که در روسیه پراکنده بودند مراجعت به رشت نموده منزوی شده بودند و در تهیه هجوم به

استبداد و استرداد آزادی خود را آماده می نمودند با کوچک جنگلی در شهرداری [ارتباط برقرار کرده] بعضی شبها برای تبادل افکار با وجود مخاطرات از شهرداری خارج [شده] بمنزل مرحوم معزالسلطان که مرکز تجمع احرار بود می آمد و نقشه های خود را تنظیم و مراجعت می کرد [و هیچگونه] بیم و هراسی از گرفتاری خود نداشت.

احرار رشت بهمراهی یکعده از احرار گرجی که بکمک آزادیخواهان به رشت آمده بودند به اتفاق احرار ارامنه روز ۱۶ محرم ۱۳۲۶ هجری به دارالحکومه رشت، که محل تمرکز قوای دولتی بود و به باغ سردار همایون که سردار افخم حاکم گیلان [در آن] اقامت داشت حمله نمود [ند] در نتیجه سردار افخم مقتول و قوای دولتی با مقاومت شدید خود در مقابل قوای مجاهدین مغلوب و دارالحکومه بتصرف قوای احرار در آمد اسلحه و مهماتی بدست آوردند و شهر رشت کاملاً در تصرف آزادیخواهان در آمد و [آنان پس از این پیروزی] مشغول تهیه اعزام قوا به طرف قزوین گردیدند پس از دو روز دستجات احرار و کوچک جنگلی بطرف منجیل حرکت نمودند و چندین دفعه بین ایلات غیاثوند و دستجات احرار و کوچک جنگلی جنگ شدیدی در پل انبوه به وقوع پیوست.

دستجات احرار شبانه به قزوین حمله نموده و کوچک جنگلی منتهای رشادت و دلیری را بروز داده بود که مورد تمجید همه دستجات واقع <شد> و پس از فتح قزوین از طرف کمیته ستار به رشت احضار و بعضویت کمیسیون جنگ و ریاست مجاهدین منتخب گردید و در وقت حرکت اردوی ملی به طرف تهران با دسته خود همراه بوگ از کرج تا تهران و در تهران تا مغلوبیت قطعی قوای محمدعلی شاه در تمام مبارزات منتهای دلیری و عشق و تهور را [از خود] نشان داد. بعد از فتح تهران و تحصن محمدعلیشاه در سفارت روس و نصب احمدشاه به سلطنت ایران ایلات شاهسون بنای تجاسر را گذارده و ناامنی در نقاط آذربایجان رخ داد. عشق و علاقه کوچک جنگلی به امنیت و تمامیت خاک ایران [موجب گردید که] به کمک مرحوم ستارخان شتافته و باتفاق قوای مجاهدین که از مرکز مأمور خاموش کردن ایلات شاهسون گردیده بودند حرکت کردند و از راه رشت بطرف اردبیل عزیمت نمودند کوچک جنگلی در ورود به رشت مریض و بستری شد و موفق به ادامه سفر

محمد، تهران

?

نگر دیدن قوای مجاهدین بدون اینکه وارد مرحله جنگ با شاهسون گردند از طرف حکومت مرکزی احضار و مراجعت کردند کوچک جنگلی هم ناچار شد با حال <بیماری> به تهران عزیمت نموده و مشغول معالجه گردد.

تهران، گمش تپه، باکو

[میرزا] پس از بهبودی در تهران متوقف بود. محمدعلیشاه مخلوع [که] به گمش تپه وارد [شد و] تراکمه را به مساعدت خود برانگیخت. استرآباد و قسمتی از مازندران را متصرف شد و پیش قراولان او به فیروزکوه نزدیک شدند. کوچک جنگلی با اردوی ملی مأمور مبارزه با قوای محمدعلی میرزا گردید. باتفاق دستجات داوطلب به طرف مازندران حرکت کردند. همیشه با دستجات خود پیش جنگ بوده و شکست فاحشی به قوای محمدعلی میرزا داد و همه وقت در صدد جلوگیری از مزاحمت اردوی فاتح نسبت به اهالی بر می آید و مراقبتی بلیغ در آسایش اهالی آن حدود اعمال می داشت. تا بندر جز (= بندرگز) اردوی ملی فاتحانه رفت و مازندران از قوای دشمن پاک و مصفی گردید. وضعیت سیاسی شمال و <نقشی> که بازیگران تزاری روسیه بازی می کردند. اردوی فاتح ملی را از هجوم به طرف گمش تپه باز داشته و در بندر جز متوقف ساختند و از طرفی اردوی ملی را اغفال نمودند که قوای محمدعلی میرزا متواری و شخص او به خاک روسیه پناهنده شد و حکومت مرکزی هم به تصور اینکه کار آن سامان خاتمه یافته، قسمتی از قوای فاتح آنجا را احضار

نمود و مرتجعین هم بی میل نبودند که از قوای ملی کاسته شود و زمینه‌ای برای محمدعلی میرزا و اتباعش فراهم گردد که شاید بدینوسیله تهران بتصرف وی در آید و سلطنت را باز ستاند. کوچک جنگلی با عده کمی در بندر جز اقامت داشت تا که شبانه دچار حمله عده کثیری از ترکمنها شد و با قلت عده در جنگ پافشاری نمود که عاقبت در سینه و دست راست با زخم گلوله بطور خطرناک مجروح گردید پس از شکست و عقب‌نشینی قوای وی، یکی از یارانش کوچک جنگلی را به حالت بیهوشی به قونسولخانه روس انتقال داد و مشغول معالجه گردید همینکه اندک رمقی پیدا کرد قهرمان خان حاجب‌الدوله از طرف محمدعلی میرزا به قونسولخانه به ملاقات کوچک جنگلی آمد و او را به مساعدت با محمدعلی میرزا دعوت نمود ضمناً معالجه عاجل او را در کمیته تکلیف کردیم کوچک جنگلی در پاسخ حاجب‌الدوله اظهار داشت: «من ترجیح می‌دهم مرگ را و حاضر نیستم که قدمی برخلاف آمال ملیه‌ام بردارم زیرا این مرگ به زندگانی که شما به من در گمش تپه تکلیف می‌کنید رجحان و مزیت دارد و مغلوبیت محمدعلی میرزا حتمی است تا مادامیکه آزادبخوانان جان در بدن دارند ویرا نخواهند گذاشت که به مقاصد شوم خود نایل گردند».

رد شدن این دعوت باعث تجری مخالفین شده مختصر لوازم زندگانی که داشت همه را به یغما بردند ولی از خوف قوای روس تزاری که در بندر جز اقامت داشتند قادر به جنبش جزئی نبودند و نتوانستند ویرا اسیر نمایند پس از چند روز با کشتی قارص کوچک جنگلی را به بادکوبه فرستادند مدتی در بیمارستان بادکوبه با خرج صلیب سرخ و احرار روسیه مشغول به معالجه بود همینکه آثار بهبودی در وی پدیدار گردید و قادر به حرکت شد با داشتن زخم دست و سینه به رشت آمد و بتهران عزیمت نمود.

وی را

کوچک جنگلی با دو سه نفر از همراهان صمیمی و دوستان قدیمی خود بدون هیچ منابع معیشت در کمال عسرت در تهران امرار حیات می‌نمود با اینکه عده‌ای از هم‌مقدمانش هر کدام دارای مأموریت و مناصبی بودند او نه به احدی اظهار احتیاج کرد و نه از دولت آن روزی که مقهور و دست‌نشانده اجانب بود تقاضای شغل و عواندی نمود.

میرزا کوچک خان زندگی خود را در تهران به انزوا و سختی می‌گذراند و از بیچارگی

ملت متأثر بود.

باغبانانی که درخت آزادی را کاشته بودند بواسطه اطلاع نداشتن از سیاست جهان نمی توانستند این نهال نارس را آبیاری کنند و همه در تحت تأثیر گرگان درنده استبداد و اعیان و رجال واقع گردیده بود و آنها نیز آزادیخواهان بی تجربه را عقب زده خود جایگزین آنها گردیدند. دولت مرکزی بی حالی و به میل سیاست دول [و] همسایگان جنوب و شمال می چرخیدند، میرزا کوچک خان هم یکه و تنها مانده نمی توانست در مقابل مرتجعین و مستبدینی که به لباس آزادیخواهی ملبس شده بودند عرض وجود کند و ناچار به سکوت بود.

تشکیل سازمان اتحاد اسلام در رشت

دولت تزاری روس در سال ۱۳۲۹ هجری به دولت ایران اولتیماتوم داد و مداخله در بعضی ایالات و انحلال مجلس شورای ملی را تقاضا نمود و در گیلان و آذربایجان و خراسان نیرو پیاده کرد و این ایالات را اشغال نمود ✓

قنسولهای تزاری همه نسبت بمردم حکم فرمائی می کردند و مشهد حضرت رضا علیه السلام را به توپ بست [ند] و عده ای از آزادیخواهان کشته شدند در تبریز هم مرحوم ثقة الاسلام و جمعی دیگر را بدار شهادت آویختند و اعدام کردند در رشت هم شریعتمدار کرگانرودی و یوسف خان جوینه ای و صالح مژدهی و کاظم خان به امر نیکراسوف قنسول تزاری روس و در انزلی حاجی علی و فیروز [و ابوالحسن کرجی بان] به دار آویخته گردیدند. استیلای تام و تمام قشون نیکلا در ایران خاصه در شمال حکمرانی جابرانه قنسولهای تزاری و تجاوزاتی که به جان و مال و عرض مردم می نمودند هر با حسی را از زندگی بیزار می کرد

نیروی تزاری به کرج نزدیک شده اعدام و حبس و تبعید جمعی از احرار شروع و

دوره فترت ایران فراهم گردید. آندای یا مرگ یا استقلال از حلقوم آزادیخواهان بلند و در و دیوارهای تهران با رنگ قرمز باین جملات منقوش بود. مشاهده این فجایع میرزا کوچک خان را آسوده نگذارد و حس انتقام او را تحریک و شروع به عمل واداشت. با احرار مذاکره و چاره‌اندیشی می نمود. جنگ بین‌المللی (۱۹۱۴) بوقوع پیوست و دولت تزاری سرگرم جنگ شد و این جنگ بین احرار ایران جنب و جوشی ایجاد کرد و قوای تهیه بطرف قم و همدان و سایر نقاط اعزام شدند. با قوای تزاری بنای جنگ و جدال گذاردند که شرح آن از حوصله این روزنامه خارج است.

۱۳۳۲
۱۳۳۳
۱۳۳۴

میرزا کوچک خان هم مثل سایر احرار بفکر پاره کردن قیود اجانب و جلوگیری از تجاوزات آنها بر آمده بدو تنکابن و مازندران را برای قیام خود انتخاب [نمود] با یک قبضه تفنگ و یک قبضه موزر از تهران بیرون آمد بکجور وارد شد. سالار فاتح را از نیت خود با خبر ساخت از ایشان تقاضای کمک و تبلیغ به قیام نمود. چون ماده ایشان برای فداکاری آماده و مستعد نبود از نیت وی حسن استقبال ننمود و میرزا کوچک خان ناچار شد کجور را ترک کند. در ماه رجب ۱۳۳۳ با زحمت فراوان از راه تنکابن و لاهیجان شبانه وارد رشت شد و مخفی گردید و از احرار گیلان محرمانه و مخفیانه دیدن نمود و نیت خود را اظهار و از آنها طلب مساعدت می کرد. احرار گیلان هم او را با آغوش باز پذیرفته و مشغول تهیه اسلحه شدند. چهارده قبضه تفنگ و مقداری فشنگ با طرز حیرت‌آوری تهیه کردند و [محرمانه] کمیته‌ای بنام اتحاد اسلام در رشت تشکیل دادند و قرار گذاردند درگشت فومن شروع بعمل نمایند. در رمضان ۱۳۳۳ میرزا کوچک خان بطرف گشت رفت، وضعیت جنگل آنجا را مناسب با انجام نظریه خود ندید و از طرفی هم تقی خان مالک گشت چون بی اطلاع از مرام آزادی بود در پذیرفتن او تمایلی نشان نداد. [میرزا] ناچار شد مجدداً بر رشت رجعت کند و جنگل همت در تولم واقع در سه فرسخی شمال غربی رشت را انتخاب و در اول شوال ۱۳۳۳ (روز عید فطر) براهنمائی نگارنده از طریق پیربازار بطرف تولم عزیمت نماید. در حین عبور از رودخانه و مرداب بادبان کرجی از دست ناویان رها شده و نزدیک بود کرجی واژگون [شود] و بیم غرق شدن می رفت ناگه وزش باد تندی کرجی را بکنار ساحل مقصود

کجور
سالار فاتح
قبول همکار
بندر

X

میرزا کوچک

(سیاه درویشان تولم) رساند [و او] این تصادف را بفال نیک گرفته و مستقیماً به جنگل همت روانه گردید و چند روزی مشغول به تهیه و تنظیم امور و وسایل بود. از هفتم شوال ۱۳۳۳ [با یاران خود] بر علیه استیلای قوای تزاری روس قیام و مشغول بعمل شدند.

شرح انضباط جنگل از منبع توال ۱۳۳۳ تا
 حاتم ابیح النانه ۱۳۳۴ / شماره ۱ میرزا در ۱۱ آذر ماه
 ۱۳۰۰ شمسی
 + اولین درگیری با قوای تزاری روس

نبردها آغاز می‌گردد

قیام میرزا کوچک خان بر ضد قوای روسیه تزاری خیال افسینکوف قنسول روس را متزلزل نمود و احرار جنگل در خمام و سنگر و راه عراق بر قوای ساخلوی نیروی تزاری شبانه حمله نموده و عده‌ای را خلع اسلحه می‌کردند. در نتیجه جنگهای پارتیزانی بر علیه قوای تزاری اسلحه و مهماتی بدست می‌آوردند و بر عده نفرات خود می‌افزودند. ده‌ها قین هم در این جنگ و جدال کمک‌های شایانی به احرار جنگل می‌نمودند. قوای جنگل سر و صورتی بخود گرفت افسینکوف قنسول روس حاجی مفاخرالدوله حاکم آنروزی گیلان را وادار کرد که برای قلع و قمع جنگلیان اقداماتی نماید. عبدالرزاق خان با عده‌ای از تفنگداران شفتی را تجهیز کرد بطرف تولم روانه نمود، چون مشارالیه اطلاع از تاکتیک جنگی نداشت با تعجیل به پسیخان آمد.

میرزا کوچک خان بیست نفر را برای مبارزه فرستاد و مقارن صبح بیست و دوم ذی‌قعدة

۱۳۳۳ به قوای عبدالرزاق خان حمله کردند در نتیجه یکساعت جنگ بطوری آنان را مغلوب نمود

که به تفرقه کامل آنها منجر گردید و سه نفر از تفنگچیان شفتی کشته شدند و مقداری اسلحه

نصیب جنگلیان گردید و این شکست عبدالرزاق خان بیشتر خیال قنصل روس را پریشان نمود و از طرفی هم سعی می کرد که جنگ داخلی ایجاد کرده و نیروی تزاری را از تعرضات میرزا کوچک خان آسوده نگهدارد و ضرغام السلطنه^۱ طالبش (سردار مقتدر) را تطمیع نمود که بر علیه قوای جنگل بجنگد و دولت ایران را وادار کردند که حکومت طالبش و فومنات را به وی برگزار نمایند. ضرغام السلطنه^۲ نیز سواران طالبش و عده کثیری را مسلح نموده بریاست (بردارش) محمدخان شجاع دیوان بجنگ میرزا کوچک خان مأمور ساخت /

جنگل

برارش

میرزا کوچک خان برای استخلاص اهالی فومنات از غارتگری سواران طالبش نامه های چندی به ضرغام السلطنه^۳ نوشت و او را به دسائسی که بیگانگان و مرتجعین در اضمحلال ایران بکار می برند متذکر کرد و ویرا دعوت کرد که دست یگانگی و اتفاق بسوی احرار جنگل دراز کند. ضرغام السلطنه^۴ پذیرفت و قوای طالبش شروع به غارت اموال اهالی گسکر و فومن نمودند. میرزا کوچکخان ناچار شد با قوای طالبش در آویزد، پس از دو سه مرتبه مصادمه محمدخان شجاع دیوان شکست سختی خورده و در طی فرار یک قسمت عمده از گسکر و فومن را غارت نموده بطرف طالبش مراجعت کرد.

وی ۱۱

فومن و گسکر کاملاً از نفوذ روسهای تزاری و مرتجعین تصفیه شد. قوای میرزا کوچکخان بعد از این موفقیت رو به ازدیاد گذاشت. قنصل روس چون این وضعیت را دید [و دریافت] که نمی تواند با قوای داخلی در مقابل فداکاری احرار جنگل عرض وجود نماید فرمانده قوای تزاری ساخلوی رشت را وادار کرد که یکعده روسها را تجهیز [نموده] و بطرف جنگل روانه دارد. سیصد نفر از قزاقهای سوار زیده روس به معیت پنجاه نفر قزاق ایرانی بطرف فومن روانه گردیدند.

میرزا کوچک خان نیز خود را مهیای همه گونه فداکاری نمود چون قزاقهای روس از محل تمرکز احرار جنگل بی اطلاع بودند توجه خود را بطرف ماسوله معطوف کردند. در ماکلوان بین راه ماسوله و رشت (شش فرسخی غربی رشت) اردو زدند. احرار جنگل با اینکه عده آنان بیش از شصت نفر تجاوز نمی کرد بدنبال آنها شتافتند تا در محل مناسبی به آنها حمله نمایند. شبانه کنار رودخانه ماکلوان را سنگربندی نموده همین که شیپور جنگ

از طرف فرمانده قزاقها زده شد قوای جنگل شروع به شلیک نموده و بعد از چهار ساعت جنگ سخت قزاقهای تزاری مغلوب و عده کثیری مقتول گردیدند و تمام مهمات آنها از تفنگ و فشنگ و اسب و تجهیزات جنگی بتصرف احرار جنگل درآمد و از این عده فقط چهل و پنج نفر توانستند جان سلامت در برده و به رشت فرار نمایند و از احرار جنگل پنج نفر کشته شد که یکی از آنها علیشاه قزاق معروف بود ^{که} آنها [بدان علت بود که] قزاقهای ایرانی برای نجات از مرگ حيله نموده و خود را شبیه به تسلیم شدن نمایانند و علی شاه به شنیدن صدای آشنا از سنگر خارج و مورد اصابت تیر دشمن گردیده و کشته شد.

میرزا کوچک خان پس از این موفقیت قوای خود را بنا به تمایل معین الرعایا در ماسوله تمرکز داد و مشغول بعمل گردید و کسمائی ها با تمرکز قوا در ماسوله مخالفت کرده و همراهان خود را به کسماء بردند.

این شکست، روسهای تزاری را عصبانی کرده اردوئی مرکب از چهار هزار سوار و پیاده و توپخانه به طرف جنگل سوق دادند بقزاقهای ایران که در زنجان اقامت داشتند امر دادند که از طریق تارم بماسوله حمله نمایند قزاقهای ایرانی بریاست مامانوف با سوارهای برهان السلطنه تارمی مرکب از هفتصد نفر بطرف ماسوله نزدیک شدند و قوای تزاری از ماکلوان بطرف ماسوله پیش می رفتند و کسمائی ها از نظر فزونی قوای دشمن بی میل از مصادمه بودند و در جنگل ها پراکنده شدند لا میرزا کوچک خان با قوای کمی جنگ مختصری با اردوی دشمن نمود فزونی قوای دشمن میرزا کوچک خان را مغلوب ساخت و در این جنگ ۱۷ نفر از یارانش منجمله عنایت اللہ خان جوان ۲۲ ساله همشیره زاده او کشته شدند / میرزا کوچک خان با عده کمی در جنگل ها متواری شدند و دشمن پس از چند مدتی تعقیب از گرفتار کردنشان مأیوس [شده] بمواقع خود معاودت کردند. میرزا کوچک خان بهر زحمتی بود قسمتی از همراهان آواره خود را جمع کرده و گوراب و زرمخ فومن (پنج فرسخی غربی رشت) را تصرف و قوای گرد آورده را تمرکز داد و شروع به تعرض نمود و امنیت عبوری را از نیروی تزاری سلب کرد.

کنسول روس مجدداً مفاخر الملک پیشکار کنسولگری و اشجع الدوله تالش را با

همزه زار

ک م

اردوئی بزرگ مأمور جنگ با میرزا کوچکخان نمود. مفاخرالملک نیز قوای خود را بطرف
 فومنات آورد و احرار جنگل به آنها فرصت دادند تا خود را به کسما رسانند. شبانه قوای
 احرار جنگل بازار کسما را که [محل] تمرکز قوای مفاخرالملک بود محاصره [نمود] پس از
 شش ساعت جنگ سخت مفاخرالملک با شش نفر از اسکورت هایش مقتول^۱ اشجع الدوله با
 تمام قوای اعزامی مخالفین اسیر و تمام مهمات جنگی نصیب جنگلی ها گشت.^(۱)

این فتح و ظفر قوا و روحیات جنگلی ها را تقویت کرد و تعرض بر علیه قوای روس
 تزاری دوام داشت و از این تاریخ ندای میرزا کوچکخان و نام جنگل و جنگلی در ایالت ایران
 بیشتر منعکس [شد] و <حضور> شردمه^(۲) از احرار در سر حد روسیه و قیام و مخالفت
 آنها بر علیه سیل بنیانکن قوای تزاری روس افکار ایرانیان را بدان قطعه جلب و بر نگرانی
 دولت تزاری روس افزود.

۱ - در متن گاه بجای مفاخرالملک، مفاخرالدوله نوشته شده بود.

۲ - گروه اندک از مردم.

گسترش تشکیلات جنگل - قرارها و قراردادها

همینکه میرزا کوچک خان استقرار یافت و ندای وی بگوش ایرانیان و جهانیان رسید مشغول تکمیل تجهیزات گردید و آزادیخواهان را بکمک خواندن نمایندگان دول بیگانه در مرکز هر یک به بازی سیاسی مشغول بودند. دولت و ملت را بازیچه دست خود قرار داده گاهی نظامیان دولتی را تبلیغ می نمودند و دستجاتی تهیه و هر دسته‌ای را بشفع خود بر می‌انگیختند و در داخله ایران بشفع خود بمبارزه می پرداختند چنانچه جنگلهای همدان و کرمانشاهان و... شاهد این مقال است. زمانی احمدشاه را وادار می کردند که تهران را ترک و مقر سلطنت خود را در اصفهان قرار دهد. میرزا کوچک خان برای اینکه از سیاست بیگانگان و روش دولت و نظریه ملت خصوصاً از آزادیخواهان کاملاً مطلع گردد نگارنده و میرزا علی معروف به لاسقادیس^(۱) از طرف احرار جنگل تعیین و به تهران روانه شدیم. با اینکه خطراتی در راه و مرکز برای ما مهیا بود با این حال مشهودات خود را گزارش داده و از سیاست بیگانگان و رفتار دولت و نظریه آزادیخواهان مرکز میرزا کوچک خان را مطلع می ساختیم. با اینکه هر یک از دول بیگانه میرزا کوچک خان را به نفع خود تطمیع می نمودند که با نظر آنها

۱ - این شخص همان میرزا علی خان طالع طالقانی (میری) است.

میرزا کوچک خان

۱۹۱۷ م

موافقت کند چون احرار جنگل با قلبی پاک ایران دوستی وارد عمل شده بودند جواب رد بهم می داد [ند] و سعی می کردند که ایران را از این وضع آشفته خلاص کنند در رجب ۱۳۳۶ رژیم روسیه تغییر کرد و سلطنت تزاری و ازگون گردید جنگهای داخلی بین بلشویک و منشویک در جریان بود و احرار روسیه فداکاری خود را بمنصه ظهور در آورده و با مخالفین مشغول به مبارزه بودند در ایران قوای نظامی تزاری روس تحت فرماندهی ژنرال باراتوف بعد از اطلاع از انقلابات داخلی وطن خود و گسیختگی رشته نظم و ترتیب در بین قشون در شمال و شمال غربی ایران مشغول غارت و چپاول و هتک نوامیس مردم بودند از طرف دربار مسکو احضار گردیدند /

در موقع مراجعت کلیه ولایات قصر شیرین و کرمانشاهان و همدان و قزوین را غارت کرده و اموال مردم را بچپاول می بردند حتی یک قسمت از شهر همدان را در حین غارت سوزاندند و چون وجود میرزا کوچک خان و قوای فداکار احرار جنگل مرعوبیتی که در طی تصادمات به روسها داده بودند روسهای تزاری قادر نشدند که در حدود گیلان دست درازی کنند و راه عبور بر آنها مسدود گردید ژنرال باراتوف ناچار شد نمایندگانی به جنگل اعزام کرده و احرار جنگل را مطلع سازند که می خواهند ایران را ترک نمایند لذا میرزا کوچک خان نمایندگانی تعیین و طرفین چنین مذاکره نمودند که:

اولاً نمایندگان جنگل اظهار نمودند عملیات روسهای تزاری در ایران در اساس مودت فیما بین خلل وارد کرده و با این رویه ممکن است روابط همسایگی بکلی منقطع گردد و ضروری می دانیم که از این به بعد اقدامات لازمه برای جلوگیری از قطع روابط بعمل آید. ثانیاً فرمانده قشون پالگونیک (کرد) کیپانیدزه اظهار داشت که مطالب اظهار شده نمایندگان جنگل را به ژنرال باراتوف عرض کرده ام و ژنرال معظم الیه ریاست کل اردوئی که مقیم هستند و اردوئی که خارج می شوند و اردوی مستحفظ را به ژنرال فشته داد و ژنرال فشته در رشت متوقف خواهد بود و قشون را بر طبق دستور معین روانه روسیه می نماید و اما راجع به رشت بر حسب پیشنهاد و تکلیفی که من کردم یکدسته پیشقراول ملی روس تشکیل گردد و از روی جدیت کار کرده و خلافاکارها را مرتفع سازد و در بهای دکان

تعداد ارتقا - در کتب معتدله و غیره و در تاریخ جنگل و غیره
 Batof
 فغانه نظامی روس در ۱۳۱۰

پالگونیک

مشروب فروشی بسته شود تا نظامیان روس در موقع استعمال شرب مرتکب خلافکاری نشوند و در خصوص وقایع منجیل و خسارتیکه متوجه مردم آن حدود شد پروتکلی تهیه کنند تا بکسانیکه خسارت وارد شده به ژنرال فشتکه دستور داده شود که خسارت را تادیه و از خلافکاریهای نظامیان روس جلوگیری بعمل آورند.

پس از مذاکرات قرار بر این شد:

- الف - یکمده پانزده نفری از طرف احرار جنگل به عنوان کمک به پیشقراول ملی روس که تشکیل یافته بعلت کمی عده داده شود.
- ب - به رئیس ملی پیشقراول روس دو دستگاه درشکه شهری بدهند.
- و - یکدستگاه تلفن در منزل رئیس قشون رشت بگذارند و مصارف آنها بعهده احرار جنگل است.
- ک - در نقطه وسط شهر رشت منزلی برای اقامت پیشقراولهای ملی روس و رئیس قشون تعیین گردد.

نمایندگان اظهار تمایل کردند که برای حفظ امنیت دائمی شهر قرار شود از ساعت هشت بعد از ظهر احدی از افراد نظامی روس و قشونیکه از خط عراق برای عزیمت به روسیه عبور می نماید داخل شهر نشود و بعلاوه اقدامات مذکوره نمایندگان روس بعهده می گیرند که در ساعت لازم برای حفظ بقای امنیت اقدامات سریعه در صورتیکه اخلال این قرارداد از طرف روسها بشود بنمایند و در صورت اجحاف به اهالی چه شخصی و چه مالی باید پروتگلی از طرف پیشقراول ملی روس باتفاق نماینده جنگل نوشته شود و تادیه خسارت که وارد شده بعمل آید.

در نتیجه این مذاکرات قرارداد به شرح بالا بزبانهای روسی و فارسی نوشته شد یکی برای رئیس قشون شهری دومی برای هیئت اتحاد اسلام و سومی به کمیته مجمع رولسیون داده شد و قرارداد تا مدت دو ماه که تقریباً عبور قشون روس از خط رشت طول خواهد کشید مجری و معمول خواهد بود.

تنظیم این قرارداد باعث شد که قشون روس دسته دسته از حدود گیلان بدون مزاحمت با نظم و نسق فوق العاده بانزلی رسیده و بروسیه رهسپار گردند و اهالی گیلان که از

صدها نفر

و ارباب را با وجود تمام روسها

طرف قشون روس منتظر انواع بلیات و فجایع بودند از این فرج ناگهانی و فداکاری میرزا کوچک خان و احرار جنگل برای حفظ منافع آنها و جلوگیری از غارت و چپاول نظامیان روس بر صمیمیت و شکرگزاری خود افزودند. ضرغام السلطنه تالش که در موقع استیلای روس تزاری یگانه مساعد روس ها بوده و بر علیه احرار جنگل مزاحمت می نمود، میرزا کوچک خان قوایی به طرف تالش اعزام و ضرغام السلطنه پس از جنگ و مقاومت ناچار به اطاعت شد. باتفاق رشید الممالک رئیس ایل شاهسون به کسما آمد و سوگند یاد نمود که با نیت احرار جنگل موافقت کرده و همه گونه فداکاری بنماید.

از این تاریخ نظم تشکیلات کشوری و لشکری جنگل شروع گردید و محاکمات قضائی در تمام نقاط تأسیس گردید و زارعین که تا آنزمان در فشار و قید مالکین جابر بودند و از هستی ساقط شده بودند کم کم به حقوق خود آشنا شده و مراجع قانونی را شناخته برای رفع اجحاف مالکین محاکم صالح و ابتدائی که از قضات پاکدامن و ایران دوست تأسیس شده بود مراجعه می کردند. برای ارتباط قصبات و دهات دوازده رشته راه ساختند که اکنون بهمان شکل باقیست و در اغلب قصبات و دهات دبستان تأسیس کردند و اطفال دهاقین را تعلیم می دادند. در گوراب زرمخ مدرسه نظام تأسیس کرده و جوانان دهاتی را بفتون نظامی آشنا و عملیات جنگل را به آنها می آموختند.

این نظم و ترتیب نظر ایلات خلخال و شاهسون را بطرف جنگل جلب و اطاعت خود را نسبت به نیت میرزا کوچک خان ابراز داشته و تقاضا کردند برای تنظیم تشکیلات داخلی آنها نمایندگانی اعزام و محاکم قضائی و مدارس را در منطقه آنها تأسیس نمایند. میرزا کوچک خان نیز عده ای از قضات و دبیران و آموزگاران را برای تعلیم و تربیت و قضائی به خلخال روانه داشته و محاکم قضائی و مدارس را تشکیل دادند. ایلات شاهسون هم خود را آماده می نمودند که در موقع تهاجم به بیگانه و دشمنان داخلی با قوای جنگل [همکاری] و ابراز لیاقت و فداکاری نمایند (۱).

در خصوص
رئیس
قوه قضائیه
امیر
حسن
و
رئیس
تشیلات نظامی
روای

حسن

واو بی خط مدنی حرکت در می کند
زاد

انگلیسی‌ها و جنگلی‌ها

همین که گیلان از وجود بیگانگان پاک شد و خیال احرار جنگل از تالش و خلخال آسوده گشت در صدد توسعه مرام و نیت خود بر آمدند هرچ و مرج در غالب ولایات ایران فقدان حکومت ثابتی در مرکز و وجود قحط و غلا در غالب نواحی ایران حرکت قوای جنگل را به تهران الزام می‌کرد و میرزا کوچک خان در تهیه بود که پس از خروج قوای کامل تزاری روس از ایران به تهران حرکت نماید.

ژنرال باراتوف با قوای خود از ایران خارج شد قوای عثمانی در بین‌النهرین مغلوب گردید و قوای انگلیس جایگزین آنها گردید. عراق کاملاً در تحت تسلط قوای انگلیس درآمد. عده‌ای از جری‌ترین قوای تزاری روس که بطرف عراق رفته بودند بریاست ژنرال پیچراخوف بطرف قزوین مراجعت و در تحت اختیار آنها بودند و قشون عثمانی هم قسمتی از قفقاز را اشغال کرده بودند و در صدد بر آمده بودند که قوای خود را بطرف ایران اعزام دارند.

انگلیسها برای تثبیت موقعیت خود و تسهیل اعزام قوا جهت مبارزه با قشون عثمانی

میرزاخوف فایده قشون روس در قوای

میرزاخوف

انگلیس

و آلمان بوجود حکومت مقتدر و متنفّذی در ایران محتاج بودند و تأسیس چنین حکومتی که با نیات آنها مساعد باشد با آمال وطن دوستی احرار جنگل محال بود. انگلیسها می بایستی با تدبیر سیاسی میرزا کوچک خان و یاران او را یا با خود دوست نمایند و یا قوایش را معدوم سازند. بهمین منظور کلنل استوکس را جهت مذاکره با میرزا کوچکخان بطرف جنگل روانه نمودند و کلنل نامبرده در باغ آتشگاه (سه کیلومتری غربی رشت) با میرزا کوچک خان و سران جنگل ملاقات نمود، پس از تشریح سیاست بین المللی و شکست قطعی عثمانیها در بین النهرین و شرح وضعیت و متحدین اروپای مرکزی و نظرشان در سیاست شرق وسطی اظهار داشت هرگاه میرزا کوچک خان مایل است حکومتی در ایران تأسیس گردد که با این سیاست توافق نظر داشته باشد دولت متبوع او حاضر است که با شرائطی تأسیس چنین حکومتی را به میرزا کوچکخان تفویض و از اعمال مساعدت های لازمه دریغ ننماید.

موقع آزمایش برای تشخیص آمال میرزا کوچک خان فرا رسید. جلوه سیاست و شعشعه حکومت دیدگانش را خیره ساخت، حفظ شرافت و مقام وطن پرستی و انقلاب مقدس را بدون آرایش خارجی اختیار نمود و پیشنهادات کلنل استوکس را رد کرد.

در موقع تبادل مذاکرات با میرزا کوچک خان نمایندگان انگلیس به بادکوبه رفتند و حکومت بادکوبه که اکثریت آن از ارامنه بادکوبه تشکیل شده بود و از نزدیک شدن قوای عثمانی به بادکوبه بیمناک بودند پس از افتتاح باب مذاکرات قوای آنها را به بادکوبه دعوت نمودند و برای تسهیل ورود قوای انگلیس به بادکوبه عده ای [را با] جهازات جنگی و بحری در انزلی پیاده نمودند.

دولت تهران برای اینکه از قوای میرزا کوچک خان بکاهد آقاسید محمد تدین را که سابقه آشنائی با امیر عشایر خلخال داشت به رشت روانه ساختند که آنها را از قوای بیگانه خائف و از میرزا کوچکخان دور گرداند و متحدین شاهسون هم که از الحاق به جنگل نظری جز چپاول و غارت نداشتند و از نظامات سخت جنگل متاثری بودند در اثر تحرکات و دسایس تدین موقع را مغتنم شمرده و نقض عهد نمودند و با همراهان خود بطرف خلخال مراجعت کردند.

استوکس
را انگلیس
میرزا کوچک
با همراهان

آتشگاه

کلنل استوکس به قزوین مراجعت نمود و انگلیسها برای پیشرفت سیاست خود ناچار بودند قوای به بادکوبه برسانند. میرزا کوچک خان نیز قوای بطرف منجیل روانه داشته و استحکاماتی آماده می کردند تا از ورود و مهاجمه قوای دشمنان به رشت جلوگیری بعمل آورند.

ژنرال بیچراخوف با قوای خود از قزوین شروع به پیشروی نمود و اولتیماتومی برای قبولاندن پیشنهاد خود به میرزا کوچک خان داد و چهل و هشت ساعت مدت آنرا معین کرد ولی بدون آنکه پاسخی از طرف میرزا کوچک خان بشنوند در چهارم رمضان ۱۳۳۶ هجری ژنرال بیچراخوف به منجیل حمله کرد محمودخان ژولیده که از افسران جوان گیلان بود در سن ۲۲ سالگی با عده ای کشته شدند و بیست و پنج نفر از نفرات جنگل دستگیر و اسیر گردیدند [به سبب] فزونی قوای دشمن و اسلحه کافی آنها و کمی عده قوای جنگل قوای میرزا کوچک خان شکست خورد و ناچار شد بطرف جنگل عقب نشینی کند.

احرار جنگل با قوای خود دو ماه تمام با دشمنان جنگیدند. عقیده پاک و ایمان به وطن و آزادی این عده کم، مسلح به تفنگ [در رو برو شدن] در مقابل [قوای که] توپخانه صحرائی و کوهستانی و طیاره های جنگی و اتومبیل های زره پوش [آنها] تقویت می کرد و [حیرت آور] و دشمنان بر این جمعیت کم که در مقابل آنهمه فشار تضيیقات جنگی مقاومت می کردند به نظر تحیر و استحسان نگریسته از اختلالاتی که این دسته کوچک در قوای دشمنان تولید کرده بود و گاه گاه بطور غفلت غیر منظم بر ستون قوای آنها از منجیل الی انزلی حمله نموده و قوای آنها را متلاشی می نمود مضطرب بودند در رشت با اینکه عده دشمن فزون بود بمباران سخت طیارات جنگی و حملات زره پوشها نسبت به قوای جنگل بیشتر بر تزلزل خاطر آنها افزود، در طی جنگ دشمنان و قوای جنگل بیانیه هائی منتشر می نمودند و هر کدام منظور این جنگ و جدال را شرح می دادند که تمامت آنها در تاریخچه جنگل مسطور خواهد شد، برای نمونه بیانیه ای که هیئت اتحاد اسلام نشر داده و منظور احرار جنگل را در پایداری نگاشته است در زیر این یادداشت می نگاریم:

ما حق دفاع داریم

«هیچ با حسی نمی تواند کسی را که خانه و ناموس خود را حفظ می کند ملامت نماید.

رابطه با قلم
نماد

نوعی پ

خ
صدها قص

دفع ضرر از حقوق مشروعه هر ذیروحمی است کسی که از خود رفع ضرر نکند، کسیکه حق مشروع خود را حراست ننماید کسیکه دین و وطن و ملیت خود را حفظ ننماید بلا شبهه بی دین و بی وجدان است سفسطه و اشتباهکاری دشمن ضعیف آزار ما را اگر چه همه مسبوق هستند ولی ما هم لزوماً توضیح واضح می نمائیم، چرا فداکاری می کنیم چرا جوانان خود را بکشتن می دهیم چرا سه سال است مشقت های گوناگون را تحمل می کنیم؟ چرا آسایش و زندگانی براحت را پشت پا زده ایم؟ آیا برای دولت آلمان و عثمانیست؟ آیا برای بسط قدرت دیگران است؟ زهی حق سوزی که چنین نسبت بی شرمانه را دشمن بما می دهد. پول گرفتن از غیر و فنا شدن طریقه اشخاص دنی و فرومایه است، آنها مخصوص بعضی از درباریان امروزی ایرانست. ساحت تمام فدائیان گیلان مقدس تر از آن است که بچنین رذالتهای تن در دهند. باز هم مقالات سابق خود را مکرر می کنیم که ما فقط برای حفظ دیانت و شرافت خود قیام کرده ایم ما برای استقلال وطن فدا می شویم برای آزادی و حریت ایران قربانی می دهیم، دشمنان بزور اسلحه و پول و فریب دادن مردم نادان و بعضی از بی حیثانی که در غیاب مجلس شورای ملی در مملکت ایران بغارت و یغما مشغول گشته می خواهند استقلال ما را محو کنند می خواهند قومیت ما را پایمال نمایند در این حال آیا ما حق دفاع نداریم؟ آیا کسی ما را در این دفاع مقدس ملامت می کند؟ آیا کسی ما را از این مبارزه حیاتی نهی خواهد کرد؟ زهی بی انصافی تکلیف دشمن متجاوز تهمت و افترا است که تا بدینوسیله ظلم خود را مستور سازند ولی اینگونه مسایل چیزی نیست که مستور بماند عملیات غدارانه این دشمن حقیقی ما را هر طفل غیربالغی هم فهمیده است. انگلیس است که در ایران مداخله می کند و مداخله او سبب مداخله کردن دیگران شده است. انگلیس است که نمی گذارد ایرانی باصلاحات مشغول شده و استقلال خود را محکم نماید در اینصورت اشتباهکاری و اباطیل او را رونقی نخواهد بود ما برای پاس حقوق این آب و خاک برای حفظ مدفن نیاکان بزرگوار و بالاخره برای حفظ قوانین اسلامی تا آخرین سر حد امکان دفاع کرده فدا می شویم یقین داریم که هر حساس منصفی تصدیق خواهد نمود که ما حق دفاع داریم.

هیئت اتحاد اسلام

یعنی هم ؟

آرم منصف منصف

نقص ؟

بی حیثانی

نمایندگان انگلیس در جنگل

جنگلیه

چون انگلیسها ادامه جنگ با جنگل را موافق مصالح خود تشخیص نمی دادند لذا مستراکشوت رئیس بانک و ویس قنصل رشت را وادار به مذاکره کرده و وسائلی برانگیختند که جنگها بمصالحه و متارکه مبدل شود برای متقاعد کردن میرزا کوچک خان و همراهانش که در نوشتجات خود تأکید می کردند که دولت انگلیس هیچگونه مقاصد نظامی در ایران نداشته و با اجازه دولت ایران برای جلوگیری از دشمنان خود (آلمان و عثمانی) بققاز رفته و در اول وهله اقتضا خاک ایران را ترک و تخلیه می نمایند. در این حال نظر به قحطی ارزاق و قلت نفرات و انسداد تمام منابع کمک و مساعدت همچنین ضدیت دولت تهران و تمام شدن ذخایر جنگی جنگل و ضایعات وارده از بمباران صحرائی و هوائی که به زارعین آن حدود می رسید برای ترک مهاجمه ایجاب می نمود عاقبت پس از مذاکره ورقه صلح در تحت هشت ماده در قریه صفه سر (یک کیلومتری غربی رشت) از طرف نمایندگان جنگل و قشون انگلیس تنظیم و به شرح زیر امضاء گردید.

نظریه
ش هشت

تنظیم

«به تاریخ دوازدهم ماه اگوست ۱۹۱۸ که مطابق با ششم ذی القعدة الحرام ۱۳۳۶

روز دهم

می باشد آقایان کلنل ماتیو رئیس قشون و جناب مستر مایر نماینده سیاسی انگلیس از طرف قشون انگلیس در شمال ایران برای اصلاح حاضر شدند در باغ صدفه سر با نمایندگان کمیته اتحاد اسلام که عبارت از آقای دکتر ابوالقاسم خان و آقای میرزا رضاخان می باشند داخل مذاکره شد [ند] به شرایط ذیل عقد ائتلاف بستند.

۱ - نمایندگان کمیته اتحاد اسلام متعهد می شوند که قوای مسلح در راه قزوین و انزلی که معروف [به] راه عراق است و نزدیکی های آن نگاه ندارند:

— توضیح آنکه هرگاه قوای مسلحه دیگری سواى نظامیان انگلیس یا نظامیان دولت ایران عازم گیلان از راه عراق باشند نمایندگان نظامیان انگلیس قبول می کنند که در جمال آباد آنها را نگاهداشته تا کمیته اتحاد اسلام از مقاصد آنها مستحضر شده در صورتی که بر علیه آنها هستند حق دارند که در همان راه با قوای مسلحه مخالفت نمایند.

۲ - نمایندگان اتحاد اسلام متعهد می شوند که صاحبمنصبان خارجه را اخراج نموده و از دولتهائی که با دولت انگلیس در حال جنگ هستند صاحبمنصب استخدام نمایند.

۳ - نمایندگان کمیته اتحاد اسلام متعهد می شوند تهیه خوراک لازمه برای قوای موجوده انگلیس در گیلان بنمایند و نمایندگان نظامی انگلیس هم متقبل می شوند که افراد مسلحه برای جمع آوری آذوقه به صفحات گیلان اعزام ندارند.

۴ - نمایندگان کمیته اتحاد اسلام متعهد می شوند که اسرای دولت انگلیس را که عبارت از کاپیتان نوئل و لیوتنان موریس و کلنل شامانوف و کاپیتان استریک و صمصام الکتاب می باشند رد کرده اسرای کمیته اتحاد اسلام را در هر نقطه هست تحویل بگیرند.

۵ - نمایندگان قشون انگلیس متعهد می شوند که در داخله ایران مداخله ننمایند مگر در صورتی که ایرانی ها با دشمنان انگلیس مساعدت کرده بر ضد انگلیس قیام نمایند.

۶ - نمایندگان قشون انگلیس قول دادند که بهیچوجه در مقاصد کمیته اتحاد اسلام مداخله که مربوط به پیش بردن منافع دشمنان انگلیس نیست ضدیت نمایند.

۷ - از اهالی دعوت بشود که برای حفظ خود حاکمی موقتاً انتخاب نمایند تا حکومت ایران نماینده خود را بفرستد.

دکتر حشمت در لاهیجان

وقتی که بین قشون انگلیس و میرزا کوچک خان قرارداد صلح منعقد گردید، خیال دولت تهران پریشان شد و مرتجعین از پیشرفت قوای میرزا کوچک خان متزلزل و وثوق الدوله در ویرانه آشپانه آزادی ایران فکرها می‌اندیشید و بهرگونه وسایلی متوسل می‌شد تا بدینوسیله بتواند غائله جنگل را خاتمه دهد و بهمین منظور با علی‌اصغر خان ساعدالدوله فرزند سپهسالار تنکابنی وصلت کرده و دخترش را بحالۀ نکاح او در آورد و ساعدالدوله را وادار کرد که بر علیه میرزا کوچک خان قیام نماید و مقداری اسلحه به وی داد و تنکابنی‌ها را تجهیز کرد.

ساعدالدوله آماده جنگ گردید، عده‌ای از تنکابنی‌ها را به سرکردگی محمدخان اکرم‌الملک فرزند امیر اسعد تنکابنی و حاجی ضرغام لشکر به رودسر روانه داشت. دکتر حشمت فرمانده قوای لاهیجان از نیت آنها مطلع شد فوراً قوای برای جلوگیری از حملات آنها اعزام نمود. همینکه اکرم‌الملک به رودسر رسید دکتر حشمت آنها را محاصره کرد. پس از شش ساعت جنگ اکرم‌الملک فراری و حاجی ضرغام لشکر با بیست و پنج نفر کشته شدند.

و قوای تنکابنی منهدم شده و مقداری اسلحه و مهمات نصیب دکتر حشمت گردید. دکتر حشمت برای اینکه خیالش از حملات تنکابنی‌ها آسوده گردد در نظر گرفت که تنکابن را قبضه کند و به سالار فاتح اطلاع داد که از طرف کجور به تنکابن پیشروی کند و مقداری تفنگ و فشنگ از طرف جنگل به وی رسانیدند. سالار فاتح از طرف کجور و دکتر حشمت از طریق رودسر به شهنسوار و خرم‌آباد تنکابن محل حکمرانی ساعدالدوله حمله کردند پس از مختصر زد و خورد تنکابن را تصرف نمودند.

بین سالار فاتح و امیر اسعد تنکابنی اختلافات شدیدی وجود داشت و تسلط آنها بر تنکابن از طرف کجوریه‌ها مزاحمتی به اهالی تنکابن فراهم می‌آورد. آقا شیخ نورالدین (شریعتمدار تنکابنی) با اتفاق حاجی نظر علی تاجر طالقانی و یوسف خان گلیجانی بنمایندگی اهالی تنکابن نزد دکتر حشمت آمده و تقاضا کردند کجوریه‌ها را خارج و حکومتی از طرف جنگل بر آنها بگمارند. دکتر حشمت شدت اختلاف بین کسان سپهسالار و سالار فاتح را به میرزا کوچک خان اطلاع داد و صلاح دانست که امیر اسعد و سالار فاتح به جنگل فرا خوانده شده به اختلافات آنها رسیدگی و بدعوی آنها خاتمه داده شود. میرزا کوچک خان امیر اسعد و سالار فاتح را به فومن دعوت نمود. سالار فاتح از طریق دریای خزر و انزلی و امیر اسعد از طریق لاهیجان به فومن آمدند و اختلافات آنها رفع و هر دو مقدرات خود را تسلیم جنگل نموده و امیر اسعد اسلحه خود را تحویل دکتر حشمت نمود و عبدالحسین خواجوی معزالسلطنه را بحکومت تنکابن تعیین و اعزام داشت. ساعدالدوله چون برادر خود را تسلیم نیت میرزا کوچک خان دید او هم با قوای خود تسلیم دکتر حشمت شد و حاضر گردید با نیت احرار جنگل همراهی و خود را برای همه‌گونه فداکاری حاضر نماید.

و ثوق‌الدوله از ساعدالدوله مایوس گردید و برای ویران ساختن آشیانه جنگل قوای در تهران تهیه و استاروسلسکی فرمانده دویزیون قزاق را با عده‌ای [حدود] ده هزار نفر تجهیز و بطرف جنگل روانه نمود و قزاقها از سه طرف (راه قزوین - تنکابن - خلخال) بنای پیشروی را گذاردند و دستجات تالش به سرکردگی ضرغام‌السلطنه (سردار مقتدر) که طمع

به حکومت فومنات [داشت] و دستجات تارمی به سرکردگی فرهاد میرزا برهان السلطنه را برانگیخت تا با قوای قزاق کمک نمایند. وثوق الدوله بتصور اینکه با تهدید و تطمیع می تواند احرار جنگل را با نیت خود همراه نماید حاجی آقا شیرازی و شیخ احمد سیگاری را به گیلان اعزام [نمود] و فر نرفرمائی گیلان و سواحل بحر خزر را به میرزا کوچک خان تکلیف کرد و اطاعت او را بحکومت تهران تقاضا نمود. میرزا کوچک خان نیز بسیره همیشگی پیشنهاد وثوق الدوله را رد نمود و مخالفت خود را با هر حکومتی که دست نشانده خارجی باشد اعلام داشت. در حین مذاکرات مراسله زیر از طرف آلدرید کنسول انگلیس به جنگل رسید:

فر نرفرمائی

آلدرید

حاج اهر کسمائی

(لا ششم حمل ۲۹۸ جنابان مستطابان دوست مکرم مشفق مهربان آقای آقا میرزا کوچک خان و آقای حاجی احمد دام اقبالهم (؟).)

احتراماً تصدیق می دهد دیروز تلگرافی از مقام محترم نظامی قزوین بمارسیده اطلاع می دهند که نماینده محترم نظامی باتفاق نماینده دولت علیه ایران برابر روز شنبه هشتم حمل قبل از ظهر در عمارت صدفه سر دو ساعت بظهر مانده می آیند و جنابان عالی در عمارت مزبور با چند نفر از لیدرهای جماعت خودتان در ساعت مذکور تشریف می آورند که جنابان عالی را ملاقات کرده اظهارات دولت فخریه انگلیس را شفاهاً ابلاغ نمایند و ضمناً خاطر جنابعالی را قبلاً مستحضر داشته ده نفر برای احترام آقایان نمایندگان همراه می باشند و جنابان عالی هم ممکن است که با خودتان لیدرهای جماعت را تا ده نفر داشته باشید. خاتمه متوقع است حرکت آقایان نمایندگان را به قزاقهای مأمورین سرپل چمارسرا اطلاع بدهید که ممانعت نمایند احترامات لایقه و فایقه را تقدیم و تجدید روابط استحکام دوستی را می نماید - کنسول انگلیس.

وصول این نامه میرزا کوچک خان را متفکر نمود و دانست که حکومت تهران به تنهایی قادر بمبارزه با جنگل نمی باشد و با توسل بقوای انگلیس می خواهد کار جنگل را خاتمه داده و برای محو ساختن سران جنگل چنین ملاقاتی را تقاضا کرده اند. لذا به شرح زیر تلفن گرامی بمستر آلدرید کنسول انگلیس مخابره نمود.

خدمت جناب مستطاب اجل آقای قونسول دولت فخریه انگلیس دامت شوکته -

آلدرید

چون وقت بی نهایت ضیق بود ممکن نشد که بعرض عریضه در جواب مرقومه صادره ششم حمل مبادرت ورزد و از طریق ادب خارج بود که جواب فوری عرض نشود لذا با تلفن گرام جسارت می ورزیم در خصوص حضور در محضر جنابعالی و آقایان نمایندگان که امر فرمودید بواسطه سوء حادثه شرفیابی فردا از طرف اینجانبان امکان پذیر نیست خواهشمندیم اگر ممکن است پس فردا نهم برج حمل که روز یکشنبه است در عمارت پسیخان چهار ساعت بغروب مانده که مطابق دو ساعت از ظهر گذشته است تشریف بیاورید. در هر صورت روز یکشنبه پس فردا دو ساعت از ظهر گذشته در پسیخان منتظر می شوید.

کوچک جنگلی - احمد کسمائی.

عده ای از همراهان ضعیف العقیده که منفعت پرست و حب جاه و مقام را طالب بودند فریب دربار تهران را خورده از تأمین نامه ظاهری که برای آنها از طرف وثوق الدوله فرستاده شده بود دلخوش و از آزادی طلبی منصرف گشته و بتصور رسیدن بمقام بلا اراده تسلیم و اطاعت خود را بدولت اظهار نمودند و وثوق الدوله همینکه اطلاع یافت که اختلافاتی بین کسمائی ها و میرزا کوچک خان پدیدار شده دستور دادند که قوای قزاق شروع به پیشروی نمایند. میرزا کوچک خان در فومنات و دکتر حشمت در لاهیجان و تنکابن برای جلوگیری از حملات قزاقها آماده و مهیا گردیدند.

اولتیماتوم انگلیس

پس از مبادله نامه‌هایی بین قنصل انگلیس و میرزا کوچک خان استاروسلسکی پیشروی قزاقها را دستور داد و گیلان محصور شده عده‌ای از قزاق‌ها وارد رشت شدند و از طرف وثوق‌الدوله به کسمائی‌ها تأمین جانی و مالی داده شد بشرط اینکه پس از رسیدن قوای دولت به آن حدود همه قسم مساعدت نمایند.

مستر ویکهم رئیس اداره سیاسی انگلیس در ایران در تلونامه زیر قرارداد مورخه اوگوست ۱۹۱۸ منعقدہ بین رئیس قشون و میرزا کوچک خان را لغو نمود و ظرف پنجروز اطاعت کامل میرزا کوچک خان و همراهانش را به حکومت وثوق‌الدوله ضرب‌الاجل قرارداد

۸- حمل ۱۲۹۸ - جناب جلالتمآب مشفق مکرم آقای میرزا کوچک خان دام اقباله - تلفن گرام جنابعالی نمره ۸۷ که در جواب مراسله قونسولگری دولت فخریه انگلیس مورخه ۶ حمل امعان نظر شده چون مأموریت این جانب و نماینده دولت علیه ایران کمال اهمیت را حائز است و وقت هم نهایت ضیق و امکان‌پذیر برای روز یکشنبه پس فردا برای چهارساعت بعد از ظهر نیست لایحه که مندرجات آن بایستی بجنابعالی ابلاغ گردد و مقصود از ملاقات

طی
در ماه

هم برای همین جهت بود که علیهذا لایحه مذکور لفا بتوسط حکومت جلیله ارسال گردید و از مندرجات آن مستحضر خواهید گردید - احترامات فایقه را تجدید می نماید - ویکهم رئیس اداره سیاسی جناب جلالتمآب مشفق مکرم محترم مهربان آقای آقامیرزا کوچک خان دام اقباله در ماه اوت ۱۹۱۸ در وقتی که دشمنان ما عثمانی ها بدون جهت خاک ایران را محل تاخت و تاز خود قرار می دادند کارگذاران نظامی انگلیس که بملاحظه منافع ایران و خودتان مشغول حفظ خاک گیلان از این تاخت و تاز بودند با شما که میرزا کوچک خان می باشید و نمایندگان هیئت اتحاد اسلام برای موافقت فیما بین خودتان و قشون ما برای جلوگیری از خصم قراردادی منعقد نمودند مقصود از این قرارداد بطوریکه در فوق ذکر شد حفظ ایران از تاخت و تاز بود نه حفظ رعایای یاغی ایران از پادشاه و دولت آنها قرارداد مزبور را چندی با صداقت مراعات نموده ولی بالاخره کراراً مدلول آن را نقض نموده اید و بدین جهت کارگذاران انگلیس حال خاتمه آنرا اعلام می دارند - ثانیاً بر کارگذاران دولت انگلیس مشهود است که قصد شما نسبت بدولت خودتان مشثوم و برخلاف صداقت است و اگرچه نمایندگان ما کراراً بشما تأکید نموده و نصیحت داده اند که با دولت کنار بیائید و شروط پیشنهاد شده بنظر ما عادلانه بوده و بشما هم اطلاع داده شد معهداً چنین صلاح دیده اید که به نصایح دوستانه ما اعتناء نمایند و به مسلک شما نسبت به دولت خودتان اثری نبخشیده است بنابراین محض اینکه راه عذری و سوء تفاهمی نبوده باشد چنین مناسب می دانیم که توضیح صادقانه و اصحی از وضع کار بدهیم چون قصد دولت انگلیس نسبت به مملکت شما کاملاً دوستانه و مساعد می باشد ملتفت خواهید بود که برای کارگذاران دولت انگلیس غیر ممکن است که با رعایای ایران عدم اطاعت و طغیان از آنها نسبت به دولت و پادشاه مشاهده می شود حفظ دوستی خود را بنماید دولت انگلیس در کوشش راه اصلاحات ادارات ایران و اعاده نظم با دولت مشارالیها مشارکت دارد بنابراین اگر شما در مسلک حالیه خودتان اصرار ورزید که فقط دوستی کارگذاران انگلیس را از دست خواهید داد بلکه باید منتظر باشید که آنها برای ترتیب امور گیلان با دولت ایران همراهی نمایند ولی نظر بروابط دوستی که سابقاً فیما بین بوده است چنین مناسب می دانیم که یک دفعه دیگر بشما نصیحت

مشفقانه نمایم و تأکید کنیم که با دولت ایران کنار بیایید که بدون تعویق از در اطاعت در آئید/ اگر شما که میرزا کوچک خان می‌باشید بطور مسالمت این اندرز را قبول نمائید می‌توانید بمساعی جمیله ما مطمئن باشید که نگذاریم بشما صدمه وارد آید و بشما و همراهان شما از روی توجه رفتار شود در صورتیکه نتوانید خود را و ادار به اطاعت دولت خودتان نمائید پس اگر وطنخواه با دیانت هستید از ایران خارج شوید تا وقت تغییر کند در آن صورت ما حاضر هستیم که بشما در بین‌النهرین پناه داده و با شما آبرومندانانه رفتار کنیم در آنجا می‌توانید از مشاهده ترقیاتی که در تحت دلالت مشفقانه دولت انگلیس حاصل شده است استفاده نمائید امید واثق حاصل است که بملاحظه مصالح خودتان و نظر فوائد قانون و نظم یکی از این دو فقره را قبول نمائید اگر بعکس بدبختانه از اندرز دوستانه ما تغافل نمائید آنوقت اگر وضع ما نسبت بشما تغییر لون نماید نباید ما را مورد اتهام آن قرار دهید لازم است جواب این مکتوب را کتبا در ظرف پنج روز تا آخر روز پنجشنبه ۱۳ حمل که مطابق با دویم رجب است بدهید و اگر در ظرف این مدت جواب نرسد، همچو خواهیم دانست که نصیحت ما قبول نشده است - از طرف کاپیتان ویکهم رئیس اداره سیاسی.

جنگلی‌ها در شرق گیلان - اعدام دکتر حشمت

وقتی که تأمین‌نامه و ثوق‌الدوله به کسمائی‌ها رسید میرزا کوچک خان از نظر اینکه بین تأمین‌یافتگان و او جنگی واقع نشود و منجر به برادرکشی نگردد ناچار شد فومنت را ترک نماید و از طریق سیاه‌رود به تنکابن برود و به دکتر حشمت ملحق شود و قوای قزاق به طرف لاهیجان و تنکابن از سه طرف حمله نمودند و دستجات جنگل هم مبادرت بجدال کردند. گاهی فتح و زمانی شکست نصیب آنان می‌گشت فزونی قوای قزاق تفرقه بین دستجات جنگل ایجاد و خطوط ارتباط بین آنها قطع شد و هر دسته‌ای به تنهایی در مقابل دشمن پایداری می‌نمودند.

کسمائی‌ها [نی که] برشت آمدند از طرف قوای قزاق خلع اسلحه و تماماً محبوس گردیدند قزاقها فومنت را تصرف کردند قسمتی از دستجات جنگل که در فومنت با دشمن جدال می‌نمودند بطرف کوه‌های شفت و ماسوله پراکنده شدند.

شدت حملات قزاقها و تمام شدن ذخایر جنگی دستجات جنگل و مسدود گردیدن منابع کمک و مساعدت و بی‌آذوقه بودن نفرات آنان را از پایداری مأیوس [نمود] و تفرقه در

دستجات جنگل ایجاد گردید و بین میرزا کوچک خان و دکتر حشمت ارتباط قطع شد و از یک دیگر بی اطلاع بودند. میرزا کوچک خان با عده معدودی از طریق جنگل رانکوه بطرف جنگل فومن آمد و دکتر حشمت در قلعه گردن تنکابن محصور و مشغول جنگ بود. با آنکه نفرات دکتر حشمت از حیث خواربار در مضیقه بودند، در مقابل دشمن پایداری می کردند. بسبب کثرت تلفات قزاقها و پایداری جدی دکتر حشمت، رومستروروا فرمانده آتریاد همدان حيله ای اندیشید که به دکتر حشمت پیشنهاد متارکه بدهد و دولت را وادار کرد که بدکتر حشمت و همراهانش تأمین جانی بدهد و اگر دکتر حشمت تسلیم شود بدون مزاحمت در هر نقطه ای از ایران زندگی نماید.

دکتر حشمت بواسطه فقدان [وسیله] و نداشتن غذا و مسدود بودن همه نوع کمک و مساعدت ناچار بمسالمت گردید و «متارکه جنگ» رومستروروا را پذیرفت و پس از مذاکره قرار شد دکتر حشمت و همراهانش تسلیم و با احترام کامل از آنها پذیرائی کنند. دکتر حشمت بگمان اینکه رئیس دولت دارای شرافت ^{قوی} است، پیشنهاد رومستروروا را قبول کرده و تلگراف تأمین را گرفت و بقوای قزاقها پیوست و تا خرم آباد تنکابن در نهایت احترام از آنها پذیرائی کردند. فرمانده قزاق بنا بدستور وثوق الدوله همه تسلیم شدگان را در خرم آباد تحت نظر گرفت و در عوض محبت و پذیرائی نسبت به نفرات خشونتى روا داشتند. دکتر حشمت احساس کرد که در تسلیم وی خدعه ای بکار رفته، ناچار به اطاعت بود. در بین راه تنکابن و لاهیجان تمام نفرات دکتر حشمت را خلع سلاح کردند و اسیروار آنها را به رشت آوردند و فرماندهان ایرانی از قبیل رضاخان میرپنج (سردار سپه) و ایوب خان میرپنج از مشاهده این وضعیت سخت بر آشفتنند و بر اعمال افسران روسی که شرافت قول نظامی را زیر پا گذاردند اعتراض نمودند و نزدیک بود بین آنها نزاعی پدیدار گردد. رومستروروا برای جلوگیری از منافسه و مناقشه تقصیر اجرای این دستور را بعهدہ وثوق الدوله و استاروسلسکی گذارد.

دکتر حشمت و همراهانش را به رشت وارد کردند و در باغ حاجی معین الممالک با طرز فجیعی محبوس ساخته و محکمه نظامی بعضویت جواد متین الملک (سرتیپ

عبدالجواد قریب) و شاهزاده اعتبارالدوله (سیف‌الدین بهمن) و چند نفر از افسران ارشد قزاق تشکیل شد.

منظور از تشکیل جلسه محاکمه قصد اعدام دکتر حشمت بود. در حین محاکمه سرتیپ عبدالجواد قریب سیلی بصورت دکتر حشمت می‌نواخت و ^{بسیار} شکنجه می‌کرد. تاکنون در هیچ محاکمه‌ای نظیر آن دیده نشده که نسبت به یک نفر تسلیم شده چنین رفتاری نمایند. عاقبت حکم اعدام دکتر حشمت صادر گردید و بین متین‌الملک و اعتبارالدوله از طرفی و افسران قزاق از طرف دیگر اختلافاتی پدیدار گردید. عبدالجواد قریب و سیف‌الدین بهمن اصرار در اعدام دکتر حشمت داشتند و افسران قزاق بمناسبت اینکه دکتر حشمت به اتمام شرافت قول نظامی تسلیم شده بود با اعدام دکتر حشمت مخالفت می‌کردند. لیکن دکتر حشمت در چهارم اردیبهشت ۱۲۹۸ با دست عبدالجواد قریب در قرق کارگذاری رشت بدار شهادت آویخته گردید و کشته شد.

قبل از اعدام دکتر حشمت ^{میان} آزادیخواهان مرکز جنب و جوشی راه افتاد و سعی می‌کردند از عمل رئیس دولت در کشتن آزادیخواهان گیلان جلوگیری بعمل آورند. دکتر حشمت بنا به نامه وثوق‌الدوله و قول نظامی فرمانده قزاق تسلیم شده بود. اسارت و دستور اعدام دکتر حشمت انعکاس بدی در تهران پدیدار شد و آزادیخواهان را وا داشت که برای استخلاص دکتر کوشش نمایند. آقای ملک‌الشعراء بهار که رابطه نزدیکی با وثوق‌الدوله داشت عاقبت وخیم این عمل را گوشزد کرد و وادارش نمود که از اعدام دکتر حشمت صرف‌نظر کند و تلگرافی گرفت که دکتر حشمت را به تهران روانه دارند. ولی دست‌های ناپاکی تلگراف را پنهان و بعد از [اعدام] دکتر حشمت که کار از کار گذشته بود آنرا آشکار نمودند. آری دکتر حشمت کشته شد و در راه آزادی فدا گردید. نام او جاویدان و قاتل او تا ابد معذب و تاریخ اسم او را بملغت ضبط خواهد کرد و دست انتقام گلوی جنایتکاران را خواهد فشرد.

یعنی ص

بار دیگر در فومنات - نامه کمیته لنکران

پس از کشته شدن دکتر حشمت اهلالی گیلان نسبت بدولت مرکزی و وثوق الدوله و قزاقها متنفر شدند میرزا کوچکخان با اینکه در جنگل فومن منزوی و مخفی بود گاهی نسبت به جبهه های قزاق تعرض می نمود و تلفاتی وارد می کرد با اینکه عده قزاق زیاد بود همه اوقات از نفرات کم جنگلی ها شکست می خوردند.

خسونت و بد رفتاری قزاقها نسبت به مردم گیلان، گیلانیها را وادار می کرد که نسبت به میرزا کوچکخان کمک های مادی و معنوی نموده و وفادار باشند بهمین لحاظ نفرات پراکنده میرزا کوچکخان مجدداً بگرد او جمع شدند و اجتماع جنگل پس از یکماه شروع شد قزاقها بدستور دولت تهران بنای تعرض را گذاردند و میرزا کوچکخان برای آنها پیغام فرستاد که مایل نیستم در راه اغراض و منافع بیگانگان خون ما و شما ریخته شود و دست تعرض از دامن من بدارید و قشون بیگانه را که در پشت سرتان حفظ کرده اید بجنگم روانه سازید تا از مسئولیت برادر کشی احتراز کنیم.

قزاقها به اینگونه پیغام اعتنا ننموده بر تعرضات و سخت گیری خود افزودند.

فشار
صدمه
را در پی
نقص

میرزا کوچک [خان] دید که دفع تعرضات آنان بملايimt ممکن نیست، شروع به ستیزگی نمود در اثر جنگهای سخت، فومن را از تجاوزات قزاقها پاک نمود و قزاقها مجبور شدند که تمام نقاط فومن را ترک و به رشت عقب نشینی کنند. در این هنگام احرار روسیه هم شروع بعمل نموده بودند دولت تزاری سرنگون گردید و جنگهای داخلی در روسیه جریان داشت و مخالفین آزادی از قبیل کولچاک و دنیکن و ورائکل و یودیچ از هر طرف به احرار روسیه حمله می نمودند و احرار روسیه هم پایداری و ضمناً احرار دنیا را بکمک خود می خواندند و نامه هائی هم بمیرزا کوچک خان نوشته و ^و به پایداری در مقابل مخالفین آزادی تحریک و تحریص می نمودند. نمایندگان به دفعات مکرره به جنگل فرستادند در دفعه اول دو نفر روس و یکنفر ارمنی و یک نفر ترک بجنگل آمدند و از طرف احرار روسیه پیغام آوردند سیصد نفر مسلح فداکار از طریق لنکران بجنگل می فرستند. میرزا کوچک خان پاسخ داد که من بر ضد ایران نمی جنگم و قیام من برای مرتجعین ایران است و قیام من برای نابودی مرتجعینی است که استقلال ایرا^ن متزلزل و بیگانگان را در امور واضح مداخله می دهند. چنانچه سیصد نفر از روسیه وارد و ضمیمه قوای من شود، آنوقت به انگلیسها حق توقف و ^{انگلیسها} جنگ را خواهد داد.

دفعه دوم یکنفر ارمنی و یک نفر ترک بنمایندگی نزد میرزا کوچک خان آمدند و اظهار کردند که احرار روسیه برای پیشرفت نیت آزادی طلبی احرار جنگل حاضرند شصت هزار نفر مسلح وارد و در تحت فرمان میرزا کوچک خان باشند. جواب داد که فداکاری جنگلیان برای اینست که استقلال کشور ایران محفوظ ماند و مرام من بر ضد دخالت خارجیها در مملکت ایران است و چگونه ممکن است چنین قوای بیگانه را بپذیرم و دعوت آنها را رد نمودم. بار سوم نامه زیر از لنکران رسید و میرزا کوچک را بلنکران دعوت نمودند که درباره پیشرفت انقلاب ایران مذاکراتی بعمل آید.

«۳۰ آوریل ۱۹۲۱ - رفیق محبوب میرزا کوچک خان بوسیله تو عملجات برزگران و عسکرهای روسیه به آذربایجان ساوتی سلامهای برادرانه خودشان را به کارگران و برزگران ایران تقدیم می نماید. دردهای عملجات و برزگران خیلی زیاد است از اول صبح الی غروب

کارگر ایران کار می‌کند ولی او هر چه بوسیله عرق و خون خود حاصل می‌کند می‌رود بجیب سرمایه‌داران انگلستان ملت قدیم و بزرگان ایران الان در سایه دولت فروخته شده خود آلت دست بورژوازی انگلستان شده و این بورژوازی هر طوری که مایل است با آنها رفتار می‌کند تمام اینها را ما کارگران روسیه مسبوق بودیم و قلبهای ما خون‌آلود می‌شد وقتی که بدبختی برادران ایرانی ما را می‌شنیدیم ولی نمی‌توانستیم همراهی بکنیم زیرا که آنوقت اداره کننده ما امپراطور بود که ما را وادار می‌کرد که همراه با سرمایه‌داران انگلیس برادران روحی ما را که شما بودید فشار بدهیم، پس الان که امپراطور و دولت فروخته شده کرنسکی معدوم و تسلط در روسیه دست ما کارگران روسیه افتاده است ما نخواستیم دیگر دخالت در کارهای ایران بنمائیم دولت انگلستان از این بی‌طرفی ما استفاده کرده شروع کرد به سلطنت کردن در ایران کارگران روسیه الی امروز نتوانستیم بکارگران ایران همراهی کنیم که از ظلم کاپیتالیست‌های انگلستان خلاص بشود زیرا که دو سال و نیم ما در روسیه مشغول به جنگ‌های داخلی برای آزادی (ما) بودیم، شما می‌دانید که تمام بورژوازی اینها در تحت ریاست بورژوازی انگلستان با ما می‌جنگید.

دول بورژوازی انگلستان - فرانسه - آمریکا قشون خودشان را بر ضد ما فرستادند که تسلط ما را محو کرده و دوباره امپراطور را روی گردن ما بنشانند ولی چون سربازان انگلیسی - فرانسوی - امریکائی مثل ما بزرگ و کارگر بودند این است نخواستند با ما بجنگند در نتیجه دول فوق آنها را بمنازل خود فرستادند.

آنوقت بورژوازی انگلستان بر ضد ما ضدانقلابیون روسی را شورانید و به ژنرال کولچاک - دنیکن - یودیخ و غیره پول و لباس و آذوقه و توپ و تانک داد که ما را بزنند ولی ما نتوانستیم مقاومت نمائیم. ما قشون سرخ را خلق کردیم که چندین میلیون سرباز دارد بوسیله آن تمام ضدانقلابیون را محو کردیم - آخرین ضدانقلابی که دنیکن بود مغلوب شد و بخارجه فرار کرد.

الان تمام روسیه از اقیانوس کبیر الی دریای بالتیک و از بحر سیاه الی بحر سفید در تحت اداره ساوتی متحد شدند و بورژوازی اروپ غربی به ریاست انگلستان خواست دول

کوچک را مثل فنلاند - استونی - لتونی - لتوانی - لهستان بر ضد ما بشوراند، ولی بمقصد نرسید. اینها نخواستند با ما بجنگند و ما با استونی معاهده صلح منعقد کردیم. الان مذاکرات برای انعقاد و معاهده صلح با دول دیگر در جریان است، بعلاوه حتی انگلستان خودش پیشنهاد کرده است که با ما راجع به صلح مذاکراتی نماید، ولی ما چون مقاصد بورژوازیها را می فهمیم این است که پیشنهاد آنها را رد کردیم، زیرا که ما می دانیم که گرگ هرگز با بره نمی تواند در صلح زندگی کند.

بورژوازی انگلستان بما صلح پیشنهاد می کند که از آن استفاده کرده دوباره حمله بما نماید، ولی ما الان قوی بوده و هیچ وحشتی از بورژوازی انگلستان نداریم، الان ما فقط یک عقیده و یک تمایلات داریم، اینست که برویم ممالک شرق را از ظلم بورژوازی انگلستان آزاد کنیم و با یکدیگر متحد شده شربت مرگ را به بورژوازی انگلستان در شرق بدهیم - آزادی آذربایجان - ایران - ترک - افغانستان و هندوستان بورژوازی انگلستان را بکلی بی قوت و با خطر خواهد کرد، برای محو بورژوازی انگلستان ما تماماً با هم شریک خواهیم بود، زیرا که تا بورژوازی انگلستان قوی است نه شماها کارگران ایران و نه ما کارگران روسیه می توانیم امیدواری از صلح داشته باشیم. آزادی مشرق از تحت تسلط انگلستان شروع شده عملجات و برزگران آذربایجان بورژوازی خودشان [را] که آلت دست انگلیسها بود معدوم ساخته و بجایش دولت ساوتی را تشکیل دادند و از روز اول که این دولت ساوتی آذربایجان از دولت ساوتی روسیه همراهی خواست، آنروز عید شادی برای عملجات و برزگران روسیه شد، زیرا که این معلوم کرد که عملجات و برزگران آذربایجان فهمیده اند که تمایلات ما برای همراهی به ملل مشرق صمیمی بوده و حاضر هستیم فداکاری نمائیم ما با کمال ذوق برای همراهی برادران آذربایجان باکو (بادکوبه) آمدیم که با قوا و قشون مجرب سرخ از آذربایجان در مقابل حملات بورژوازی انگلستان دفاع کنیم، ما مساعدت می کنیم به برزگران و عملجات آذربایجان که جمهوریت مستقل آذربایجان را محکم تر و قوی تر نمائیم، ولی سرور برادران آذربایجان و برادران ما محو می شود، وقتی که می بینیم ملت نجیب ایران عجله در زیر سم اسبان بورژوازی انگلستان جان می دهند، یگانه شخصی که در ایران بر ضد تسلط انگلستان

کنند برای تعاقب قوای دنیکن که به انزلی پناهنده شده بود انزلی را بمباران کرده و وارد [گیلان] شدند قوای دنیکن کشتی‌های جنگی و مهماتی [را] که با خود آورده بودند در بندرانزلی گذاشته و بطرف قزوین فرار کردند و انگلیسها که در انزلی ساخلو داشتند عقب‌نشینی کردند.

حدود گیلان از قوای دنیکن و انگلیس خالی شد ارژنیکدزه کمیسر عالی قفقاز و راسکولینکوف فرمانده جہازات بحر خزر پس از ^{روز} به انزلی تقاضای ملاقات از میرزا کوچک خان نمودند و ایشان نیز دعوت آنها را پذیرفته پس از مذاکرات و تبادل نظر قرار شد که میرزا کوچک خان را از حیث اسلحه تقویت نمایند و جمهوریت را اعلان و بقوای مخالفین و انگلیسها حمله کنند.

حکومت جمهوری ایران و سرانجام آن

پس از ورود احرار روسیه حکومت جمهوری در گیلان اعلام شد آزادی خواهان ایران این نغمه را تأیید و زعمای احرار تهران که از مداخلات بیگانگان در امور کشور بجان آمده بودند و از تزلزل استقلال کشور بیم داشتند نمایندگان به گیلان فرستادند و میرزا کوچک خان را در پیشرفت این نیت تبریک گفتند و وعده دادند که بمجرد اعزام قوای جنگل بطرف تهران همه گونه مساعدت کنند.

نغمهٔ جمهوریت در گیلان دولت تهران را متزلزل و انگلیسها را مشوش نموده و در صدد خاموشی آن بر آمدند موقعی که در گیلان لوای انقلاب به اهتزاز درآمد و قوای انقلابیون بطرف منجیل و پل انبوه پیشرفت می نمودند اختلافاتی بین دستجات انقلابیون پدیدار شد که مختصراً در شماره های قبل نوشته شد.

در این موقع احرار روسیه برای تنظیم امور داخلی و تثبیت موقعیت خود مشغول و ضمناً باب مذاکرات را با دربار تهران مفتوح ساختند و در صدد تنظیم قرارداد بین دولت ایران و دولت ساوت بودند سپهدار رشتی ریاست کابینه را داشت و کراسین هم بنمایندگی

مسکو بلندن رفته بود که نظر دولت ساوت را اعلام کند دست‌ی می خواست حکومت مطلقه ایران را بمیرزا کوچک خان تفویض و [او را] تقویت کند ولی میرزا کوچک خان از نظر ایران دوستی بزیر بار چنین حکومتی که بیگانگان آنرا تقویت کنند نمی رفت. ناگهان کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در تهران پدیدار شد و قوای قزاق به ریاست رضاخان سرتیپ تهران را قبضه نمود و سید ضیاءالدین بریاست وزرائی ایران منصوب و کابینه خود را از عناصر مختلفه تشکیل داد و او هم بمانند زمامداران سلف خود در صدد بر آمد که نغمه جمهوری را که از گیلان بلند شده [بود] خاموش نماید و حاجی احمد کسمائی را که از زعمای سابق جنگل بود و در نتیجه تأمین نامه کابینه وثوق الدوله اسیر و در تهران تحت نظر بود مسلح نمودند با هفتاد نفر بطرف تنکابن اعزام داشتند او دستور داشت که تشکیلاتی مخالف تشکیلات قوای جنگل ایجاد کند. حاجی احمد هنوز وارد نشده در حوالی تنکابن دستگیر و بیادکوبه روانه گردید.

چون این بازی چندان تأثیری در تزلزل ارکان حکومت جمهوری انقلابی گیلان ننموده بود کربلائی حسین کسمائی که یکی از سردسته‌های سابق جنگل و بقوای دولت تهران تسلیم شده بود مأموریت یافت که مجدداً به قوای جنگل بپیوندد و وسیله قتل میرزا کوچک خان را فراهم کند او هم بمرگ ناگهانی گرفتار و در خیابان ناصریه سخته کرده مرد با این شکل نتوانستند وسیله هلاکت میرزا کوچک خان را فراهم کنند امر تجعین باز هم آرام ننشسته برای محو قوای جنگل عده [ای] را بنام آزادیخواهان و داوطلب بطرف گیلان اعزام نمودند و احرار گیلان بگمان اینکه این اشخاص از رنج‌دیدگان می باشند آنها را با آغوش باز پذیرفتند و این اشخاص که بلباس جاسوسی و منافقت وارد شده بودند در تمام شئون زندگانی انقلابیون رخنه نموده و در نتیجه اختلافاتی بین قوای آذربایجان و احسان‌الله خان و خالوقربان و کردها و میرزا کوچک خان ایجاد کردند.

حکومت سید ضیاءالدین سقوط کرد و قوام‌السلطنه بریاست وزرائی ایران منصوب گشت در این موقع مشاور الممالک نیز از تهران به مسکو رفت که زمینه قرارداد ایران و شوروی را حاضر کند و در نتیجه عقد قرارداد بین ایران و شوروی نغمه جمهوری در گیلان

خاموش شد و دستجات احرار قسمتی به بادکوبه اعزام و عده‌ای نیز اسلحه خود را کنار گذارده و منزوی شدند. قوام السلطنه نیز رضاخان و وزیر جنگ را مأمور خاموش کردن انقلاب جنگل نمود و قسمتی از دستجات منافق جنگل تسلیم رضاخان گردیدند.

میرزا کوچک‌خان با همراهان صمیمی خود که همه اوقات مورد تعرض و تهاجم دستجات مخالفین و منافقین بود ناگزیر شد که در فومنات جبهه تشکیل داده و خود را مهبای دفاع نماید.

قوای رضاخان باتفاق دستجات مخالفین بر قوای جنگل تاختند. میرزا کوچک‌خان و یاران او را از هر طرف محصور نمودند و احرار جنگل باختلاف موقعیت جنگی از <حملات> مخالفین دفاع می نمودند. پس از طی <برخوردهای> سخت که چهل روز دوام داشت دستجات جنگل متفرق. میرزا کوچک‌خان و آخرین همراهش هوشنگ در کوه نزدیک گیلان (حدود تالش و خلخال) دستخوش بوران گردیدند. میرزا در اثر <شدت> ضعف و گرسنگی و کثرت خستگی و جراحات دست و پا و صورت در اثر برف و سرما در چهارم ربیع الثانی ۱۳۴۰ آخرین نفس واپسین را بیاد آزادی ایران بروی برفهائی که بستر وی گردیده بود تسلیم مرگ گردید و فرستادگان رضاخان سر آن مرحوم را بریده و نصب نیزه نموده و در ششم ربیع الثانی از فومنات برشت <آوردند> و برای اطمینان خاطر دربار معدلت مدار احمدشاه و تسکین قلب قوام السلطنه و رفع تشویش خاطر مرتجعین ایران، وسیله خالوقربان رئیس دستجات کردها بتهران فرستادند که پس از جلوه‌گری در انظار در قبرستان حسن آباد دفن ساختند. موقعی که می‌خواستند قبرستان حسن آباد را تبدیل به عمارت آتش‌نشانی نمایند، شیخ احمد سیگاری وسیله خادم قبرستان سر مرحوم میرزا کوچک‌خان را در آورده و تحویل غلامحسین فتحی داد. او هم بوسیله اسماعیل خواجه نوری پیک پست به رشت روانه ساختند و به کاس آقا حسام سپردند و در سلیمانداراب دفن کردند و تن بی‌سر او را که در گیلوان دفن بود پس از واقعه شهربور در آورده حسب الوصیت آن مرحوم به سلیمانداراب رشت آوردند و در آرامگاه ابدی او <به خاک سپردند> میرزا کوچک‌خان در راه بیداری ملت و حفظ استقلال مملکت و اعلاء لوای حریت و آزادی

علاء / اعلاء

بشریت بذل جان نمود و شربت مرگ چشیدگولی روانش در فضای ایران در پرواز به
اهریمنان اجتماعی و دشمنان آزادی با نظر خشم >می نگردد< او از همفکران خود برای
نجات کشور (خود) و اجرای مرام حزب جنگل یاری می طلبیدم میرزا کوچک خان با نیت پاکی
فداکاری نمود مرام و هدف معینی داشت و بهمین منظور خود و یارانش با مشکلاتی مواجه
بودند و ندا دادند و همفکران او نیز همین مرام را پیروی و جان خود را در راه پیشرفت آن فدا
می نمودند/

نبرد جنگلیها پس از شهادت میرزا کوچکخان

از ما می‌پرستند که حزب جنگل چه هست و مرامش چیست و چه وقت تأسیس شده و چرا بمانند سایر احزاب متظاهر نمی‌شود خوشبختانه در شماره‌های روزنامه پرورش علت پیدایش احرار جنگل را نوشتیم و تا اندازه‌ای ذهن پرسش‌کنندگان روشن می‌گردد و با مراجعه به تاریخچه منتشره خواهند دریافت که اشغال قوای تزاری روس در گیلان و آذربایجان و خراسان و مبارزه با روشنفکران ایران و اعدام عده‌ای آزادیخواهان در گیلان و آذربایجان و مشهد گیلانیان را بمبارزه با قوای تزاری روس وادار و بالنتیجه حزب جنگل پدیدار گشت و مردان نامداری از قبیل میرزا کوچک خان و دکتر حشمت با یاران خود فداکاری کردند و سر و جان دادند پس از شهادت میرزا کوچک خان چون افراد حزب جنگل پابند نظرات فردی نبودند و پیوسته آرزوی اجرای مرام خود داشتند همیشه پروانه‌وار دور هم گرد آمده و تجمع خود را از دست ندادند با اینکه افراد این حزب در تحت فشار دوره دیکتاتوری بودند با اینحال از «انتشار» مرام خود آنی غفلت نداشته و بتوسعه تشکیلات حزبی می‌پرداختند که فعلاً در غالب نقاط سرسپردگان این حزب وجود دارد که با یک

سازمان منظم و مرتبی مشغول نشر مرام خود می باشند افراد این حزب درس وطن دوستی و فداکاری آموخته اند طالب استقلال ایران و بقای آزادی می باشند نه طالب جاه و مقام و بمانند دیگران تظاهر نمی کنند و خود را برای روز مبادا آماده کارزار می نمایند با اینکه در شماره ۲۶ روزنامه پرورش ضمن تاریخچه [زندگی] مرحوم میرزا کوچک خان مرام حزب جنگل را نوشتیم اکنون مجدداً برای آگاهی پرسش کنندگان [آنها] نشر می دهیم /

مراومه جنگل

استقلال کشور و آسایش عمومی و نجات طبقات زحمتکش (زارع - کاسب - کارگر) ممکن نیست مگر بحصول آزادی حقیقی و شادی افراد انسانی بلا فرق نژاد و مذهب، در اصول زندگانی و حاکمیت اکثریت بواسطه منتخین است پیشرفت این مقاصد را افراد حزب جنگل بموارد ذیل تعقیب می نمایند

۱ - حکومت

- ۱ - حکومت عامه و قوام عالیه فقط در دست نمایندگان جمع خواهد شد /
- ۲ - قوه مجریه در مقابل منتخین مسئول بوده و تعیین آنها از مختصات نمایندگان متناوب ملت می باشد.
- ۳ - کلیه افراد بدون فرقه و نژاد و مذهب از حقوق مدنیه بطور تساوی بهره مند خواهند بود /
- ۴ - آزادی تامه افراد انسان در استفاده کامل از قوای طبیعی خود /
- ۵ - اعلاء کلیه شئون و امتیازات /

۲ - حقوق مدنیه

- ۶ - مصونیت شخص و مسکن از هر نوع تعرض و حریت اقامت و مسافرت /
- ۷ - آزادی فکری عقیده - مجامع اجتماعات - مطبوعات - کار - کلام - تعطیل، - تبصره - افراد ملت در انتخابات و اختیار هر شغل آزادند و می توانند بطور داوطلبی با رعایت تناسب تبدیل شغل نمایند /
- ۸ - هر یک از افراد ملت که به سن شصت سال رسیده باشند از طرف حکومت حقوق

تقاعدی خواهند گرفت در مقابل ترویج ادبیات و اصلاح اخلاق جماعت را عهده‌دار هستند /
 ۹- تساوی زن و مرد در حقوق مدنی و اجتماعی /

۳- انتخابات

۱۰- انتخابات باید عمومی متناسب مساوی و مستقیم باشد /
 ۱۱- هر یک از افراد هیجده سال حق انتخاب کردن و بیست و چهار ساله حق انتخاب شدن را دارا هستند /

۴- اقتصاد

۱۲- منابع ثروت از قبیل خالصجات (رودخانه‌ها - مراتع - جنگلها - دریاها - معادن - طرق و شوارع - کارخانه‌ها جزء علاقه عمومی است /
 ۱۳- مالکیت اراضی با ملاحظه تأمین معیشت عمومی تا حدی تصدیق خواهد شد که حاصل آن عاید تولیدکننده شود /

۱۴- ممنوع بودن انحصار و احتکار ارزاق و سرمایه /

۱۵- تبدیل مالیاتهای غیرمستقیم به مستقیم تدریجاً /

۵- معارف - روحانیت - اوقاف /

۱۶- تعلیمات ابتدائی برای کلیه اطفال مجانی و اجباری است /

۱۷- تحصیلات متوسطه و عالی برای اطفالی که استعداد داشته باشند مجانی و حتمی است /
 تبصره - محصلین در انتخاب هر فنی آزادند /

۱۸- انفکاک روحانیت در امور سیاسی و معاشی /

۱۹- دیانت چون از عواطف قلبیه است باید مصون از تعرض باشد /

۲۰- ضبط و اداره کلیه موقوفات در دست عامه و تخصیص عواید آنها بمصارف عمومی و امور خیره و صحیه و تأسیس کتابخانه‌های عمومی /

۶- قضاوت

۲۱- قضاوت باید سریع و ساده و متساوی و مجانی باشد /

- ۲۲- تبدیل تنبیهات به اصول تکدیری ✓
 ۲۳- حبس مقصرین باید بکاری‌های شاقه اجباری و محبسها بمدرسه و دارالتربیه اخلاق تبدیل شود ✓

۷- دفاع

- ۲۴- مشق ورزش ابتدائی و متوسطه اجباری است ✓
 ۲۵- برای تحصیل فنون نظام مدارس عالیہ تأسیس خواهد شد ✓
 ۲۶- در مقابل مهاجمات ضد اصول اجتماعی و تجاوزات کشور باستان دفاع از وظایف عمومی و اجباری است ✓

۸- کار

- ۲۷- ممنوع بودن کار و مزدوری برای اطفالیکه سن آنها به چهارده نرسیده باشد ✓
 ۲۸- برانداختن اصول بیکاری و مفتخواری بوسیله ایجاد مؤسسات و تشکیلاتی که تولید کار و شغل نمایند ✓
 ۲۹- ایجاد و تکثیر کار وکی ۱۴ و خانجات با رعایت حفظ الصحه کارگران ✓
 ۳۰- تحدید ساعات کار در شبانه‌روزی منتهای هشت ساعت استراحت عمومی و اجباری در هفته یک روز ✓

۹- حفظ الصحه

- ۳۱- تأسیس دارالعجزه و مریضخانه‌های عمومی و مجانی ✓
 ۳۲- رعایت نظافت و حفظ الصحه در مجامع و منازل و مطبخها و حمامها و کارخانجات و غیره ✓
 ۳۳- انتشار قوانین صحیه در بین عامه ✓
 ۳۴- جلوگیری از امراض مسریه، مسکرات، افیون و سایر مواد تخدیری ✓

پیوستها

داشتها - یادآوریها - اسناد - عکسها

سر میرزا کوچکخان را چگونه بریدند

مرحوم ملامرتضی معروف به سلطان الواعظین از اهالی خَمَس خلخال که چهار سال پس از شهادت میرزا کوچکخان بهرشت آمده بود شرح زیر را که بعدها در روزنامه پرورش ذیل مقاله «سر میرزا کوچکخان را چگونه بریدند» چاپ و انتشار یافت در اختیار علاقمندان و خوانندگان قرار می‌دهم او می‌نویسد «صبح دوشنبه دوم شهر ربیع الثانی ۱۳۴۰ نگارنده این نامه محنت ختام در خانه نعمت‌الله کدخدای حسنی خلخال روضه داشتم باد فوق‌العاده سخت می‌وزید نزدیک بود بنای عمارت را از بن برکند و بنوعی وحشت‌آمیز و دهشت‌انگیز بود کانه صدای مورگرا بگوش می‌رساند و منظره مهیبی را در نظر جلوه‌گر و مجسم می‌نمود و الحق مانند سایر آیات نمازش فرض گردیده گویا ابلاغ مرگ شخص بزرگی را می‌کرده پس از ختم روضه روز را گذرانیده همیشه منتظر خبر عجیب بودم شب در منزل عزیزی با جمعی از دوستان من جمله آقای حاجی محمدتقی رزاق اف خَمَسی هم دعوت داشتم پس از صرف شام یکنفر داخل شده تقریر نمود (کرم‌نام کرد) از گیلان ورود نموده برای رشیدالممالک کاغذ می‌برد و می‌گوید میرزا کوچکخان در گدوک گیلان فوت نموده و همین خبر را برای

رشیدالممالک می‌برم خود نگارنده کرم کرد قاصد را حاضر کرده شخصاً تحقیقات کامل نموده و گفت:

- امروز صبح بعادت معمولی مکاری‌های دهات به گیلوان رفتند بواسطه باد سخت و کولای من رفتم آنها را از راه برگردانم خارج گیلوان قهوه‌خانه بود قهوه‌چی مرا دید گفت امشب در خواب دیدم میرزاکوچکخان آمد به این قهوه‌خانه بمن گفت وزیر جنگ مرا احضار نموده، ولی تا دو نفر سید عقب من نفرستد نمی‌روم چنان گمان می‌کنم امروز میرزاکوچکخان به گیلوان بیاید پس از شنیدن این حرف از قهوه‌خانه گذشته سرگدوک رسیدم دیدم توی برف کسی حرکت می‌کند نزدیک رفتم دیدم میرزاکوچک خان است از شدت سرما و طوفان میان برف افتاده و موی سر و زلفش بکلی یخ بسته هر چه سوال کردم قادر بجواب نشد گفتم می‌توانی چیزی بخوری با سر اشاره کرد بلی چند دانه سنجید داشتم بدھانش گذاشتم نتوانست بجود قدری مالشش دادم شاید حال بیاید. نشد. حرکتش دادم دو سه قدمی برداشت و افتاد دیدم حالت نزع است رو بقبله‌اش کردم آمدم بگیلوان به اهالی خبر دادم چند نفر با هم همراهی کردند جنازه آن شهید را بقریه خانقاه که یک میدانی گیلوان است در دهنه همان گدوک واقع است در توی بقعه گذاشتم خودم آمدم بخوانین و رشیدالممالک اطلاع دهم.

بلی بعد از آمدن کرم در گیلوان خبر فوت آن شهید به گیلوان می‌رسد و چند نفر قزاق با کسان سردار مقتدر از تالش به طرف خلخال حرکت می‌کنند و وقتی بخانقاه می‌رسند که اهالی جمع شده و با احترامات فوق‌العاده می‌خواستند جنازه را در قبرستان جنب خانقاه دفن نمایند فوراً از دفن مانع شدند شبانه فتح‌الو خان قوم سردار مقتدر تالش و رضانام خلخال اسکستانی بی‌خبر از همراهان خود و اهالی سر آن شهید راه وطن را از بدن جدا ساختند اهالی مطلع می‌شوند اجتماع می‌کنند که سر را بگیرند ولی ممکن نشد توی مخلوطی گذاشته بردند از قرار تقریر کسانی که در آنجا بودند گویا هنگام بریدن سر نفس هم داشته و خون هم بقسمی جاری شده که قبرستان پر از خون می‌گردد فی الواقع این رقم جای آن دارد که با قلم به عوض مرکب با خون بنویسم و بقول شیخ سعدی علیه الرحمه.

نمی دانم حدیث نامه چون است همی دانم که عنوانش بخون است
عجالةً قبر تن بی سر آن شهید در قبرستان قریه خانقاه که جنب بقعه می باشد همه
اهالی این موضوع را می دانند.
نگارنده مرتضی سلطان

قوام السلطنه و وثوق الدوله

مدنی دو برادر بازیگر صحنه های سیاسی آن زمان یعنی قوام السلطنه و وثوق الدوله را
کشنده میرزا و عامل فروپاشی نهضت آزادی ایران می شناسد و در طی چند شماره ضمن
اشاره به اسناد و مکاتبات و سخنرانیها و مذاکرات و رفت و آمد نمایندگان دولت بجنگل به
نکات قابل توجهی اشاره می کند و در یکی از نامه های میرزا در پاسخ به روتشتن کوچکخان
تأکید می کند: مقصود من و یارانم حفظ استقلال مملکت و اصلاح و تقویت مرکز است /
تجزیه گیلان را که مقدمه ملوک الطوائفی و ضعف ایران است خیانت صریح دانسته و
می دانیم چنانچه پیشنهادات همیشگی ما بدولت رفع این توهم را می نماید.

پس از تبادل نامه ها میان روتشتن و مرحوم میرزا کوچکخان بنا باصرار کلاتراوف،
میرزا نمایندگانی به تهران اعزام می دارد مرحوم میرزا محمدی انشائی که این سفارت را
پذیرفته بود به کوچکخان اطلاع می دهد که: در اول کار معلوم شد آنچه که روتشتن نوشت و
گفت همه از روی دورنگی و تزویر دیپلماسی بود و واضح شد که نماینده دولت شوروی (=)
روتشتن) فریب قوام السلطنه را خورده است که دولت خود را سوسیالیست معرفی کرده و
مقصودش یا محور جنگلیهاست و یا آنها را به روسیه روانه کرده و برای اجرای سیاست خود
در دست داشته باشند... قوام السلطنه مقام خود را تثبیت می نماید و کلای دارالشورا تحکیم
موقعیت خودشان را می خواهند. مالکین گیلان ساکن تهران نظرشان بهمان منفعت های
خصوصی است.

او در بخشهای دیگر به اختلافات میان دستجات انقلابی می پردازد و بنقش حیدر
عمواغلی آنچنان اشاره می کند که قابل تأمل است و می گوید.

«مرحوم حیدر عمواغلی که بسابقه آزادی طلبی در ایران معروف بود، رؤسای

دستجات را وادار نمود که با میرزا کوچکخان سازش نموده و مخالفت‌ها را مرتفع کنند: آنگاه ضمن اشاره به موفقیت‌های حیدر عموقلی و جنگلیها می‌نویسد: قوام السلطنه روتشتن را وادار نمود که قوای قفقازی را از ایران خارج کرده و اختلافاتی بین دستجات انقلابیون ایجاد کند. و بدون اشاره به واقعه ملاسرا می‌گوید سران انقلابی بادکوبه وادار بمراجعت گردیدند و اختلافاتی میان دستجات خالوقربان و احسان‌الدخان و فدائیان جنگل ایجاد شد و ثوق‌الدوله نیز سیاست برادرش قوام السلطنه را دنبال کرد و او در تمام دوران ریاست وزرائی خود که بیشتر از قوام بود اندیشه ایجاد تفرقه را در سر می‌پروراند و چون موضوع اعلام قرارداد ۱۹۱۹ نزدیک می‌گردید ضرورت داشت که کار گیلان یکسره شود که بحث درباره آن جایگاه خاص خود را می‌طلبد زیرا در فاصله نیم قرن اخیر بویژه در دهه‌های نزدیک بما در کنار تحلیلهای گوناگون اسناد و ترجمه‌های فراوانی چاپ و انتشار یافت که درباره حوادث سیاسی و شخصیت‌های سالهای مورد نظر گفتنی‌های زیادی دارند در سال ۱۳۷۳ برای جمع‌آوری اسناد این دوران سفری نیز به باکو انجام گرفت که گزارش آن در نشریه ره‌آورد گیل (مجموعه مقالات سال ۱۳۷۴) داده شد.

آقای فکرت علی اوف در یک مقاله جداگانه ضمن اشاره به تلاش دوازده روزه ما برای جمع‌آوری اسناد بچند یادداشت از پرونده‌های مانده در آرشیو دولتی آذربایجان (باکو) اشاره می‌کند که شایسته دقت است او می‌نویسد: انقلاب گیلان دیگر رو به انحراف گذاشته بود که سرنوشت بعدی آن معلوم بود و از همپاشیدگی آغاز گردید میان میرزا کوچکخان و رهبران دیگر اختلافات بیشتر می‌شد و جای تعجب اینجاست که دولت شوروی در تلگرام محرمانه خود خواستار لغو انقلاب گیلان می‌گردد و در آن آمده «باکو صدر کمیته انقلاب رفیقمان نریمان اف برسد... مسکو جدی طلب می‌نماید که حکومت گیلان هر چه زودتر لغو شود... رفیق ارجونیکیدزه درخواست می‌نماید هر چه زودتر جواب داده شود راضی هستیم نظر شما در اینمورد چیست - ارجونیکیدزه».

در تاریخ ۱۷ ماه مارس سال ۱۹۲۱ ن، نریمانف، م، د حسینوف در تلگرام خود به شهر تفلیس که باید به ارجونیکیدزه برسد در مورد از بین رفتن انقلاب گیلان اعتراضی

نمی‌کنند.

آقای علی اوف بدنبال این اشارات به فوند شماره ۲۸ بررسی ۱ پرونده ۱۷۲ ص ۲۱۴ آرشیو دولتی جمهوری آذربایجان می‌پردازد که در آن آمده است «ما در مورد نابودی جمهوری گیلان اعتراضی نداریم ولی بنظر ما بهتر است که این مسأله در حین مذاکرات ایران و آذربایجان که فوراً باید شروع شود مورد رسیدگی قرار گیرد»^(۱)

جنگلی‌ها و مخالفان آنان: بررسی زندگی مردم در سالهای پیکار جنگلی‌ها را می‌توان در مصاحبه‌ها و روایات کلی حوادث این دوران که تاکنون چاپ گردیده است دید اما نباید فراموش کرد که جنگلی‌ها در حوزه فعالیت خود نیز دشمنان با نفوذ و قدرتمندی داشته‌اند که از آنان جزوه‌ها و نوشته‌هایی باقیمانده است که زمینداران و... از جمله آنان بودند و زودتر از دیگران اعتراض خود را اعلام داشتند مبارزات قلمی و مذهبی آنان پس از موضوع دریافت عشریه که توسط حاج سید محمود روحانی و شیخ علی علم‌الهدی مورد حمایت قرار گرفته بود بیشتر گردید و در این زمان است که دهقانان تصمیم گرفتند از پرداخت مال‌الاجاره اراضی زراعتی سرباز زنند بخصوص که در آن سالها مسأله کم‌آبی و سوخت و نیز بر اعتراض‌ها افزوده بود سرانجام حاج سید محمود روحانی در اندیشه نوشتن رساله‌ای درباره حقوق مالک و زارع در گیلان می‌گردد که با نام «تسویه حقوق» چاپ و منتشر ساخت ما از میان اسناد فراوان گزیده‌هایی از دو نامه و یک رساله را که به وضعیت شهر رشت در دوره خاصی می‌پردازد بر می‌گردیم.

۱ - نامه بدون ذکر نام گیرنده و نویسنده پایان می‌پذیرد و بدون تاریخ و مهر است.

۲ - قربان حضور مبارکت کردم دستخط مبارک زیارت گردید مشهدی میرزا احمد فوراً به

۱ - استاد آرشیو انقلاب گیلان. نامه‌ها و پیامهای میرزا کوچک خان به لنین و نریمانف و گزارشهای محرمانه در مورد حوادث گیلان در سالهای ۱۹۲۱ - ۱۹۲۰ در آرشیو دولتی جمهوری آذربایجان - وزارت امور خارجه جمهوری آذربایجان شوروی سوسیالیستی پرونده‌های شماره ۹۵ - ۱۰۸ - ۱۷۲ -

کرد محله رفت وقت غروب مراجعت کرد... مشارالیه اظهار داشت حضرات بلشویکها ورود به حمام می نمایند و امر می کنند که بایستی بفوریت آب حمام را عوض نمائی مشارالیه ناچاراً او امر حضرات را قبول می کند و نمره را پاک می کند باز هم حضرات راضی نمی شوند و اسباب زحمت او را فراهم می آورند به این معنی که مقداری ضرر جنبی به او وارد می شود / از قرار معلوم پسر او اک که در عمارت حضرت تعالی سکنا دارد جزء بلشویکهاست.

۳- برای ورود حضرات بلشویکها اهل محل هم فرار کرده اند.

۴- حضرات بلشویکها در بیرون شهر هستند و روزها در توی شهر و مردم هم گرفتار حرکات آنها هستند چه عرض کنم که به زبان راست نیاید.

۵- مطلب دیگر آنست که بعدها کاغذجات را امضاء نفرمائید بدون امضاء صلاح است.

۶- از اخبارات تازه آنست که ضرغام با شاهسونها و قزاقها در سفارود هستند و مشغول زد و خورد هستند و بمقدار کلی از حضرات بلشویکها کشته شدند و حال بر حسب اظهارات مردم که از بادکوبه جمعی ورود کرده اند و چند عدد اترویلان هم همراه دارند صدق یا کذب خبر با خداست.

۷- مرقوم فرمودید که مردم مشغول عزاداری هستند یا خیر! عرض می کنم که مردمی نیستند تا تعزیه داری خامس آل عبا علیه الاف التحیه و الثنا را بجا بیاورند اگر اهل محله است همه شان فرار کرده اند اگر امثال حضرت اجل عالی است که هیچ در شهر دیده نمی شوند خداوند نیامرزد آنها را که از ابتداء این خشت را نهاده اند و امروز تمامت مردم را از هر جهت بزحمت انداخته اند.

۸- کسائیکه از فومنات مراجعت کرده اند می گویند که عده جهانشاه خان از راه ماسوله حرکت کردند به کمک ضرغام و قزاقها از قرار اظهار بعضی ها دو سنگر از بلشویکها در طرف اسالم به تصرف ضرغامیها آمده فعلاً دستجات قشون ضرغامی که تالش و شاهسون و قزاق هستند سنگرهای محکم دارند ولی گمان دارم که از حیث قورخانه عقب باشند خبر دیگر آنست که متفقین قیام کرده اند و نابود کردن حضرات بلشویکها انشاء اللہ صحیح خواهد

۹- مقرر بفرمائید هر چه برنج موجود دارند بصورت پول بکنند که در اینموقع سخت بدرد شما بخورد بواسطه اینکه حال مستأجرین شهر معلوم است لازم به توضیح و اوضحات نیست. اگر دورغ می دانید از دیگران تحقیق بفرمائید.

۱۰- همانطور که اشاره گردید مسأله عشریه و حمایت از دهقانان موجب برانگیختن مالکان گردید که در ربیع الثانی ۱۳۳۷ به انتشار رساله کوچکی به نام «تاریخچه جنگلیان» پرداختند و با این عبارات آغاز می گردد: اگر چه قلم از ذکر تاریخ و شرارت یکمشت مردمان مجهول الهویه شرم دارد و نمی توان مظالم اشرار جنگل و یاغیگری آنان را شرح داد...

در این نوشته سراپا دشنامنامه به حکمرانان محلی و حاج سید محمود روحانی و میرزا محمد رضا و سید عبدالوهاب صالح و... نسبت های ناروا داده می شود گروهی را به بی لیاقتی و دسته ای را به مردم فریبی و غارت ثروت استان متهم می کنند که مرکزیت را لغو و بصورت حکومت مستقله مطالبه عشریه نمودند...، آنگاه از اعتصاب و تحصن مردم رشت در مسجد جامع یاد می کند که دامنه آن به شهرهای لاهیجان و لنگرود و رودسر و رانکوه کشیده می شود در این نوشته هموائی مثلث قدرت پیا خاسته در برابر جنگلیها جز دشنام و تهدید آنهم برای حفظ ارزشهای کهن و منافع شخصی حرف دیگری ندارد.

یادآوریا

ص ۳۳ سطر ۸- بذوق ادبی میرزا در نوشته‌های مختلف اشاره نمودند و در اسناد باقیمانده به نامه‌ها و نوشته‌هایی می‌رسیم که سروده‌هایی بفارسی و عربی می‌باشد اشعار عربی بسیار ساده و قابل فهم جهت یک طبقه مقدمات خوان بوده است ایات انتخاب شده زیر توسط شیخ عبدالحسین فلکدهی بعنوان دادخواهی برایش فرستاده شده است او می‌گوید. اشعار عربی ذیل به آقامیرزا کوچک‌خان نوشته شد.

ان العلیل رایه علیل	فی امره یلزمه الوکیل
لم یعتبر ضمانه فی شی	مادام لایضمنه الکفیل
میرزا محمد صاحبک مریض	لکنه لیس له بدیل
کل مجاهد عندک عزیز	فی راس کل ظلک ظلیل
قلبک فی رفع التعدی مایل	قلب المصفی رفعه ممیل
شانک رفع الظلم و التعدی	والعین لی من ظالم بلیل
واشتکی منه لکل احد	عال و دان ولکل قیل
سفرت بالفومن و الکسماء اذا	ضعفی کثیر قوتی قلیل
رایت فی الکسماء وجه صاحبی	لها بهاء وجهی الذلیل
قلت له مما جری بی ظالمی	لاینفع قولی له و قیل
العبدید عوک اذا برفعه	منه اذا لیس له سبیل

ص ۳۴ - سطر ۳ - همانطور که در شرح حال مرحوم مدنی اشاره گردید بنیانگزاران این انجمن مرحوم محمدی انشائی و میرزا و مدنی بوده‌اند و گیلک می‌نویسد: انجمن مزبور بهر یک از افراد خود ورقه‌ای می‌داد که دلالت بر عضویت آن فرد می‌نمود اینک سواد ورقه عضویت برای نمونه در زیر آورده می‌شود.

شماره ۲	هوالمؤلف روح وریحان و جنبه و نعیم
عنوان	جناب مستطاب آقا میرزا کوچک ابن مرحوم آقا میرزا بزرگ
شنون	از اعضای محترم انجمن مقدس روحانیان گیلان است
حرفه	از سلسله جلیله طلاب و اهل علم است
جغرافیای مکان	رشتی الاصل و المسکن
هندسه زمان	بسن ۲۵ سالگی خود را بفضول نظامنامه مسئول داشته است
تاریخ	فی ۲۸ جمادی الثانی قوی ثیل سنه ۱۳۲۵

محل مهر

ثبت دفتر شد

رشت انجمن روحانیون ایران - گیلان

مهر و امضاء

انجمن روحانیون در تهران نیز با تشکیلات و شاخه‌های متعددی وجود داشت که در یکی از آنها مرحوم حاج سید ابوالحسن طالقانی (پدر آیت‌اله طالقانی) امام جماعت مسجد قنات آباد تهران و یکی از اعضای خانواده دکتر حشمت (احتمالاً برادر بزرگش علی اصغر) عضویت داشته‌اند

تقریباً از فعالیت نود انجمن در سالهای مختلف یاد می‌کنند که بعضی از آنها تا سالهای نزدیک به کودتا ۱۲۹۹ همچنان فعال باقی ماندند و پس از بقدرت رسیدن رضاخان از گسترش فعالیت آنان بتدریج کاسته شد

اما محمدی انشائی که تا آخرین روزهای زندگی میرزا در کنارش بود و برای مدتی نیز مدیریت روزنامه جنگل را داشت و صاحب امتیاز روزنامه دیگری بنام «حقایق» بود در سال ۱۲۵۳ بدینا آمد و تا سال ۱۳۲۰ با سرفرازی و مناعت زندگی کرد و از احترام بازماندگان نهضت برخوردار بود و در این سال و در سن ۶۷ سالگی درگذشت

ص ۳۵ - سطر ۸ - در روز سیزدهم صفر ۱۳۳۰ یکساعت قبل از ظهر چهار نفر از دستگیرشدگان و معارف گیلان را برای آنکه کاملاً مردم را مرعوب ساخته باشند با دو عراده توپ به محل میدان ناصریه شهر رشت که در آنروز صحرای وسیعی بود و اینک

تأسیسات و ساختمانهای چندی مانند بیمارستانهای توتونکاران و پورسینا و دخانیات و خیابانهای اطراف و... در آن قرار دارد آوردند. شریعتمدار اجازه خواست وضو بگیرد و نماز بخواند و پس از آن با آرامش به پای دار می‌رود آن بی‌گناهان به دار آویخته می‌شوند و بدون انجام تشریفات مذهبی در گوری دستجمعی که اینک در داخل بیمارستان پورسینای رشت قرار گرفته است دفن نمودند و بر سنگ بنای یادبود آنان که بعدها توسط آزادیخواهان در محل گور نهاده شد این عبارت خوانده می‌شود - بسمه تعالی شانه - اینجا مزار نیک مردانی است که در راه وطن جان داده‌اند در غازیان نیز فیروز حمال باشی - ابوالحسن کرجی بان - حاجی علی طواف توپچی را بدار آویختند که مرحوم مدنی فقط نام دو تن از آنرا یاد می‌کند ص ۴۲ - سطر ۱۷ - در عنوان اتحاد اسلام مفهوم سیاسی آن یعنی استفاده از نیروی مسلمانان در برابر قدرتهای متجاوز مورد نظر بوده است و همانطور که این عنوان در ایران بمعنی پیروی از سیاست عثمانی در میان دولتمردان ایرانی نبود در میان جنگلی‌ها نیز وابستگی آنان به مقام و یا گروه خاصی منظور نبوده است با وجودیکه همواره سیاست مستقلی را دنبال می‌کردند و اخراج نیروهای بیگانه، مبارزه با استبداد و برقراری عدالت را در برنامه کار خود اعلام داشته بودند باز هم درباره مرام و هدف هیئت اتحاد اسلام در گیلان پرسشهایی مطرح می‌گردد که روزنامه جنگل در شماره‌های مختلف به آن اشاره می‌نماید... ما قبل از همه چیز طرفدار استقلال مملکت ایرانیم استقلال بتمام معنی الکلمه یعنی بدون اندک دخالت و نظریاتی از هیچ دولت اجنبی و از این نقطه نظر تمام دول اجانب چه همجوار و چه غیر همجوار در نظر ما یکسانست.... (← روزنامه جنگل شماره ۲۸)

شاید برای توجیه و بیان اندیشه اتحاد اسلام بوده است که در نوشته‌ها به مرحوم مدرس گفتگویی را نسبت می‌دهند که او موقعی به ملاقات سلطان عثمانی رفته بود و ضمن مذاکره درباره اتحاد اسلام گفته بود من همین قدر می‌دانم که هر کس به حدود مملکت ما تجاوز کرد تفنگ بر می‌داریم اول او را می‌کشیم و بعد اگر در او اثری از مسلمانی دیدیم بر او نماز می‌گذاریم و بر طبق آداب اسلامی او را بخاک می‌سپاریم. (نگ نقش سیدجمال‌الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین ص ۱۲۱)

ص ۴۳ - س ۱ - همت نام صاحب کلبه‌ای بود که در آنحدود از چوب درختان جنگلی ذغال تهیه می‌کرد این جنگل در سه کیلومتری بندر سیاه درویشان قرار داشت ← تاریخ انقلاب جنگل ص ۱۹

ص ۴۳ - س ۲ - مقصود از راه عراق همان راه رشت به تهران است و گیلانی‌ها این راه کوهستانی را راه عراق می‌نامند و هنوز هم پلی که در مسیر راه رشت به امامزاده هاشم قرار دارد «پل عراق» می‌خوانند

ص ۵۵ - س ۲۰ - در اینجا حدود دو سطر افتاده بود - باید اضافه کنم که تطبیق پاره‌ای از اسناد که اگر اصل و یا نسخه چاپی مطمئن‌تری در اختیار بود با متن خاطرات چاپی انجام می‌گرفت این توجه در اسناد و مکاتبات بیشتر بوده است

ص ۶۲ - پاورقی - روزنامه طلوع که در دو شماره پیاپی بجنایات این دوران اشاره می‌کند می‌نویسد چند هفته پس از شهادت دکتر حشمت در رشت و اطراف اعلام حکومت نظامی می‌شود که در بخشی از بیانیه حکومت نظامی سردار معظم (= تیمورتاش) آمده است.... امروز دوره اول گیلان تمام شد بحمداله در مدت قلیلی اشرار و متمردين دولت قلع و قمع شدند و امنیت کامل در گیلان برقرار گردید اهالی گیلان باید دعاگوی ذات مقدس اعلیحضرت شاهنشاه باشند... قشون‌کشی تمام شد... و فرمانده کل به سلامتی به سمت تهران رهسپار گردید بله سردار استاروسلسکی بعد از تحمل زحمات زیاد برای قلع و قمع اشرار گیلان محبت عمومی را نسبت به خود جلب کرده تأسف عمومی را از مفارقت خود با خود برد.... از کسانی که در طریق موفقیت به اصلاحات در صدد تولید مشکلات و ایجاد موانع برآیند با همان شدتی که در زمان ادامه عملیات نظامی جلوگیری می‌شد جلوگیری خواهد شد دولت قواء کافی مسلح برای حفظ انتظام گیلان و اجراء اصلاحات منظوره و سرکوبی متمردين باقی گذارده است.... برای مصالح عمومی ابقاء حکومت نظامی را مخصوصاً در شهر رشت و بعضی نقاط دیگر لازم شمرده ابقاء می‌نمایم....

۱۶ رمضان ۱۲۹۸

حکمران گیلان و طوالش سردار معظم

- ص ۷۲ - س ۱۹ - در متون دیگر به جای همراهی بدول مشرق، همراهی به ملل مشرق - نوشته شده است.
- ص ۷۳ - س ۹ - در تاریخ انقلاب جنگل نشان ر - ف. س. ر نوشته است ← تاریخ انقلاب جنگل ص ۲۴۵
- ص ۷۶ - س ۳ احتمالاً عبارت: ناگهان کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در تهران پدیدار شد - با آنچه را که نویسنده در شرح وقایع آورده است افتادگی دارد.
- ص ۷۷ - س ۱۱ - هوشنگ نام ایرانی کائوک است که همراه میرزا تا آخرین لحظه‌های زندگی بود این شخص در میان تالشها با نام (بابک) شناخته می‌شد.

نوشته‌ها و روزنامه‌ها و کتابهایی که از آنها در تنظیم مطالب این رساله استفاده شد

- ۱- تاریخ جراید و مجلات ایران - صدر هاشمی
- ۲- نهضت جنگل و اوضاع اجتماعی و فرهنگی گیلان و قزوین - صادق کوچکپور
- ۳- یادداشتهای دکتر حمید مدنی (علاء)
- ۴- یادداشتهای عبدالحسین فلکدهی (نسخه خطی)
- ۵- تاریخ انقلاب جنگل - محمدعلی گیلک
- ۶- روزنامه جنگل - دوره اول
- ۷- نقش سیدجمال‌الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین - محیط طباطبائی
- ۸- روزنامه طلوع - دوره اول
- ۹- روزنامه پرورش سال بیستم شماره ۲۸ آبانماه ۱۳۲۲
- ۱۰- اسناد آرشیو انقلاب گیلان - نامه‌ها و پیامهای میرزا کوچکخان به لنین و نریمانف در سالهای ۱۹۲۱ - ۱۹۲۰ وزارت امور خارجه جمهوری آذربایجان پرونده‌های شماره ۹۵ - ۱۰۸ - ۱۷۲ - ۱۷۸ - فکرت علی اوف.



میر عبدالوہاب مدنی (گلمیر)



میر احمد مدنی



وزارت داخله

اداره تل دادره

نمبر ۴۸۷/۱۳۳۲

مورخه ۱۳ شهریور ۱۳۳۲
صمیمه

مکتب بیدگی

از قلم زور دست و بند زور دست است بفرمانت پر پرده خرافات رسیده
مکتب بیدگی است که برده را فراموش کرده اند و فراموش شده اند که ما تا
مهریته بیرون بر سرک تا ز تا سوختن سارا همش در دانه رنج خون و فریب
مسلمت را استدل و بسته بیرون همه کس را بر سر است دور اوام
تا درم آنگه بسته کلیم



پوچی

نه ربع در سر گذر همه چهارم نوال
معدن آلوده هرگز برآید با همه مردم

دب بزم

گنجیم از حق آخون همه ما است گذر عمر میخندد در لب بزم بزم
 در خانه عقب خود به نام عزم جانم عمر تو قشنگ بودم چون خواران و عمو
 چشم غم میخندد و در تمام صبح بوی بزم کن طاق یاد را تو بزم بزم
 والله اگر چه من پیش نیامدم تو قشنگ راه با مردم چکار کرد همیشه حق خواران
 ملایه کنه که با کار فایده تو ایتم از مقام منیع منیع تو ایتم
 نصیحت زور و کس تو بویع او را که ارد و از نام تو ایتم بر صدم

فای علی نه اولم بعد از اقبال با کمال

مراجعه

عماد ارشد کدخدایان
 ۱۳۳۵
 سعید برزنجی

همسایگ کرم جناب انا تا کبر حد دره
 در طبقه نظمی منگه آنجا مع جدول آنجا در دست انا تا مع آنجا که
 در اینجا منگه ادا مع قطع بطوریت منگه هم دست از و طایف
 در این مع هم این تا لذا ما را انا تا نمونه که در هر زبده و در که
 مع هر سر را در مع انا که در ادا مع کون تا مع قوی انا تا مع انا تا
 که بسیار آن هر مع است مدعی است مع در انا تا مع انا تا مع
 باقی مانده منگه مع ادا مع ادا مع ادا مع انا تا مع انا تا مع انا تا

تا ادا در انا تا مع ادا مع ادا مع انا تا مع انا تا مع انا تا
 سلام



بنام نامی اعلیٰ حضرت سلطان احمد شاہ خلد اللہ ملک

میت اتحاد اسلام
نمبر ۴۹۶
جناب ایجنٹ ایس ڈی ٹی ایچ احمد کرارہ دام ضمیمہ
اقلم تاریخ ۸ شوال ۱۳۳۶

چون برائے تحقیق ادارہ طائرہ کہ تالیف شخص بصیر و خیر و مقہر امین لدرم بود
جب نظریات ہیٹ سوس اگلا لدرم رانیت بخود نموده و طرف اعتراف
موجب انور تم بصیر محال مرور معین شده لیدر و برایت بطریق دست
کہ دریافت نموده لیدر بصوب مرور حرکت بانجام میان اعضا محترم ادارہ
سعدت کما سر نموده هیئت در آنصفت برقرار در ارجح من شریک
احکام صلاحت از ادارہ تحقیق را بموقع جراء کنه سہ سوال را اول
لدرم لدرم لدرم و در امور وسیع و کثیر انکس و دہم نہایت مرا

منظور دارم

۴ بیت از دفتر
شماره ۲۲

مهرداد در حال

مرگ تو
 هر از مردم هر امیدوارم در زمانه رفتن تو در آن
 عکس در قفسه ای بودی تو رفتم رفتن تو در قفسه ای که در آن
 هرگز در آن در جردت ایستادنت منم در هر چه زودتر کارها رفتن تو
 ایام داده در آن، رهت که خفته هر از من بود آن در زمانه عکس
 در آن که من عکس هر از من کرد در آن وقت در زودتر هر که از من خفت
 رفت در آن زمانه هر که عکس رفتن تو در آن
 کتاب عکس هر از من نوشت سلام در آن در آن وقت هر که
 که از من رفتن تو



بنام نامی اعلیٰ حضرت سلطان احمد شاہ خاندانہنگ

ہیئت اتحاد اسلام

نمبر ۳۰۸

تاریخ ۱۱ شہر صفحہ ۱۲۱۶
ضمیمہ

جائستک با اہل حق و ایمان دامن آہن ۲۰

مذمتی ہتھیار طرف لواریہ مبارک عید مبارک و عید پر خیار را نہی قدر در حضور
وصول و اعانہ علی سرور لایب انہا نوشتہ شد ہنوز از اندامات خوشی خیر لایب
نموشہ اند بر حسب تقویٰ و تقویٰ باید امور ات انہا رسیدہ گاہ کہ دہرہ اعانہ
و صبر غمہ اند بوسلہ نہر قدر بر گزیند و از ہر عیب ترغیب امور اعانہ را
مرتب تمہم و نصیحت را نہر و قابر از موقوف فرماید لیسہ اعانہ طوارا بقا صلعم
و روزہ و صبر غمہ و صبر نہر قدر مبارک گزیند



مهرز
-۱-

مجلس اردو گدگد مکتب نرسون
توسعه اردو در نرسون با همکاری

مجلس نرسون

سلام مکتب نرسون در حد حریف که در باب و نرسون نرسون نرسون

عالم نرسون نرسون نرسون نرسون نرسون نرسون

میر عبد پروردگار نرسون نرسون نرسون نرسون نرسون

درد نرسون نرسون نرسون نرسون نرسون نرسون

باید نرسون نرسون نرسون نرسون نرسون نرسون

میر نرسون نرسون نرسون نرسون نرسون نرسون

۱۲۹۷
۱۳۳۰
۹ برج اول
مجلس ازورگوشه
ضعیفہ



گوراب زرہ مخ
مرکز تشکیلات نظام ملی
نمبر ۳۱

دہشت

مجلس ازورگوشه

مجلس ازورگوشه

مجلس ازورگوشه

مجلس ازورگوشه

مجلس ازورگوشه

مجلس ازورگوشه

مجلس ازورگوشه



بوخت

۱۲۹۹
۲۹ ریح تورخی سل

بم سلك محرم تا سيد حبيب له دام قباله
 شامان بوريد برابر استقبال و برتک و رود برادران بلوچک يانزله
 رهسار گرديده و در شرفت مقاصد مشقه و مسرتک امانت نهيت
 مساعدت و بهرامی نهج با بيد خما مطالب و دستوراتي به شفاير
 بغير شده است ابدع لاشد و بعد صلح



بردیجی

۱۳۰۰

۴ صبح برکت

آقا میر احمد مدنی دام پادشاه

میر احمد شاد قلم آتیه حسن رسد لڑنا اُسرد میدید :

بر لدر رسد امر زینہ بخار خواہیہ بو لڑا بود وکت نیمہ طرف گدوں آموار

خانہ ذریعہ فی خور کس نہائیہ دسر در لڑا لہ سات خور خورد در سوزد کفک

فهرستها

ارژنيکيدزه - ۷۴ - ۸۷
 اروپ - ۷۱
 اسالم - ۸۹
 ازبکستان - ۱۲
 اسماعيل (آقازاده) - ۱۰ - ۱۱ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۹
 اسماعيل رائين - ۱۶
 اسماعيل (ميرزا) - ۱۶
 اسماعيل (مير) - ۱۹
 استاروسلسکي - ۲۱ - ۶۰ - ۶۳ - ۶۷ - ۹۴
 استادسرا - ۳۳
 استراياد - ۳۸
 استوکس - ۵۳ - ۵۴
 استريک - ۵۷
 استوني - ۷۲
 اسماعيل - ۱۱
 اسماعيل خواجه نوري - ۷۷
 اشرف السادات - ۱۶
 اشجع الدوله - ۴۶ - ۴۷
 اصفهان - ۴۸
 اعتبار الدوله - ۲۲ - ۶۸
 افشار (رضا) - ۵۷ - ۵۸
 افغانستان - ۷۲
 افسينکوف - ۲۴ - ۲۴
 اکبر (خاندان) - ۱۴
 اکشوت - ۵۶
 الدرید - ۶۱
 املشي (بهاءالدينی) - ۱۷ - ۱۸
 امير اسعد - ۵۹ - ۶۰
 امامزاده هاشم - ۹۴

ت

آتشگاه - ۳۵ - ۵۳
 آذربايجان - در بسياري از صفحات
 آقا قبرخانه - ۱۱
 آلمان - ۵۳ - ۵۵ - ۵۶
 آمريکا - ۷۱
 آواک - ۸۹
 آيتاله طالقاني - ۹۲

الف

ابراهيم نسائي (ميرزا) - ۲۸
 ابوالقاسم (سنوشي) - ۱۰ - ۱۷
 ابوطالب (مير) - ۱۶
 ابوالحسن شريعتمدار - ۲۲
 ابوالحسن کرجي بان - ۴۱ - ۹۳
 ابوالقاسم کرامتي - ۵۷
 ابوالقاسم خان - ۵۷ - ۵۸
 ابوالحسن طالقاني - ۹۲
 احمد مدني - در بسياري از صفحات
 احمد (ميرزا) - ۱۴
 احمد (مشهدی ميرزا) - ۸۸
 احمد (مير) - ۱۹
 احمد شاه - ۳۶ - ۴۸ - ۷۷
 احمد کسمائي - ۶۱ - ۶۲ - ۷۶
 احساناله - ۷۶ - ۸۷
 احمد سيگاري - ۶۱ - ۷۷
 احمد برزک (مير) - ۱۹
 اردبيل - ۱۷ - ۳۶
 ارامنه - ۳۵ - ۳۶ - ۵۳

ت

- تاجیکستان - ۱۳
 تالش (توالش) - ۲۵ - ۵۱ - ۵۲ - ۶۰ - ۷۷ - ۸۵ - ۸۹
 ۹۴ -
 تارم - ۴۶ - ۵۲
 تبریز - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۳۱
 تراکمه - ۳۸
 ترغیب (میر محمود) - ۱۰ - ۱۱ - ۱۷ - ۱۹
 ترک - ۷۲ - ۷۷
 ترکمنستان - ۱۲
 تفلیس - ۳۵ - ۸۷
 تقی خان - ۴۲
 تقی (میرسید) - ۱۹ - ۹۷
 تنکابن - ۲۱ - ۴۲ - ۶۰ - ۶۲ - ۶۶ - ۶۷ - ۷۶ - ۷۷
 تولم - تولمات - ۷ - ۱۳ - ۱۴ - ۴۲ - ۴۴
 تهران - در بسیاری از صفحات
 تهماسب صفوی - ۱۲
 تیمور تاش - ۸ - ۲۲ - ۹۴

ث

ثقة الاسلام - ۴۱

ج

- جعفرقلی بیگلی - ۲۳
 جعفر کاشانی (سید) - ۱۵
 جمال آباد - ۵۷
 جوادخان قریب - ۲۲ - ۶۷ - ۶۸
 جهانشاه - ۸۹

چ

- چله خانه (مسجد) - ۱۳
 چمار سرا - ۶۱
 چوبه - ۱۴

امیر عشایر خلخالی - ۵۳

انصاری (شیخ مرتضی) - ۱۰ - ۱۸

انگلیس - در بسیاری از صفحات

انزلی - ۱۱ - ۲۲ - ۴۱ - ۵۰ - ۵۳ - ۵۴

۵۷ - ۶۰ - ۷۴

اوج دوبین - ۲۲

ایران - در بسیاری از صفحات

ایوب خان - ۶۷

ب

بازار جمعه تولم - ۱۶

بادکوبه - در بسیاری از صفحات

باغ شاه - ۳۴

باراتف - ۴۹ - ۵۲

بابک - ۹۵

بحر خزر - ۶۰ - ۶۱ - ۷۴

برهان السلطنه - ۴۶

بندرگز - ۳۸ - ۳۹

بهاءالدین ← املشی

بهاءالدین مدنی - ۱۹

بهار (ملک الشعرا) - ۶۸

بین النهرین - ۵۲ - ۵۳ - ۶۵

بیجراخف - ۵۲ - ۵۴

بیمارستان پورسینای رشت - ۹۳

پ

پتروسکا - ۷۳

پسیخان - ۴۴ - ۶۲

پل عراق - ۲۴

پل انبوه - ۳۶ - ۷۵

پیرعباس - ۱۶

پیربازار - ۷ - ۳۶

ح

حافظ احمدی - ۱۴

حاجی علی - ۴۱

حاجی آقا شیرازی - ۶۱

حبیب‌اله مدنی - ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۶ -

۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰

حبیب‌اله (میرزای رشتی) - ۱۱ - ۱۵ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰

حسن آلیانی - (معین‌الرعیایا) - ۴۶

حسن آباد (قبرستان) - ۷۷

حسین (میرسید) - ۹ - ۱۰ - ۱۹

حسین کسمائی - ۷۶

حسین مدنی - ۱۰

حسن ساعتساز - ۱۶

حسینوف - ۸۷

حشمت (دکتر) - ۲۲ - ۲۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۲

۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۹ - ۹۲ - ۹۴

حمید مدنی (دکتر علاء) - ۹ - ۱۷ - ۱۹ - ۲۸

حیدرعمو اوغلی - ۱۴ - ۲۲ - ۸۶ - ۸۷

خ

خالوقربان - ۷۶ - ۷۷ - ۸۷

خانمبزرگ - ۱۷

خانقاه - ۸۵ - ۸۶

خارویلاس - ۳۵

خراسان ۱۲ - ۴۱ - ۷۹

خراطمحلہ تولم - ۱۱ - ۱۴

خرم‌آباد - ۶۰ - ۶۷

خلخال - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۶۰ - ۷۷ - ۸۴

۸۵ - ۸۷

خمام - ۴۴

خمامی‌زاده (جعفر) - ۲۸

خمس - ۸۴

خیابانی - ۷ - ۱۶ - ۲۲

د

دنیکن - ۷۰ - ۷۱ - ۷۴

ر

راسکولینکوف - ۷۴

رانکوه - ۶۲ - ۶۷ - ۹۰

رحیم شیشه‌بر - ۹۷

رشت - در بسیاری از صفحات

رشیدالممالک - ۵۱ - ۸۴ - ۸۵

رضا (میرسید) - ۱۹

رضا اسکستانی - ۸۵

رضاخان - ۱۷ - ۱۸ - ۶۷ - ۷۴ - ۷۶ - ۷۷ - ۹۲

رضا (حضرت‌ع) - ۲ - ۴۱

رودسر - ۵۹ - ۶۰ - ۹۰

روتشتن - ۸۶ - ۸۷

روتمستروروا - ۲۸ - ۲۹ - ۶۷

روسیه (روس) - در بسیاری از صفحات

ز

زنجان - ۴۶

س

سالارفاتح - ۴۲ - ۶۰

ساعبدالوله - ۵۹ - ۶۰

سبزوار - ۱۲ - ۱۳

سپهدار رشتی - ۷۵

سپهسالار تنکابنی - ۵۹ - ۷۵

ستار (کمیته) - ۲۱ - ۳۶

ظ

ظہیرالدولہ - ۲۱ - ۳۴

ع

عبدالوہاب (کلمیر) - ۹ - ۱۹ - ۹۷

عبدالوہاب مستوفی (میرزا) - ۳۳

عبدالعظیم (حضرت) - ۳۳

عبدالمجید - ۳۳

عبدالرزاق - ۴۴ - ۴۵

عبدالوہاب صالح - ۹۰

عبدالحسین فلکدھی - ۹۱

عباس (شاہ) - ۱۲

عبدالحسین خواجوی (معز السلطنہ) - ۶۰

عثمانی - ۳۵ - ۵۶ - ۶۴ - ۹۳

عراق - ۱۰ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۸ - ۲۲ - ۵۰ - ۵۲ - ۵۷ - ۹۳

علاءالدولہ - ۳۳

علیشاہ - ۴۶

علی اصغر ساعدالدولہ - ۵۹

علی علم الہدی - ۹۴

علی اصغر حشمتی - ۹۲

علی لاسقادیس (= طالع طالقانی میری) - ۴۸

علی طواف - ۹۳

علی (میر) - ۹

علی اصغر اتابک اعظم - ۱۵

علی (سید) - ۱۶

عماد (میر) - ۹ - ۱۳

عنایت الہ - ۴۶

غ

غازیان - ۹۳

غفور ضیاء ضیابری (میر) - ۲۸

ستارخان - ۳۶

سردار مقتدر ← ضرغام السلطنہ

سردار محیی (معز السلطان) - ۲۱

سردار افخم - ۲۱ - ۳۶

سعدی - ۳۱ - ۸۵

سلیمان داراب - ۲۵ - ۷۷

سنگر - ۴۲

سہراب صبوری دیلمی - ۲۸

سیاہ درویشان - ۱۴ - ۴۳ - ۹۴

سیاہرود - ۶۶

ش

شامانف - ۵۷

شریعتمدار کرگانرودی - ۴۱ - ۹۳

شفت - ۶۶

شفارود - ۸۹

شوشہ - ۲۲

شہسوار - ۶۰

ص

صادق کوچکپور - ۸ - ۲۸

صالح مژدھی - ۴۱

صفہ سر - ۵۶ - ۵۷ - ۶۱

صمصام الکتاب - ۵۷

صیقلان - ۱۴

صیقلمندان - ۱۴

ض

ضرغام السلطنہ (= سردار مقتدر) - ۲۵ - ۵۱ - ۶۰ - ۸۹

ضرغام لشکر - ۵۹

ضیاء (میر) - ۱۶

ضیاء الدین (سید) - ۷۶

ک

- کاس آقا احمدی - ۱۴
 کاسه فروشان (مسجد) - ۸ - ۱۰ - ۱۹
 کاس آقا حسام - ۷۷
 کاظم یزدی (سید) - ۱۵
 کاظم خان - ۴۱
 کجور - ۲۱ - ۴۲ - ۶۰
 کرج - ۳۶ - ۴۱
 کرمانشاهان - ۴۸ - ۴۹
 کرنسکی - ۷۱
 کراسین - ۷۵
 کرم - ۸۴ - ۸۵
 کردهمله (رشت) - ۸۹
 کسما - ۴۶ - ۴۷ - ۵۱ - ۹۱
 کلن - ۱۵
 کلانتراف - ۸۶
 کوچکخان در بسیاری از صفحات
 کولچاک - ۷۰ - ۷۱
 کیپانیدزه - ۴۹

گ

- گائوک - ۹۵
 گازرودبار - ۱۱
 گرجی - ۳۶
 گسکر - ۲۵
 گشت - ۴۲
 گمش تپه - ۳۸ - ۳۹
 گوراب تولم - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۹
 گوراب زرمخ - ۴۶ - ۵۱ - ۵۴
 گیلان در بسیاری از صفحات
 گیلان خانم - ۱۷

غلامحسین فتحی - ۷۷

غیاثوند - ۳۶

ف

- فاطمه - ۱۶
 فتحعلیشاه قاجار - ۱۲
 فتحاله خان - ۸۵
 فخرالدین (میر) - ۱۶
 فرشید (سید محمد) - ۱۱ - ۱۰ - ۱۷
 فریدون (سیداحمد) - ۱۰ - ۱۷
 فرنگستان - ۲۰
 فرهاد میرزا (برهان السلطنه) - ۶۱
 فرانسه - ۶۱
 فکرت علی اوف - ۸۷ - ۸۸
 فشتکه - ۴۹ - ۵۰
 فنلاند - ۷۲
 فومنات - فومن در بسیاری از صفحات
 فیروز کوه - ۳۸
 فیروز - ۴۱ - ۹۳

ق

- قرق کارمزاری - ۶۸
 قزوین - در بسیاری از صفحات
 قصر شیرین - ۴۹
 قفقاز - ۳۵ - ۵۲ - ۵۶ - ۷۴
 قلعه گردن - ۶۷
 قلمستان - ۷
 قلعه - ۲۲
 قم - ۴۲
 قنات آباد - ۹۲
 قوام السلطنه - ۸ - ۲۳ - ۳۲ - ۷۶ - ۷۷ - ۸۶ - ۸۷
 قهرمان خان حاجب الدوله - ۲۲ - ۳۹

- مشہد - ۱۷ - ۲۱ - ۷۹
مشاور الملک - ۷۶
مصطفی (شادی) - ۱۰ - ۱۷
مظفر الدین شاہ - ۱۵ - ۲۰
معین الممالک (باغ) - ۶۷
معز السلطنہ - ۳۶
مفاخر الدولہ - ۴۴
مفاخر الملک - ۴۶ - ۴۷
ملاسرا - ۸۷
منجیل - ۳۶ - ۵۰ - ۵۴ - ۷۵
موسی میرابو القاسمی - ۲۸
مہدی (میر) - ۱۹
میر شمس الدین - ۱۶
میر عباس - ۱۶
میرزا بزرگ - ۲۳ - ۹۲
- نور الدین (میر) - ۱۲
نوئل - ۵۷
نوری موسوی - ۱۷
نیکلا - ۴۱
- و
- وادی السلام - ۱۶
وثوق الدولہ در بسیاری از صفحات
ورانکل - ۷۰
ویکھم - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵
- و
- ہادی جان - ۱۷
ہمدان - ۴۲ - ۴۸ - ۴۹ - ۶۷
ہمت - ۴۲ - ۴۳ - ۴۸ - ۹۴
ہند (مہاراجہ) - ۱۷
ہندی - ۱۵
ہندوستان - ۷۲
ہوشنگ (- گائوک) - ۷۷ - ۹۵
- ی
- یحیی مدنی (سید) - ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۴ - ۱۶ - ۱۹ - ۲۰
یونس - ۳۳
یوسف کلیجانی - ۶۰
یوسف خان جوینہ ای - ۴۱
یودیج - ۷۰ - ۷۱
- ن
- ناصریہ (خیابان) - ۷۶ - ۹۲
ناصر قبادی - ۲۸
ناصر الدین شاہ - ۱۲ - ۲۰
نجف - ۱۰ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۸ - ۱۹
نرگستان - ۱۴
نریمان اوف - ۸۷
نظر علی طالقانی - ۶۰
نظام الدین - ۱۹
نعمت الہ - ۸۴
نعمت الہ (میر) - ۱۰ - ۱۱ - ۱۳ - ۱۶
نکراسف - ۴۱
نورانی - ۱۲
نوری گورود - ۷۳
نور الدین شریعتمدار - ۶۰



قیمت: ۵۲۰ تومان